



# خشونت خانوادگی، عوامل و راهکارهای مقابله با آن

از نشرات شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر

### مشخصات:

نویسنده گان: محمد داؤود منیر، وسیمه بادغیسی، عبدالکبیر صالحی، علی احمد کاوه

ویراستار: محمد نعیم نظری

طرح روی جلد: علی بابا اورنگ

ناشر: شبکه جامعۀ مدنی و حقوق بشر

سال چاپ: قوس ۱۳۸۸ هجری - خورشیدی (دسامبر ۲۰۰۹ میلادی)

نوبت چاپ: نخست

چاپ: مطبعۀ محمد یوسف عطا

## فهرست عناوینها:

الف	سپاسنامه.....
ج	پیشگفتار.....
	<b>۱. درآمدی بر کلیات خشونت</b>
۱	خشونت در گستره تاریخ.....
۲	دنیای مدرن و گفتمان خشونت‌پرهیزی.....
۳	چیستی خشونت.....
۴	انواع خشونت.....
۴	خشونت سیاسی:.....
۵	خشونت نژادی:.....
۵	خشونت مبتنی بر جنسیت:.....
۵	خشونت مذهبی:.....
۵	خشونت خانوادگی.....
	<b>۲. خشونت خانوادگی چیست؟</b>
۷	خشونت.....
۷	خانواده.....
۸	تعریف خشونت خانوادگی.....
۹	قربانیان خشونت خانوادگی.....
۱۰	گسترده‌گی خشونت خانوادگی.....
۱۳	تاریخچه خشونت خانوادگی.....
۱۴	صدمه خشونت‌های خانوادگی بر پیکر اجتماع.....
۱۵	نتیجه‌گیری.....
	<b>۳. انواع خشونت خانوادگی</b>
۱۷	خشونت نمادین یا سمبولیک.....
۱۸	خشونت جسمانی (فیزیکی).....
۱۹	خشونت روانی.....
۲۰	خشونت جنسی.....
۲۱	خشونت اقتصادی.....
۲۱	خشونت حقوقی.....
۲۲	خشونت فرهنگی - اجتماعی.....
	<b>۴. عوامل خشونت</b>
۲۴	عوامل دینی خشونت.....
۲۴	تفسیر نارسا از آیات قرآن و رواسازی خشونت علیه زنان.....
۲۴	برتری مرد بر زن.....
۲۵	حکمروایی مرد بر زن.....
۲۶	تنبیه بدنی زن، حق قانونی مرد.....
۲۸	روایات جعلی و رواسازی خشونت علیه زنان.....
۲۸	«از مرد پرسیده نمیشود برای چه زنش را زده است».....
۲۸	«زنان را نوشتن نیاموزید، بلکه به آنها ریسندگی بیاموزید».....
۲۹	«زن، هم‌ماش بدی است و بدتر این‌که از زن هیچ‌گزیری نیست».....
۳۰	«زنان، باید پوشیده نگه داشته شوند، آنها را در خانه نگه دارید».....
۳۲	عوامل فرهنگی.....
۳۳	عوامل موجود در آداب و رسوم.....
۳۳	برتری پسر از دختر.....
۳۴	«بد دادن».....

۳۴	بدل دادن (شغار) .....
۳۴	ازدواجهای اجباری .....
۳۵	تابو بودن نام زن و دختر .....
۳۵	ازدواجهای پیش از وقت .....
۳۵	شیربها یا پیشکش .....
۳۶	نامه‌های تحقیرآمیز .....
۳۶	میراثی بودن .....
۳۶	خشونت در ادبیات .....
۳۷	زن در شعر فارسی دری .....
۴۱	زن در داستانها و حکایات کلاسیک .....
۴۵	زن در ضرب‌المثلهای فارسی دری .....
۴۷	زبان و هویت جنسیتی .....
۴۸	عوامل اجتماعی خشونت‌های خانوادگی .....
۴۹	خشونت اجتماعی - ساختاری .....
۵۰	جامعه مردسالار .....
۵۱	نظریهٔ هماهنگی فرهنگی .....
۵۲	نظریهٔ زیست‌محیطی .....
۵۳	نظریهٔ فمینیستی .....
۵۵	عامل قانونی خشونت .....
۵۷	عامل آموزش و پرورش .....
۶۰	نصاب آموزشی .....
۶۲	معلم یا آموزگار .....
۶۳	نظام آموزش و پرورش .....
۶۴	عامل روانی .....
۶۸	عوامل اقتصادی خشونت خانوادگی .....
۷۰	عوامل رسانه‌یی خشونت خانوادگی .....
۷۲	رسانه‌ها و خشونت‌پذیری .....
۷۲	رسانه‌ها و سردسازی روابط خانوادگی .....
۷۲	رسانه و برخورد شعاری با خشونت .....
۷۳	خشونت آفرینی رسانه‌ها در کودکان .....
<b>۵. راهکارهای مبارزه با خشونت خانوادگی</b>	
۷۶	راهکارهای دینی .....
۷۷	آموزش و پرورش .....
۷۸	راهکارهای اقتصادی .....
۷۹	رسانه‌های عمومی .....
۸۰	راهکارهای قانونی .....
۸۲	راهکارهای حقوقی .....
۸۴	کانونهای مشاورهٔ خانواده .....
۸۵	کارگاه و آموزشگاه‌ها .....
۸۵	نوشته و انتشارات .....
۸۶	راهکارهای آموزشی .....
۸۹	موارد کاربرد مهارت‌های زنده‌گی .....
۸۹	نقد تجربه‌ها و عملکردهای فرهنگی .....
۹۳	منابع .....

## سپاسنامه

امروز، خشونت خانواده گی، به یک پدیدهٔ جهانی مبدل گردیده است. خشونت خانواده گی، تأثیرات زیادی را بر شکلگیری نابسامانیهای اجتماعی در نقاط مختلف جهان گذاشته است. در کشور ما، خشونت‌های خانواده گی، راه را برای خشونت در سایر ساختارهای اجتماعی باز کرده و موجب خشونت‌های سیاسی نیز گردیده است.

شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، برای کاهش خشونت خانواده گی در کشور، برنامه‌های راهبردی خویش را عیار ساخته است. درین زمینه، همکاران ما در شهر باستانی هرات، پیشنهاد نمودند تا شبکه سمپوزیم تحلیلی پیرامون خشونت خانواده گی و اثرات ناگوار آن در جامعه راه اندازی نماید، که چنین هم شد. ماحصل این سمپوزیم، تحلیلهای ارزشمند دانشمندان هرات و استقبال گرم جامعهٔ مدنی، روشنفکران و نهادهای دولتی هرات از برنامهٔ کاهش خشونت در سطح کشور بود.

شرکت کننده گان سمپوزیم پیشنهاد نمودند تا شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، در همکاری و هماهنگی دیگر نهادهای جامعهٔ مدنی، روشنفکران و نهادهای دولتی هرات، گروه کاری را برگزیند تا با پیریزی کتاب آموزشی در پیوند به خشونت خانواده گی، با استفاده از مقاله‌های تحلیلی که در سمپوزیم مذکور پیشکش گردیده بود و دیگر منابع مفید، عوامل و اشکال خشونت‌های خانودگی را کالبد شگافی نموده و نتایج کار خویش را در دسترس دست اندرکاران برنامه‌های کاهش خشونت قرار دهند.

جای بسا خوشی و امتنان است که شخصیت‌های دانشمند، هریک: آقای محمد داؤود منیر، کارشناس ادبیات و استاد دانشگاه هرات، خانم وسیمه بادغیسی، کارشناس حقوق و علوم سیاسی و استاد دانشگاه هرات، عبدالکبیر صالحی، کارشناس علوم اسلامی و پوهنیار علی احمد کاوه، کارشناس ارشد جامعه شناسی و استاد دانشگاه هرات، که هر کدام، جایگاه ارجمندی در میان روشنفکران کشور دارند و از تحلیلگران اصلی سمپوزیم کاهش خشونت‌های خانواده گی در هرات بودند، پیشنهاد ما را برای کار در ارایهٔ این کتاب آموزشی، که از ارزشمندی بزرگی بهره مند است، پذیرفتند. بدین ترتیب، جا دارد تا از نام بورد، دبیرخانه و سایر دست اندرکاران شبکهٔ جامعهٔ مدنی و حقوق بشر افغانستان، ازین دانشوران گرانقدر کشور، به خاطر کار علمی و تحقیقی شان سپاس بیکران ابراز بدارم.

همچنین، جا دارد تا درین زمینه، از نقش مفید و فعال دبیرخانه شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر، دفتر هماهنگی شبکه در زون غرب کشور و همه آنانی که درین راه ارزشمند حمایت و همکاری شان را دریغ نکرده اند، سپاسگذاری نمایم.

قابل تذکر میدانم که این کتاب، برای اهداف زیر مورد استفاده قرار میگیرد:

- ظرفیت پروری نهادهای جامعه مدنی، نهادهای دولتی، رسانه ها و سایر دست اندرکاران تعمیم ارزشهای حقوق بشر، در زمینه مفاهیم و عوامل خشونت‌های خانواده گی در کشور؛
- ارتقای آگاهی عامه از مفاهیم و عوامل خشونت‌های خانواده گی و عواقب و پیامدهای ناگوار خشونت‌های خانواده گی بر زندگی شهروندان کشور؛
- تعمیم فرهنگ خشونت زدایی از خانواده ها؛
- تقویت جنبشها و کارزارهای مبارزه علیه خشونت در کشور.

شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر افغانستان، با استفاده ازین اثر، برنامه های گسترده یی را برای زدایش خشونت خانواده گی از کشور راه اندازی مینماید. در گام نخست، این کتاب مفید، برای آموزگاران شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر آموزش داده میشود، تا این آموزگاران بتوانند اندوخته های این اثر مفید را در برنامه های متعدد آموزشی در سراسر کشور وسیله شوند. سپس شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر افغانستان، از طریق دفتر زون غرب خویش، کارزار (کمپاین) خشونت زدایی را با هماهنگی دیگر نهادهای جامعه مدنی، نهادهای حکومتی، رسانه یی، شخصیت‌های معزز دینی و سایر روشنفکران در شهر هرات، سازماندهی مینماید. گام بعدی راه، تعمیم تجربه های هرات در دیگر نقاط افغانستان، از طریق دفاتر ساحه یی شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر افغانستان، دربر خواهد گرفت.

نشر این اثر ارزشمند، از مهمترین گامها در آموزش راهها و هنجارهای کاهش خشونت‌های خانواده گی در کشور، خواهد بود. امیدواریم تا نهادهای مدنی، دولتی، کتابخانه ها و مراکز آموزشی و اکادمیک، از این اثر ارزشمند، بهره های شایانی ببرند.

### ملک ستیز

مشاور ارشد در مرکز مطالعات جهانی انستیتوت حقوق بشر دنمارک و مسوول برنامه های شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر افغانستان

## پیشگفتار

مطالب این کتاب، که عمدتاً صبغه نظری - اجتماعی دارد، محصول مقالاتی است که توسط جمعی از فرهیخته‌گان و اندیشمندان این آب و خاک، در سمپوزیم ملی «راه‌های برون‌رفت از خشونت خانوادگی» ارائه گردید. این سمپوزیم، به تأریخ ، از سوی شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر افغانستان (CSHRN)، در ولایت هرات سازماندهی و برگزار شد و در آن عده‌یی از صاحب‌نظران - که از قبل مأمور گشته بودند تا پیرامون محورهای مختلف خشونت خانوادگی، به تحقیق پردازند - ماحصل پژوهشهای خویش را به خوانش گرفتند. این سمپوزیم که در موضوع خود نخستین سمپوزیمی بود که در این خطه برگزار میشد، مورد استقبال وافر علاقه‌مندان قرار گرفت. از این رو شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر افغانستان بر آن شد تا مقالات عرضه شده در این همایش را به چاپ رساند.

اما از آنجایی که این مقالات، عمدتاً به زبان آکادمیک به نگارش درآمده بود و برای مخاطب عام جامعه فهم‌پذیر نبود، شبکه برآن شد تا این مقالات را ساده‌سازی نموده و از صبغه تیوریک محض بیرون آورد و واقعیت‌های عینی جامعه افغانی را نیز در آنها بازتاب دهد. روی این ملحوظ، شبکه، از گروهی از نویسندگان مقالات دعوت به عمل آورد تا در راستای تحقق این مطلوب و بازنویسی این مقالات دست به کار شوند. اعضای این گروه کاری عبارت بودند از محمد داؤود منیر، کارشناس ادبیات و استاد دانشگاه هرات، خانم وسیمه بادغیسی، کارشناس حقوق و علوم سیاسی و استاد دانشگاه هرات، عبدالکبیر صالحی، کارشناس علوم اسلامی و علی احمد کاوه، کارشناس ارشد جامعه‌شناسی و استاد دانشگاه هرات.

این گروه کاری مأموریت خویش را از خوانش این مقالات به عنوان منابع اولیه کتاب حاضر آغاز کردند، اما خیلی زود دریافتند که اکتفا به این مقالات، برای برآورده ساختن مطلوب فوق، کافی نیست. بناءً اعضای گروه، در راستای نگارش این کتاب، از منابع دیگری نیز بهره بردند، که عمده‌ترین‌شان عبارت بود از منابع علمی - تحقیقاتی، قانون‌نامه‌های حقوقی - جزایی، پژوهش‌نامه‌های تحلیلی، گزارش‌های مؤسسات و سازمانهای غیردولتی ملی و بین‌المللی و دیگر منابع نوشتاری و الکترونیک.

همچنین گروه نگارش این کتاب، گردهمایی‌هایی را در سه نوبت، در بارهٔ خشونت خانوادگی و عوامل و راهکارهای مقابله با آن، برگزار کردند، که در آن جمعی از فرهیخته‌گان و صاحب‌نظران حضور یافتند و در مورد محورهای فوق به بحث و تبادل نظر پرداختند. روال کار این گردهمایی‌ها بدین گونه بود که یکی از اعضای گروه، روند بحثها و گفتگوها را مدیریت نموده، به سمت و سوی مطلوب هدایت مینمود و عضو دیگر، نظرات حاضران گردهمایی را چکیده‌نویسی میکرد، تا در کنار منابع پُرشمار دیگر و در فرایند نگارش بخشهای مختلف کتاب، مورد استفاده قرار گیرد - البته بدون ذکر نام صاحب‌نظران. استفاده از چکیده‌نگاشته‌های فوق، اعضای گروه را قادر ساخت که خشونت خانوادگی را از زوایا و چشم‌اندازهای مختلف مورد توجه قرار داده، به طور نسبی، همهٔ جوانب آن را بکاوند.

این کتاب، حاوی یک مقدمه و چهار فصل است. مقدمهٔ نسبتاً کوتاه این کتاب، نکاتی را در پیوند با سیر تاریخی خشونت، تعریف خشونت در اسناد حقوقی بین‌المللی و گونه‌های مختلف خشونت، احتوا میکند. در فصل اول کتاب، به خشونت خانوادگی پرداخته شده و به تأریخچهٔ آن نیم‌نگاهی انداخته شده است. در فصل دوم، انواع خشونت خانوادگی در جغرافیای جامعهٔ افغانی، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. فصل سوم، به بررسی علل و عوامل چندگانه‌یی اختصاص یافته که باعث بسیاری از خشونت‌های خانوادگی اند و هر عامل با درنظرداشت زمینهٔ تأریخی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان بررسی شده است. در فصل پایانی، راهکارهایی به منظور پیشگیری از خشونت خانوادگی و پاسخگویی به آن در جامعهٔ افغانی پیشنهاد و سفارش شده است.

در پایان وظیفهٔ خود میدانیم از تمام کسانی که در راستای به انجام رسانیدن این برنامه ما را یاری نموده‌اند و با اظهارنظرهای سازندهٔ خویش بر غنامندی آن افزوده‌اند، صمیمانه سپاسگزاری نماییم. همچنین لازم است از دفتر ساحوی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان در شهر هرات، که گزارشهای دو سال اخیر خویش را در اختیار ما قرار دادند، قدردانی نماییم.

به امید آنکه این اندک، مورد قبول علاقمندان قرار گیرد و به نقد ناقدان ناصح، کاستیها و کژیهای آن رفع گردد و در نهایت، در فرایند نهادینه‌سازی گفت‌وگوهای خشونت‌پرهیزی در جامعهٔ افغانی مؤثر افتد.



## درآمدی بر کلیات خشونت

### ۱-۱. خشونت در گستره تاریخ

خشونت، پدیده‌یی است پُر پیشینه، که عمری به درازای عمر انسان دارد. متون مقدس ادیان ابراهیمی، تاریخ پدیداری نخستین خشونت را به زمان زنده‌گی آدم و رویداد درگیری دو تن از فرزندان او نسبت می‌دهند. صرف نظر از نمادین یا راستین بودن این رویداد، گزارش آن در متون مقدس دینی نشانگر این نکته است، که خشونت و پرخاشگری همزاد انسان است. نکته دیگری که در این داستان برجسته‌گی دارد، این است که، هم استعداد خشونت‌ورزی و هم نیروی خشونت‌پرهیزی در نهاد انسان، از بدو آفرینش به ودیعت نهاده شده است. قابیل، که آزمندانه و حسدورزانه برادرش را به مرگ تهدید میکند و نهال زنده-گی‌اش را از گستره هستی بر می‌کند، نماد استعداد خشونت‌ورزی انسان است و در مقابل، هابیل، که مداراجویانه، از کاربرد منطق زور دوری می‌گزیند و موقوف سلامت‌جویانه خویش را برای برادرش اعلام میدارد، نمود ظرفیت خشونت‌پرهیزی وی میباشد.

با نگاهی به تاریخ نوین و کهن، نمونه‌های عینی فراوانی را برای هر دو استعداد انسان در می‌یابیم. از یکسو انسانهایی را می‌یابیم، که خصلتهای پسندیده مداراجویی و خویش‌تنداری و مهرورزی در پیش گرفتند

## ۲ - ۱. دنیای مدرن و گفتمان خشونت‌پرهیزی

خشونت‌ورزی، در درازنای تاریخ، عوامل مختلف نژادی، مذهبی، سیاسی، اقتصادی و جنسیتی داشته است. تاریخ گواه روشنی است بر این که طی قرنهای متمادی، انسان به حیث انسان، از کرامت ذاتی برخوردار نبوده و حیثیت و حرمتش در گرو تعلق وی به فلان نژاد، مذهب، عقیده سیاسی و یا ... بوده است. اصل مسلمی که گروه‌ها گان هر نژاد، مذهب یا عقیده سیاسی بدان سخت باور داشتند این بود، که «هر که از ما و با ما نیست، لزوماً بر ماست و از این رو سزای هرگونه پرخاش، توبیخ، تحقیر، شکنجه، کیفر و رفتار خشن می‌باشد.»

باور به این اصل «مسلم»، که بر پایه آن خشونت‌ورزی انسانها در برابر یکدیگر روا - و گاه ضروری - قلمداد میشد، ریشه در یک مجموعه بنیاد‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی داشته است. از لحاظ معرفت‌شناختی، هر دسته نژادی و شیوه مذهبی یا سیاسی، باورهای خود را عین حقیقت می‌انگاشت و حقانیت را صرف در باور خود می‌پنداشت و بدین گونه تخم کینه‌ورزی و خشونت‌گری علیه دیگران را در نهاد پیروان خود میکاشت. و از لحاظ وجودشناختی، هر خاندان نژادی و دسته مذهبی یا سیاسی «انسانیت و کرامت» را سرمایه خاص پیروان خود قلمداد میکرد و دیگران را از این ویژه‌گی به دور میدید.

در دنیای مدرن، اما، بنیاد این پیشداوریهای معرفت‌شناختی و وجودشناختی - که به راستی، مهمترین انگیزه خشونت‌ورزی بود- متزلزل گردید و تسلط ادبیات انسان‌مداری، عقل‌باوری و کثرت‌گرایی، بستر پیدایش گفتمان خشونت‌پرهیزی و مداراجویی را فراهم آورد. برای نخستین بار در این دوره تاریخی بود، که مفهوم «کرامت و حیثیت»، به مثابه عنصر ذاتی برای هر فرد انسانی تعریف شد. این مفهوم، در سده بیستم و بعد از جنگ جهانی دوم، که ایدیولوژیهای دیوانه - به گفته کارل پوپر - میلیونها انسان را به چنگال هیولای مرگ سپردند، به نحو پُررنگ‌تری مطرح گردید و در اعلامیه جهانی حقوق بشر، به مثابه ریشه و سرچشمه تمام مفاهیم ارجمند حقوق بشری قرار گرفت و با الهام گرفتن از آن، هر نوع تبعیض علیه انسانها، به ویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب و عقیده سیاسی ناروا اعلام شد.

درخور یادآوری است، که پیدایش گفتمان خشونت‌پرهیزی در ادبیات حقوق بشر و ناروا اعلام‌شدن هرگونه تبعیض علیه انسانها، هیچگاه به معنای تسلط انسان مدرن بر خشونت‌ورزی و پرخاشگری نیست؛ بلکه عصر نوین پرخاش و خشونت، که با دو جنگ جهانی اول و دوم آغاز شد، همچنان ادامه دارد. اما آنچه قابل تأمل است این است، که گفتمان خشونت‌پرهیزی، برای نخستین بار در تاریخ حیات انسان، بر پایه‌های نظری مستحکمی بنا شده و به نگرش عقلانی و عقلایی بدل گشته است.

### ۳-۱. چیستی خشونت

مسئله تعریف خشونت و تعیین حوزه معنایی آن، از کاستیهای عمده‌ی است، که در ادبیات حقوق بشر وجود دارد. بسیاری از طرح‌گونه‌های پژوهشی و دیدگاه‌های تحقیقاتی، که به مسئله خشونت پرداخته اند، به گونه شگفت‌آوری، از کنار آن ساده گذشته، آن را امری بدیهی و بی‌نیاز از تعریف پنداشته اند؛ غافل از این که در مقام تعریف این واژه و تعیین مصداق آن بین اندیشمندان اختلافات فراوانی وجود دارد، که بی‌توجهی بدان ممکن است خواننده و حتما نویسنده را دچار سوء تفاهم و نتیجه‌گیری نادرست گرداند. میزان این اختلافات وقتی روشن میگردد که ما در می‌یابیم که برخی از اندیشمندان خشونت را منحصر به آسیب‌رسانی بدنی میدانند و عده دیگر، این تعریف را ناقص دانسته، آسیب روانی را نیز بدان علاوه میکنند و شمار دیگر، با ناقص خواندن هر دو تعریف، مصداقهای دیگری را نیز بر آن می‌افزایند، تا به زعم خویش، تعریف جامع و مانع از خشونت ارائه دهند.

ارایه تعریفی روشن از «خشونت» در حقوق بین الملل نیز جدی گرفته نشده است و اسناد حقوقی بین المللی نیز، با ساده‌انگاری تمام، از کنار این مسئله گذشته اند. حنا کنوانسیون منع شکنجه نیز، که در آن هفت عمل «۱- شکنجه؛ ۲. سوء رفتار؛ ۳. مجازات ظالمانه؛ ۴. رفتار غیرانسانی؛ ۵. مجازات غیرانسانی؛ ۶ رفتار تحقیرآمیز؛ و ۷. مجازات تحقیرآمیز» ناروا قلمداد شده، از تعریف خشونت، دوری جسته و شگفت آور این که، برای هفت عمل یاد شده نیز، مصداق روشن و تعریف پذیرفتنی ارائه نموده است.

تنها سند بین المللی که به تعریف خشونت پرداخته است، اعلامیه محو خشونت علیه زنان است. البته قابل ذکر است، که این اعلامیه هم از تعریف خشونت - به گونه مطلق - چشم‌پوشی نموده و فقط خشونت علیه زنان را تعریف کرده است. ما در ماده اول این اعلامیه چنین میخوانیم:

«در این اعلامیه، عبارت "خشونت علیه زنان" به معنای هر عمل خشونت آمیز بر اساس جنس است، که به آسیب یا رنجاندن جسمی، جنسی، یا روانی زنان منجر بشود، یا احتمال می‌رود که منجر شود، از جمله تهدیدات یا اعمال مشابه، اجبار یا محروم کردن مستبدانه زنان از آزادی، که در منظر عموم یا در خلوت زنده‌گی خصوصی انجام شود.»

از تعریف فوق برمی‌آید، که خشونت، عبارت از هرگونه آسیب و رنج جسمی، جنسی یا روانی است، که بر فرد قربانی وارد میگردد. اما ماده دوم همین اعلامیه، بیان میدارد، که خشونت منحصر به آسیب جسمی، جنسی و یا روانی نیست:

«تعبیر خشونت علیه زنان، باید شامل موارد زیر، اما نه محدود به این موارد، باشد:

**الف) خشونت جسمی، جنسی و روانی،** که در خانواده اتفاق می‌افتد، از جمله لت و کوب، آزار جنسی دخترچهاره‌ها در خانه، خشونت مربوط به جهیزیه، تجاوز توسط شوهر، ختنه زنان و دیگر رسوم عملی که به زنان آسیب میرساند، خشونت در رابطه بدون ازدواج و خشونت مربوط به استثمار زنان؛

ب) خشونت جسمی، جنسی و روانی، که در جامعه عمومی اتفاق می‌افتد، از جمله تجاوز، سوء استفاده جنسی، آزار جنسی و ارباب در محیط کار، در مراکز آموزشی و جاهای دیگر، قاچاق زنان و تن‌فروشی اجباری؛

ج) خشونت جسمی، جنسی و روانی، در هر جایی، که توسط دولت انجام شود یا نادیده گرفته شود.»

ماده سوم اعلامیه حذف خشونت علیه زنان، حقوق بشری زنان را برمی‌شمارد و به گونه‌ی ضمنی اشاره دارد، که نقض هر یک از این حقوق نیز می‌تواند مصداق روشنی برای خشونت‌ورزی علیه زنان باشد. این ماده چنین تصریح می‌دارد:

زنان، به گونه‌ی برابر، حق برخورداری و حفظ همه حقوق بشر و آزادیهای اساسی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی، و همه عرصه‌های دیگر را دارند. این حقوق، از جمله، شامل موارد زیر است:

ا) حق زندگی؛

ب) حق برابری؛

ج) حق آزادی و امنیت شخصی؛

د) حق حمایت بالسویه قانون؛

ه) حق آزادی از همه اشکال تبعیض؛

و) حق بهره‌وری از بالاترین میزان ممکن سلامت جسمی و روانی؛

ز) حق شرایط عادلانه و رضایت‌بخش برای کار؛

ح) حق این که فرد، مورد شکنجه یا دیگر مجازات‌ها یا رفتار خشن، غیرانسانی و تحقیرآمیز واقع نشود.

#### ۴-۱. انواع خشونت

همان‌گونه که در بحث قبلی اشاره رفت، خشونت، از عوامل و انگیزه‌های متعدد و چندگانه سیاسی، مذهبی، نژادی و جنسیتی برخوردار است. بنابراین، خشونت می‌تواند در یک دسته‌بندی کلان به گونه‌های زیر تقسیم شود:

#### ۴-۱-۱. خشونت سیاسی: مراد از خشونت سیاسی، آسیب رسانیدن و یا حتی تهدید توسط

گروه‌های دخیل در تضادهای سیاسی به مخالفان خویش است. این اصطلاح در ابتدا معادل خشونت مدنی بود؛ ولی بعدها گسترش یافت و شامل اعمال خشن و سرکوبگرانه حکومت علیه شهروندان کشور نیز شد، که از آن به «خشونت دولتی» تعبیر می‌شود. بعضی از اندیشمندان، دایره خشونت سیاسی را از آسیب‌بدنی صرف خارج کرده و گفته‌اند محرومیت و ستم اجتماعی نیز نوعی از خشونت است، که خشونت سیاسی نامیده می‌شود.

**۲-۴-۱. خشونت نژادی:** عبارت از آن است، که یک فرد یا گروه، صرفاً به دلیل مسایل نژادی، به فرد یا گروه دیگری آسیب میرساند. این نوع خشونت، در نسل‌کشیهای قرن بیستم و خونریزی دو جنگ جهانی اول و دوم، بیشترین سهم را ایفا نموده است. از این رو، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در ۲۱ دسامبر ۱۹۴۵ کنوانسیون را زیر عنوان رفع هر نوع تبعیض نژادی تصویب نمود و نژادپرستی را ناروا اعلام کرد.

ماده اول این کنوانسیون چنین تصریح می‌دارد:

در پیمان‌نامه حاضر، اصطلاح «تبعیض نژادی»، به هر نوع تمایز و ممنوعیت و محدودیت و یا رجحانی اطلاق می‌شود، که بر اساس نژاد و رنگ و یا نسب و منشای ملی و یا قومی مبتنی باشد...

**۳-۴-۱. خشونت مذهبی:** خشونت مذهبی، وقتی رخ می‌دهد، که آسیب رسانیدن و لطمه زدن به دیگران و تحمل نکردن دیگران، ناشی از اعتقادات مذهبی باشد. نمونه بارز آن را در جنگهای پیروان مذهب کاتولیک و مذهب پروتستان در دین مسیحیت و جنگهای بین مذهبی، که در تاریخ اسلام رخ داده، میتوان دید. نمونه دیگر آن، جنگهای صلیبی، که بر علیه مسلمانان صورت پذیرفته، میباشد.

**۴-۴-۱. خشونت مبتنی بر جنسیت:** خشونت مبتنی بر جنسیت (Gender Based Violence)، مفهوم نوین است، که طی سالیان اخیر، در ادبیات حقوق بشر و حقوق بشردوستانه بین‌المللی، اهمیت ویژه و چشمگیری یافته است و عبارت از خشونت است، که صرف به خاطر جنسیت و مذکر یا مؤنث بودن یک شخص، علیه وی اعمال میگردد. هرگاه یک دختر یا پسر، به خاطر جنسیت خود، از برخ امتیازات محروم شود، یا مورد بدرفتاری قرار گیرد، مصداق روشنی برای خشونت مبتنی بر جنسیت میباشد. به گونه مثال: در برخی از فرهنگها، دختران از حق تحصیل، حق انتخاب همسر و... محروم هستند؛ درحالی که پسران از این حقوق برخوردار اند. درخور یادآوری است، که صرف جنس مؤنث، قربانی خشونت نمیشد و ممکن است مردان نیز، گاه به خاطر جنسیت خود، مورد خشونت قرار گیرند؛ از این رو خشونت مبتنی بر جنسیت، مفهوم فراگیر است، که مردان، زنان، پسران و دخترانی را، که به خاطر جنسیت‌شان، مورد خشونت قرار میگیرند، شامل میشود.

**۵-۴-۱. خشونت خانوادگی:** خشونت خانوادگی، شایعترین و گسترده‌ترین نوع خشونت میباشد، که خود شامل گونه‌های متفاوتی است. از این رو، فصل بعدی این کتاب، به بیان و بررسی این مفهوم، اختصاص یافته است.

## **خشونت خانوادگی چیست؟**

خانه، غالباً مکان امنی به حساب می‌آید، که افراد با فرار از ناآرامیها، دلهره‌ها، زشتیها و خشونت‌های جهان بیرون، به آن پناه می‌برند. به عبارت دیگر، انتظار می‌رود تنها جای نسبتاً امنی که میتواند آدمی در این دنیای پُر آشوب و خشن داشته باشد، محیط صمیمی و گرم خانه و خانواده باشد؛ اما متأسفانه چنین نیست و پدیده شومی چون خشونت و پرخاشگری در این محیط صمیمی نیز تا جایی رخنه کرده، که به جای محبت، خشونت را حاکم ساخته است. خانه، برای بسیاری از زنان و کودکان در سراسر جهان جایی است، که باید تن به نوعی از خشونت و بدرفتاری بدهند، که از سوی عزیزان شان برایشان روا داشته میشود، یعنی خشونت خانوادگی، چیزیست که جزئی از تجربه هرروزه بسیاری از زنان و کودکان، در فرهنگها و جوامع مختلف، به شمار می‌رود.

خشونت خانوادگی، شایع‌ترین نوع خشونت در سراسر جهان است، که به رغم تفاوت‌های فرهنگی، دینی، اقتصادی و اجتماعی بین ملتها و فرهنگها، تمامی مرزهای جغرافیایی و سیاسی را درنوردیده و به پدیده جهانی، فراتاریخی و فرافرنگی بدل شده است. امروزه، خشونت خانوادگی، به یک پدیده جهان‌شمول مبدل گردیده و تأثیرات آن باعث نابسامانیهای مختلف در جوامع و فرهنگهای جهان گردیده است. به همین علت، بیشترین قربانیان خشونت را در جهان، قربانیان خشونت خانوادگی تشکیل میدهند.

از سوی دیگر، این نوع خشونت (خشونت خانوادگی)، رابطه تنگاتنگی با خشونت بیرون از خانه (خشونت‌های اجتماعی) دارد، که گاه علت و گاهی هم معلول آن است. برخی از محققین به این باور اند، که خشونت‌های خانوادگی، راه را برای خشونت در ساختارهای اجتماعی باز کرده و باعث ایجاد خشونت‌های اجتماعی (سیاسی، فرقه یی، قومی...) گردیده است.

نکته قابل توجه این است، که این نوع خشونت در جایی صورت میگیرد، که انتظار می‌رود پناهگاه امنی برای اهلس باشد، یعنی محیط خانه و خانواده.

بهتر آن است، که در اول، به تعریف هر یکی از این دو کلمه یعنی «خشونت» و «خانواده» بپردازیم؛ تا در روشنایی آن به شناخت بهتر «خشونت خانوادگی» نایل آییم.

## ۲-۱. خشونت

خشونت، عبارت است از رساندن صدمه یا آسیب به فرد دیگر به گونه عمدی. به عبارت دیگر، خشونت، عبارت است از آسیب رساندن عمدی جسمی یا روانی به شخص دیگر، که میتواند به گونه‌های مختلف و با استفاده از ابزار و روشهای مختلف صورت گیرد. بانظرداشت این که بنابر آمار جهانی، بیشترین قربانیان خشونت خانوادگی را زنان تشکیل میدهند، به ناچار، باید تعریفی هم از خشونت علیه زنان بیاوریم: خشونت علیه زنان به هرگونه رفتار خشن وابسته به جنسیت گفته میشود، که به گونه آشکار یا پنهان رخ میدهد و منجر به آسیب جسمی، جنسی یا روانی و ضرر یا رنج زن میگردد. چنین رفتاری میتواند با تهدید یا اجبار یا سلب مطلق اختیار و آزادی صورت گیرد. از مهمترین انواع خشونت علیه زنان، یکی هم خشونتی است که در محیط گرم خانواده و توسط نزدیکترین عزیزان فرد صورت میگردد.

در ماده نخست اعلامیه رفع خشونت علیه زنان، عبارت «خشونت علیه زنان»، به معنای هر عمل خشونت‌آمیز بر اساس جنس است، که به آسیب یا رنجاندن جسمی، جنسی، یا روانی زنان منجر بشود، یا احتمال می‌رود که منجر شود، از جمله، تهدیدات یا اعمال مشابه، اجبار یا محروم کردن مستبدانه زنان از آزادی، که در منظر عموم یا در خلوت زنده‌گی خصوصی انجام شود.

## ۲-۲. خانواده

خانواده، عبارت از گروهی از افراد است، که از طریق خون یا فرزندخوانده‌گی، یا هم زنده‌گی مشترک، به یکدیگر مربوط و منسوب بوده، برای مدت طولانی و نامشخص، با هم زنده‌گی کنند. در بین تمامی نهادها و تأسیسات اجتماعی، خانواده نقش و اهمیتی خاص و به سزا دارد. خانواده، از گروه‌های نخستین اجتماعی است، که رابطه بین اعضای آن، از همه گروه‌ها و نهادهای دیگر اجتماعی، عاطفی‌تر و صمیمی‌تر است. اعضای این گروه (خانواده)، با هم رابطه صمیمی نزدیکی دارند و خانواده را آشیانه محبت و پناهگاه امن برای خود تلقی میکنند.

خانواده، نهادی است که شدت، عمق و گسترده‌گی روابط و تعاملات در آن، از هر جای دیگری بیشتر است. کارکردهایی اصلی خانواده عبارت اند از: اجتماعی کردن کودکان، مراقبت و نگهداری از آنها، حمایت عاطفی و تأمین عشق و محبت برای اعضای خانواده و نیز ایجاد محیط صمیمی و محفوظ از خطرات و ناامنیهای جهان بیرون.

نهاد خانواده، زمانی میتواند کارکرد خودش را به درستی انجام دهد، که دچار نابسامانی و آشفتگی و خشونت نباشد. خشونت، از عواملی است، که سلامت و امنیت خانواده را تهدید میکند.

### ۲-۳. تعریف خشونت خانوادگی

خشونت خانوادگی چیست و قربانی آن کیها هستند؟ خشونت خانوادگی، یعنی رابطه نابرابر و سلطه‌جویانه و رفتار پرخاشک‌رایانه فرد با اعضای خانه، که میتواند به شکلها و گونه‌های متفاوتی صورت پذیرد.

زمانی که یکی از اعضای خانواده تلاش کند تا بر عضو یا اعضای دیگر خانواده، به شکل جسمی یا روانی تسلط یا برتری یابد، خشونت شکل میگیرد.

اصطلاحاً، خشونت خانوادگی، شامل هر نوع آزار و تهدید جسمی، آزار و تهدید روانی، خشونت‌های مالی، خشونت‌های گفتاری و رفتاری میشود، که معمولاً در محیط خصوصی خانه، بین افرادی که با هم رابطه سببی یا نسبی دارند، اتفاق می‌افتد. به طور کلی میتوان گفت، که خشونت خانوادگی سوءاستفاده از قدرت و ایجاد کنترل بر روی فرد دیگری است، که با خشونتگر رابطه نزدیکی دارد و در زیر یک سقف زنده‌گی میکند.

در ماده دوم اعلامیه رفع خشونت علیه زنان، مصوب ۲۳ فبروری ۱۹۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، خشونت خانوادگی، چنین تعریف شده است: «هر نوع خشونت جسمی، جنسی و روانی، که در خانواده اتفاق می‌افتد، از جمله کتک زدن، آزار جنسی دختر بچه‌ها در خانه، خشونت مربوط به جهیزیه، تجاوز توسط شوهر، ختنه زنان و دیگر رسوم عملی، که به زنان آسیب میرساند، خشونت در رابطه بدون ازدواج و خشونت مربوط به استثمار زنان.»

ماده سوم این قطعنامه، خواستار حقوق و مزایای برابر برای زنان در خانه و جامعه شده است: «زنان، به گونه برابر، حق برخورداری و حفظ همه حقوق بشر و آزادیهای اساسی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و همه عرصه‌های دیگر را دارند. این حقوق از جمله شامل موارد زیر است: حق زنده‌گی، حق برابری، حق آزادی و امنیت شخصی، حق حمایت برابر در قانون، حق آزادی از همه اشکال تبعیض، حق بهره‌وری از بالاترین میزان ممکن سلامت جسمی و روانی، حق شرایط عادلانه و رضایت‌بخش برای کار، حق این که فرد، مورد شکنجه یا دیگر مجازاتها یا رفتار خشن، غیرانسانی و تحقیرآمیز واقع نشود.»



دانشمندان حقوق، تعریفهای متفاوتی از خشونت خانوادگی ارائه کرده اند. تا سدهٔ پیشین، تعداد زیادی از حقوقدانان، خشونت خانوادگی را مترادف با خشونت در برابر همسر تعریف میکردند. پس از جنگ دوم جهانی و راهاندازی ریفورمهای خانوادگی در برخی از کشورهای تأثیرگذار جهان، این تعریف، گسترده‌تر گردیده است. «خشونت خانوادگی به عمل و یا برخوردی اطلاق میگردد، که بر اساس آن، شخصی بر شخص دیگری، عمدتاً، در حومه و یا چهارچوب خانواده، صدمهٔ فیزیکی و یا اخلاقی وارد مینماید.» این نوع برخورد، که از دید حقوقی، صدمهٔ فیزیکی یا معنوی تعریف شده است، میتواند به گونه‌های مختلفی تبارز نماید. شایعترین انواع خشونت را ضرب و شتم، تجاوزات جنسی، تحقیر، تهدید، توهین و در برخی از حالات، اعمال محدودیت اقتصادی بر افراد، تشکیل میدهد.

مردم‌شناسان بریتانیایی، در اخیر قرن پیش، خشونت خانوادگی را چنین تعریف کردند. «تحمیل خواهشها و دیدگاههای یک فرد خانواده بر عضو و یا سایر اعضای خانواده، از طریق اعمال زور، فشار، تهدید، تحقیر و جبر اقتصادی». این دانشمندان، به این باور اند، که خشونت خانوادگی مرز دینی، جغرافیایی و جنسی نمی‌شناسد.

حقوقدانان در مصر، به این باور اند، که خشونت خانوادگی منشاء جنسی دارد و همیشه زنان خانواده، قربانی آن هستند. آنها میگویند: چون زنان در بسیاری از موارد، از کمبود امنیتهای فردی و شهروندی خویش رنج میبرند، قربانی خشونت‌های خانوادگی میگردند.

در برخی از موارد، خشونت‌های خانوادگی را به نام خشونت‌های داخلی نیز خوانده اند، که به معنای حاکمیت غیرقابل تحمل فیزیکی و روانی یک فرد خانواده بر فرد و یا افراد دیگر خانواده است. این حاکمیت غیرقابل تحمل، به گونه‌های تحقیر، توهین، برخورد‌های فیزیکی و محدودسازی آزادیها برای قربانی تبارز میکند.

تعریفهای مختلف خشونت خانوادگی نشان میدهد، که این نوع خشونت گسترهٔ وسیعی از رفتارهای انسان در خانواده را میتواند شامل شود. از لت و کوب فیزیکی خفیف تا مجروح کردن و قتل طرف؛ از سکوت یا قهر آزاردهنده تا دشنام و یا هر کلام زشت دیگر؛ از بدرفتاریها و فشارهای روانی گرفته تا آزار و اذیت روحی؛ از فشار اقتصادی گرفته تا سوءاستفادهٔ مالی؛ از ضایع‌نمودن حق مالی گرفته تا همه نابرابریهای ارزشی و حقوق مدنی و اخلاقی. خلاصه، هر نوع گفتار و یا رفتاری که حکایت از نابرابری و عدم مساوات در زنده‌گی هرروزه بین افراد خانواده و تجاوزی، که ممکن به حقوق و حریم دیگری صورت گیرد، زیر نام خشونت خانوادگی قرار میگیرد.

## ۴-۲. قربانیان خشونت خانوادگی

بنا بر آمار جهانی، حدود ۹۰ درصد از قربانیان خشونت خانوادگی را زنان تشکیل میدهند. زنان و کودکان، تقریباً در بین همهٔ فرهنگها، در مقایسه با مردان، از ارزش و مقام پایین‌تری در خانواده برخوردار اند؛ بنابراین، قربانیان اصلی این خشونت به حساب می‌آیند. سلسله مراتب افراد در خانواده را ارزشها و

ارقام نشان میدهد که ۴۰ تا ۵۰ درصد کودکانی که خانواده‌هایشان دچار خشونت‌های خانوادگی هستند، دست به جنایات میزنند. بی‌توجهی نسبت به این شهروندان در اجتماع، باعث روی آوردن‌شان به مواد مخدر و تبدیل شدن‌شان به جنایتکاران بزرگ میشود.

از هر ده کودکی، که دست به جنایت میزنند، ۵ تن از آنها لت و کوب و دشنام‌های اهانت‌آمیز را در خانواده‌شان به صورت دوامدار شنیده و یا تجربه کرده‌اند. به طور کلی، بیشتر کسانی که در سلسله‌مراتب خانواده، در مرتبه پایین‌تری قرار دارند، قربانی اصلی این نوع خشونت‌اند.

از جایی که، بنا بر آمار جهانی، حدود ۹۰ درصد قربانیان این نوع خشونت را زنان تشکیل میدهند (گرچه در کشورها و فرهنگ‌های مختلف این آمار متفاوت است)، در بحث از خشونت خانوادگی وضعیت زنان و کودکان و عوامل قربانی شدن آنهاست، که مورد توجه است و اغلب مطالعه و تحلیل میشود.

## ۲-۵. گسترده‌گی خشونت خانوادگی

خشونت خانوادگی، به علت این که یک پدیده اجتماعی - فرهنگی است، در فرهنگ‌های مختلف، از نگاه نوع، شدت، آمار، و عواملش فرق میکند. بنابر اعلامیه جهانی رفع خشونت علیه زنان، مصوب دسامبر ۱۹۹۳ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، «زنان چه در نیمکره شمالی زنده‌گی کنند و چه در نیمکره جنوبی؛ چه در کشورهای فقیر زنده‌گی کنند و چه در کشورهای توسعه‌یافته، همواره در معرض خشونت قرار دارند، که سبب محرومیت آنها از حقوق اولیه انسانی گردیده، برخورداری زنان را از حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین نقض، تلف و یا سلب نموده، موجب رسوخ عدم امنیت و ترس به زنده‌گی آنها شده و فشاری مستمر بر تحرک زنان در جامعه محسوب میشود و در نتیجه، منجر به کسب جایگاه فروتر نسبت به مردان در خانه، محل کار و اجتماع میگردد.» اتفاقاً، بیشترین این خشونت، نه از سوی بیگانه‌گان و اجتماع، بل مستقیماً از سوی نزدیکان و عزیزان داخل خانه صورت میگیرد.

پدیده خشونت و پرخاشگری، منحصر به طبقه یا قشر خاصی نیست؛ بلکه در همه طبقات، قشرها و پایگاه‌های اجتماعی دیده میشود. در طبقات بالا، متوسط و پایین اجتماعی، میان افراد باسواد، کم‌سواد و بی‌سواد و در میان خانواده‌های دچار بحران و حتی خانواده‌هایی که به ظاهر شرایط مطلوب و مناسبی دارند، دیده میشود. تأثیر خشونت تنها به فرد قربانی محدود نمیگردد و بر افراد دیگر، سازمانها، نهادها و در نهایت،

خشونت خانوادگی، شایع‌ترین شکل خشونت علیه زنان بوده است. به گونه‌ی که نتایج بررسیها حاکی است احتمال ضرب و جرح، تجاوز و قتل زنان به دست همسران، پدران، برادران و حتا سایر اعضای ذکور خانواده، بیش از سایر افراد خارج از خانه است. در این نوع خشونت، زنان بارها به دست همسران خود به طور جدی مجروح شده و در برخی از موارد، به علت آسیبهای وارده، کشته شده اند. خشونت خانوادگی، به هیچ وجه، خاص جوامع عقب‌افتاده یا جوامع مسلمان نیست. در پیشرفته‌ترین کشورهای جهان، زنان و کودکان، از تبعات و عوارض ناشی از خشونت در زندگی خانوادگی رنج می‌برند. آزارهای جسمی و جنسی و روانی، نه تنها تندرستی، سلامت عقل، تعادل عاطفی و روانی آنها را به خطر می‌اندازد؛ بلکه جامعه را نیز متضرر می‌سازد. به گزارش سازمان ملل متحد، از هر سه زن جهان، یک نفر در طول زندگی خود قربانی خشونت و تبعیض شده یا مورد تجاوز به عنف قرار می‌گیرد. اگر به آمار خشونت خانوادگی در کشورهای مختلف نگاه کنیم، متوجه می‌شویم، که این نوع خشونت شایع‌ترین نوع خشونت علیه زنان و کودکان در سراسر جهان است. ۳۰ تا ۳۵ درصد زنان آمریکایی، مورد آزار جسمی شوهران خود قرار می‌گیرند. ۱۵ تا ۲۵ درصد این زنان، حتا در هنگام بارداری نیز مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. در این کشور متمدن جهان اول، در هر هجده دقیقه، یک زن مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد، به گونه‌ی که علت مراجعه ۲۲ تا ۳۵ درصد زنان به بخشهای عاجل شفاخانه‌ها، خشونت‌های خانوادگی است. ۶۲ درصد از مقتولان زن، در سال ۱۹۷۸ میلادی در کانادا، توسط شوهران خود کشته شده اند. ۴۱ درصد زنان هند، بر اثر آزار جسمی شوهران خود، دست به خودکشی می‌زنند. همچنین ۸۰ درصد دختران در مصر، ختنه می‌شوند.

سازمان بهداشت جهانی، در اولین مطالعه جهانی خود درباره خشونت علیه زنان، نتیجه گرفته است، که در هر ۱۸ ثانیه، یک زن مورد حمله یا بدرفتاری قرار می‌گیرد. حتا باردار بودن، زنان را از خشونت مردان مصون نگاه نمی‌دارد. تحقیقات سازمان بهداشت جهانی (WHO) درباره خشونت خانوادگی آشکار میکند، که معمول‌ترین خشونت در زندگی زنان، خشونتی است که از سوی شریک زنده‌گی آنها اعمال می‌شود و میزان آن حتا از تهاجم و تجاوز توسط بیگانه‌گان و آشنایان بیشتر است. این تحقیق، از تأثیرات منفی خشونت‌های جسمی و جنسی از سوی شوهران و شریک‌های زنده‌گی زنان سراسر جهان بر سلامت و بهداشت آنان گزارش می‌کند و از پوشیده بودن این خشونت‌ها خبر می‌دهد. اصلی‌ترین چالش سیاست‌گذاران این است، که این نوع خشونت پوشیده می‌ماند. دست کم ۲۰ درصد زنانی که در این تحقیق گفته اند آزار دیده‌اند، پیش از آن هرگز در این باره با کسی صحبت نکرده بودند. با وجود پیامدهای روحی و جسمی، تعداد بسیار کمی از زنان گفته اند، که برای کمک به مراجع رسمی، مانند پولیس و مراکز بهداشتی، یا به افرادی که بتوانند به آنها کمک کنند، مراجعه کرده‌اند و بیشتر آنان ترجیح داده‌اند به همسایه‌گان، دوستان یا خانواده پناه ببرند. آنانی هم که به مراجع رسمی مراجعه کرده‌اند، آزارهای بسیار شدیدی دیده بودند. نتایج تحقیق سازمان

- خشونت خانوادگی علیه زنان، متداول، گسترده و پوشیده است و معمول‌ترین خشونت در زنده‌گی زنان شمرده می‌شود، که بیشتر از تهاجم و تجاوز از سوی غریبه‌ها و آشنایان بوده است؛
  - در نمونه‌های مطالعه‌شده در کشورهایی که تحقیق در آنها انجام شد، رواج خشونت فیزیکی علیه زنان از ۱۳ درصد در جاپان تا ۶۱ درصد در پرو، متغیر بوده است؛
  - سیلی‌زدن، معمول‌ترین نوع خشونت بوده و مشت‌زدن به صورت، بعد از آن قرار گرفته است. اما بیش از نیمی از موارد خشونت خانوادگی، از دسته خشونت‌های شدید بوده اند، از قبیل لگدزدن، روی زمین کشیدن، تهدید با سلاح یا حمله با سلاح؛
  - بیشتر خشونت‌های فیزیکی، الگویی از خشونت مداوم را آشکار می‌کنند؛
  - ۴ تا ۱۲ درصد زنانی که باردار شده بودند، گفته اند که در زمان بارداری ضرب و شتم شده‌اند - در بیش از ۹۰ درصد موارد توسط پدر کودک. بین یک‌چهارم تا نیمی از این زنان در ناحیه شکم لگد خورده بودند؛
  - یک نفر از هر ۱۱ زن آزاردیده از سوی شریک زنده‌گی، اقدام به خودکشی کرده بود؛
  - برای ۲۱ تا ۶۶ درصد زنان آزاردیده، صحبت درباره این تجربه و درخواست کمک دشوار بود. معمول‌ترین دلیل برای درخواست کمک نکردن این بود که آزار را معمولی یا غیرجدی تلقی می‌کردند؛
  - پذیرش و تأیید همسرآزاری در میان زنانی، که خود این آزار را تجربه کرده بودند، نسبت به زنانی که آزار ندیده بودند، بیشتر بود.
- بنا بر آمار ملی خشونت خانوادگی در چند کشور جهان، زنان به گونه وسیع، توسط نزدیکان خود در خانه مورد آزار و لت و کوب جسمانی قرار گرفته اند: باربادوس ۳۰٪، کانادا ۲۹٪، زلاند نو ۳۵٪، مصر ۳۴٪، سوئیس ۲۱٪، و ایالات متحده ۲۲٪. برخی از پیمایشها در کشورهای دیگر، این آمار را تا ۵۰ و ۷۰ درصد بالا میبرد.
- در افغانستان هم، گرچه مطالعه درستی صورت نگرفته و آمار دقیقی به دست نیامده است، اما اگر تنها به واقعات گزارش شده نگاهی بیندازیم، میبینیم که خشونت خانوادگی به گونه بسیار وسیع وجود دارد. وقتی ما احصائیه واقعات خشونت علیه زنان را طی سه سال گذشته مرور میکنیم، میبینیم که در سال ۲۰۰۵ میلادی، به تعداد ۱۶۶۴ واقعه خشونت علیه زنان ثبت شده، در سال ۲۰۰۶ میلادی، تعداد ۱۵۴۵ واقعه و در سال ۲۰۰۷ میلادی، حدود ۲۳۷۴ واقعه خشونت به ثبت رسیده است. این واقعات در ولایت‌های مختلفی چون بدخشان، فاریاب، دایکندی، بامیان، ننگرهار، پکتیا، قندهار، قندوز، بلخ، هرات و کابل بوده است. این واقعات، شامل خشونت‌هایی چون خودسوزی، خودکشی، دعوی حقوقی، لت و کوب، بددادن یا بدل کردن، سقط جنین، ازدواج اجباری، عدم پرداخت نفقه، ممانعت از فعالیت‌های اجتماعی، اخراج از منزل، غصب ملکیتها، فرار از منزل، تجاوز جنسی، خرید و فروش زنان و اعتیاد به مواد مخدر بوده است. در این میان، زیاده‌ترین واقعات لت و کوب بوده، مثلاً: در یک سال گذشته، ۸۴۵ واقعه لت و کوب به ثبت رسیده است.

باید میان دو نوع خشونت بدنی تفاوت گذاشت؛ خشونت بدنی سنگین (سخت)، که منجر به ورود جراحات و صدمات جدی به قربانی میشود و به گونه معمول از طرف افکار عمومی نفی میگردد و خشونت سبک (ملایم)، مانند: سیلی و پشت‌دستی، که به گونه معمول، در افکار عمومی، زیر عنوان «تربیت» رده‌بندی میشود و نگرش منفی نسبت به آن وجود ندارد؛ اما تأثیر آنها بر قربانی‌ها حتی میتواند بیشتر از خشونت بدنی هم باشد.

محققان، با توجه به وابسته‌گی کودکان به خانواده، از بد رفتاری و بی‌توجهی نسبت به آنها؛ یعنی عدم ارائه امکانات مناسب برای زنده‌گی کودکان هم، به عنوان نوعی از خشونت نام می‌برند.

## ۲-۶. تأریخچه خشونت خانوادگی

خشونت خانوادگی، پدیده جدید نیست؛ اما توجه به آن، به عنوان یک مسأله اجتماعی، جدید است. خشونت خانوادگی، رفتاری است که از نظر تأریخی، به عنوان یک جرم جدی خشونت‌آمیز تلقی نشده است. از جایی که این نوع خشونت در جایگاهی روی میدهد که انسان در آن انتظار گرمی، حمایت، اعتماد، تشویق و عشق را دارد، عموماً نه به عنوان یک عمل خشونت‌آمیز، بلکه بیشتر به عنوان یک مسأله شخصی و خانوادگی تلقی شده است. در سراسر جوامع دوران باستان، والدین و به ویژه پدران، حقوق انحصاری برای تربیت و منضبط کردن کودکان خویش داشته‌اند. این حقوق، به آنان اجازه تنبیه بدنی و حتی سلب حیات کودکان را میداد. از نظر تأریخی، زنان و دختران، ابتدا جزئی از اموال پدر و سپس جزئی از اموال شوهر خود محسوب میشدند و پدران و شوهران، به تنبیه زنان، بدون هیچ‌گونه بازخواستی، مجاز بودند. حتی پس از آن که آزار اعضای خانواده، عمل مناسب شمرده نمیشد و مورد تأیید قرار نمی‌گرفت، از سوی جامعه نسبت به آن توجه کمی مبذول میشد. یعنی، این گونه خشونت‌ها یک موضوع خانوادگی فرض میشد، که ارتباطی با بقیه جامعه نداشت. در نتیجه، گرچه ما از وجود خشونت خانوادگی از دوران باستان تا کنون مطلع هستیم، اما تنها در چند دهه گذشته بوده است، که به این پدیده توجه شده و مورد مطالعه قرار گرفته است. در نتیجه، اطلاعات و آمار دقیق‌تری از خشونت خانوادگی فراهم آمده است، که تا حدودی اجازه یک تحلیل کلی از این وضعیت را میدهد. نهادها و سازمانهای حقوق بشر و زنان نیز با فشار روی دولتها میکوشند تا آنها را مجبور کنند با طرح قوانین و راههای مختلف، در صدد کنترل و جلوگیری این نوع خشونت و مجازات عاملان‌شان برآیند. در کشور ما نیز خشونت خانوادگی، تا چند سال پیش، به منزله پدیده اجتماعی مد نظر نبود و به گونه معمول، به عنوان رفتار ناهنجار فردی، در نظر گرفته میشد. فقط در دهه اخیر و بعد از سقوط نظام طالبانی و توجه به قشر محروم و آسیب دیده زنان بود، که مبارزه با خشونت خانوادگی، به عنوان یکی از حوزه‌های فشار و رفع تبعیض علیه زنان، مورد توجه قرار گرفت.

یکی از ویژه‌گی‌های خشونت خانوادگی در بسیاری از جوامع، از جمله در افغانستان، آن است که خشونت، رفتار مجاز تلقی می‌شود؛ زیرا نهی اجتماعی خاصی در مورد رفتار خشن اعضای خانواده نسبت به یکدیگر وجود ندارد و بیشتر در مقوله تربیت جای می‌گیرد. حتا گاهی، توسط فرهنگ تأیید و یا تشویق می‌شود و توسط خانواده به رسمیت شناخته شده و یک رفتار عادی تلقی می‌شود.

خشونت خانوادگی را نمیتوان به گونه مجزا مورد بررسی قرار داد. تا زمانی، که ساختار جامعه بر نابرابری اجتماعی استوار باشد و ارزشها و نگرشهای خشونت در جامعه وجود داشته باشد؛ تا زمانی، که دگرگونیهای اساسی در قوانین جامعه ایجاد نشود و تسهیلات لازم در اختیار افراد قربانی قرار نگیرد و تا زمانی، که انجام هر نوع عمل خشن در جامعه مورد تقبیح قرار نگیرد، امکان برخورد اساسی با این پدیده وجود ندارد.

## ۲-۷. صدمه خشونت‌های خانوادگی بر پیکر اجتماع

خشونت‌های خانوادگی، صدمه‌های جدی بر پیکر اجتماع وارد مینماید. اگر بخواهیم بر صدمه اقتصادی خشونت‌های خانوادگی نظر اجمالی افکنیم، کفایت بینیم که مداوای درازمدت بهداشتی، حل و فصل قضایای حقوقی، پرداختن به ماحولی که خشونت در آن تمرین و اجرا شده است و دهها خساره دیگر، هر کدام، چه صدمه‌های شدیدی را بر اقتصاد یک اجتماع وارد مینماید.

جنبه دیگر خشونت‌های خانوادگی را صدمه ذهنی و یا روانی اجتماع دربر می‌گیرد. محققین علوم روانشناسی به این باور اند، که قربانیان خشونت‌های خانوادگی، درگیر تکالیف روحی می‌گردند، که مداوای آن در اکثریت موارد غیرقابل علاج تلقی می‌گردد. این قربانیان، به گونه غیر قابل باور، به امراض حاشیه‌یی مواجه می‌گردند، که حتا سبب مرگهای زودرس می‌گردد.

از سوی دیگر، خشونت‌های خانوادگی، قربانیهای ماحولی دارد. آنانی، که به خشونت وادار میشوند، به خسارات غیرقابل تصور دست می‌زنند. جبران این همه خسارات گسترده، ضربه بزرگی را برای اقتصاد جامعه به بار می‌آورد؛ اما صدمه اصلی این خشونت‌ها که در چاردیواری خانه صورت می‌گیرد، متوجه اجتماع هم است. به باور تعدادی از دانشمندان علوم اجتماعی، خشونت خانوادگی زمینه‌ساز و عامل بسیاری از خشونت‌هایی اجتماعی و ساختاریست که این خود بزرگترین عامل تهدید کننده بنیانهای یک ملت و جامعه است.

البته این یگانه صدمه این نوع خشونت نیست، بلکه خشونت خانوادگی، با قربانی کردن اعضای خانواده و اجتماع، یعنی خانم‌های خانواده، مادران، خواهران و کودکان، که هریک با اعمال غیرانسانی چون تجاوز، لت و کوب، اهانت و کم‌بینی در برابر چشمان دیگران مواجه میشوند، به آنها صدمه روحی - روانی وارد آورده، روند توسعه بشری و انکشاف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را در اجتماع، به صورت کل صدمه می‌زند. یکی از دهها صدمه دیگری که در نتیجه خشونت خانوادگی بر پیکر اجتماع وارد میشود، اعتیاد است. مطالعات نشان میدهد، که قربانیان خشونت‌های خانوادگی، برای التیام زخمهای فیزیکی و فکری خود، به استفاده از

## ۲-۸. نتیجه‌گیری

خشونت‌های خانوادگی را باید در ناهنجاریهای اجتماعی مورد مطالعه قرار داد. نبود برنامه‌های سالم اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی متوازی با برنامه‌های سیاسی و شهروندی، زمینه‌های خشونت را برای خانواده‌ها مساعد می‌سازد. کشورهایی که کمتر به خشونت خانوادگی مواجهه اند، در زمینه، دارای چهارچوبه‌های فعال فرهنگی و حقوقی هستند. داشتن فرهنگ پیشرفته و قوانین کارا، همراه با برنامه‌ها و راهکارهای مفید، میتواند نقش مهمی را برای کاهش انواع خشونت‌های خانوادگی بازی کند. در این زمینه، نقش روشنفکران، مدافعین حقوق بشر، رسانه‌ها و نهادهای مدنی، برای تأثیرگذاری بر قوانین و نظارت بر تطبیق آن، از اهمیت شایانی برخوردار است. یکی از نکات مهم برای رفع خشونت، احترام به موازین حقوق بشر و تعمیم فرهنگ حقوق بشر است. اما باید به خاطر داشت، که داشتن فرهنگ حقوق بشر، بدون پشتوانه‌های تمویلی و حمایت‌های اقتصادی و حقوقی به صورت یکسان برای تمام افراد جامعه، بدون تبعیض جنسی، نژادی و زبانی، ناممکن به نظر می‌رسد.

---

و بالاخره این که کاهش خشونت خانوادگی، در کُل، مسؤولیت جامعه بشری پنداشته میشود. افغانستان، به عنوان جزئی از جامعه بشری، سزاوار تحمل این خشونت نیست. ایجاد و حمایت از برنامه‌های کاهش خشونت، یکی از ضروری‌ترین برنامه‌های اصلاحات و توسعه اجتماعی است، که باید به دستور کار مهمی در سطح ملی و جهانی مبدل گردد. این مسؤولیت حکومت افغانستان است تا اراده جامعه جهانی را به این امر مسلم و ضرور در کشور معطوف سازد.



## **انواع خشونت خانوادگی**

افزایش خشونت در خانواده‌ها موجب آن شده تا تغییراتی در انواع و انحاء آن به وجود آید. با مطالعه و بررسی شیوه‌های عمده خشونت، صاحب‌نظران، انواع اصلی و کلی خشونت خانوادگی را بدین شرح نام گرفته اند: خشونت نمادین یا سمبولیک، خشونت جسمی یا فیزیکی، خشونت روانی یا ناشی از احساسات، خشونت جنسی، خشونت اقتصادی، خشونت حقوقی یا برخاسته از قوانین وضعی، خشونت فرهنگی و اجتماعی، که عمده‌ترین نوع خشونت و یا به عبارتی خشونت ساختاری است. اینک در زیر، به تفصیل و شرح هر کدام از انواع خشونت خانوادگی پرداخته میشود:

### **۳-۱. خشونت نمادین یا سمبولیک**

خشونت نمادین، به خشونتی گفته میشود، که از سوی کسی یا مقامی، که بر اساس ساختارهای فرهنگی جامعه، در مرتبه بالاتری از همگروه خود (مثل گروه خانواده) قرار دارد، بر زیردستانش اعمال میشود و زیردستان، به گونه ناآگاهانه، آن را میپذیرند. آنان، گمان میکنند که این برتری، اصولی و برحق است و نباید در برابر آن، هیچ اعتراضی داشته باشند و نمیدانند که این خشونت است که بر آنان اعمال میشود و حق دارند در مقابل آن بایستند، یا قبولش نکنند. این نوع خشونت، در همه جوامع و فرهنگها، که

---

### ۳-۲. خشونت جسمانی (فیزیکی)

خشونت فیزیکی عملی را گویند، که مجری آن، عمدتاً با اعمال زور، باعث صدمه جسمانی قربانی گردد. این عمل، باعث زخمی شدن فیزیکی و روحی و در برخی از حالات، باعث مرگ قربانی میگردد. خشونت جسمانی میتواند خفیف و یا شدید باشد، آثار و علائم آن ظاهر و یا هم به علت خفیف بودن، ناچیز و یا غیرقابل دید باشد. این عمل، در برخی از حالات، با کوبیدن توسط دست و یا پا (لگد زدن) و در برخی از حالات، با وسایل آسیب‌زننده‌یی چون شلاق، چوب، سنگ و... صورت میگیرد. در برخی از حالات، مجریان خشونت، از سلاحهای خفیف و سرد و گاه سلاح گرم، برای صدمه‌رسانیدن به قربانی خویش استفاده میکنند، که اکثراً باعث زخمهای شدید و مرگهای مدهش میگردد.

بنابراین، هر نوع حمله فیزیکی به قصد آزار رساندن به فرد دیگر، خشونت جسمانی تلقی میشود. این نوع خشونت در جامعه ما بسیار معمول است؛ زیرا افراد این جامعه، چه در خانه و چه در اجتماع، به زودی به پرخاشگری رو می‌آورند. در بعضی از جوامع، مردان به ساده‌گی اقدام و توسل به خشونت جسمانی نمیکنند و ترجیح میدهند از راههای دیگری زن یا طرف خشونت را زیر فشار قرار دهند، تا مطیع و فرمانبر آنان شود. علت آن، وجود قوانین جزایی برای کسانی است که مرتکب چنین خشونتی علیه افراد دیگر خانواده میشوند؛ اما در جامعه ما، به دلایل مختلفی چون عادی بودن توسل به خشونت فیزیکی در اجتماع؛ عدم پیگیری و مجازات عاملان آن توسط دولت؛ عدم شکایت قربانیان خشونت به مراجع مربوط؛ خشونت‌پذیری زنان افغان و مسایلی دیگری از این دست، خشونت فیزیکی علیه زنان، زیاد به چشم میخورد.

بر اساس ارقام ثبت شده در بخش حقوق زنان کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، در جریان سال ۱۳۸۶ خورشیدی، به تعداد ۸۴۵ واقعه لت و کوب زنان، به دفاتر ساحه یی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان ثبت شده است، که بیشترین تعداد آن در ولایت کندز (۳۳۸ مورد) دیده شده است. به همین گونه، طبق آمار ارائه شده در سال ۱۳۸۷ خورشیدی، به تعداد ۱۱۹۴ مورد لت و کوب زنان در کشور ثبت

خشونت خانوادگی در افغانستان از حد لت و کوب گذشته و در سرحد قتل و نقض حیات سیر میکند. بر اساس گزارشهای ارائه شده از دفاتر ساحه بی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، در سال ۱۳۸۶ خورشیدی، ۵۹ فقره نقض حق حیات زنان مشاهده و ثبت شده است. موارد مرتبط به نقض حیات زنان، بیشتر شامل قتل‌های ناموسی و خشونت‌ها و مسایل خانوادگی است، که موجب خودسوزی، خودکشی و بسا موارد دیگر میشود.

قابل یادآوری است، که خشونت‌های خانوادگی، که منجر به مرگ زنان میشود، بیشتر از موارد ذکر شده است؛ اما به علت دسترسی اندک به اطلاعات، فقدان امکانات کافی و نیز وقوع چنین حوادث در درون خانواده‌ها و مخفی نگهداشتن آن سبب میشود، که موارد زیادی از نقض این حق ثبت نگردند و پنهان باقی بمانند.

### ۳-۳. خشونت روانی

این نوع خشونت، به عملی اطلاق میگردد، که مجری آن، با استفاده از فشارهای لفظی و حرکت‌های توجیه‌آمیز، قربانی خویش را به حقارت، توهین و زیرپا کردن کرامت انسانی وی، وادار مینماید. عامل خشونت روانی، با اجرای این عمل، خود را به عنوان تعیین‌کننده سرنوشت قربانی تعریف میکند، تا بدین وسیله، زنده‌گی روزمره قربانی و یا قربانیان خود را نظارت و کنترل نماید. این عمل، که باعث جریحه فکری، ذهنی، روانی و روحی قربانی میگردد، امراض روانی، اضطراب، یادفراموشیها و عصبانیت‌های متداوم را نیز بار می‌آورد و در برخی از حالات، به خودکشیها می‌انجامد. این نوع خشونت خانوادگی، میتواند قربانیان خود را از میان تمام اعضای خانواده برگزیند.

بیشترین قربانیان خشونت ناشی از احساسات را زنان و کودکان تشکیل میدهند؛ اما کم نیستند مردانی، که قربانی این نوع خشونت میباشند.

به تعبیر دیگر، هر نوع گفتار یا رفتار پرخاش جویانه‌یی که موجب تحقیر، توهین، آزار و اذیت کسی را فراهم کند، خشونت روانی است؛ حتی سکوتی که میتواند موجب ایجاد چنین حالاتی شود، مانند کلام، نوعی خشونت روانی محسوب میشود... و یا هر کُنشی، که موجب ناراحتی روحی و روانی شخص شود و آثار اخلاقی و عاطفی منفی به بار آورد، خشونت روانی به حساب می‌آید. شاید همین نداشتن آرامش و امنیت روحی، در مواردی، خیلی دردناکتر از خشونت فیزیکی باشد، چیزی، که بسیاری از زنان، در جوامع و فرهنگ‌های مختلف، روزانه تجربه میکنند. گرچه خشونت جسمانی، شایع‌ترین نوع خشونت علیه زنان به نظر می‌آید؛ اما به گفته تعدادی از کارشناسان، موارد خشونت روانی، بیشتر از آن است و حدود بیش از نیمی از انواع خشونت را شامل میشود. از جانبی، به صورت طبیعی، خشونت روانی، به دلیل گسترده‌بودن حوزه آن، در صدر خشونت‌های خانوادگی قرار دارد، چون میتواند هر نوع کُنش یا رفتار کلامی و غیرکلامی را، که

هرچند در کشور ما، میزان خشونت فیزیکی به حدی درآورد است، که خشونت روانی را کسی به عنوان خشونت به حساب نمی‌آورد؛ مگر با اندک تأمل و مقداری پژوهش، به ساده‌گی روشن میشود، که میزان خشونت روانی، به مراتب زیادتر است و از نظر فزونی و ساختاری، در درجه اول قرار دارد و خشونت فیزیکی در درجه دوم میتواند جای بگیرد.

### ۳-۴. خشونت جنسی

این نوع خشونت، که به نام تجاوز جنسی شهرت دارد، به عملی اطلاق میگردد، که مجری عمل جنسی، در برابر قربانی خویش، بدون در نظر داشت نکات زیر انجام دهد:

عمل جنسی، با استفاده از زور - بدون در نظر داشت علایق و خواهشات قربانی - بر قربانی تحمیل میگردد؛

عمل جنسی تحمیل شده بر افراد بیمار، معلول و معیوب، که باعث صدمه‌های جنسی و روانی بر آنها گردد؛

به تعبیر دیگر، تماس جنسی اجباری با زن، به هر شکل و دلیلی که صورت گیرد، تجاوز تلقی شده و زیر نام خشونت جنسی جای میگیرد، که باز هم چیز غیر معمول نیست.

از آن جایی، که در بسیاری از فرهنگها، از جمله در فرهنگ ما، مردان خود را مالک و صاحب اختیار زنان میدانند، خشونت جنسی امر رایج و شایع است. حتا برخی از تفسیرها و تعبیرهای دینی هم، چنین چیزی را یکی از حقوق مردان بر زنان شان شمرده، خشونتش تعبیر نمیکنند. بعضی از مطالعات نشان میدهد، که شاید این نوع خشونت زیاد معمول نباشد؛ اما در بعضی از فرهنگها و بسیاری قوانین مدنی، تماس جنسی اجباری، که مرد به عنوان شوهر بر زن تحمیل میکند، تجاوز جنسی محسوب میشود؛ چرا که زن مجبور نیست به رغبت تمایزش، به خواسته‌های جنسی شوهرش تمکین کند. در این کشورها، چنین خشونت و تجاوزی، پیگرد قانونی دارد.

در کشور ما افغانستان، خشونت جنسی، در بسا از موارد، امری عادی و معمول است؛ به ویژه این که زن در همه حال باید در برابر خواهشهای جنسی مرد تمکین نماید. بنابراین مردم ما، در عرف معمول خود، این گونه خشونت جنسی را خشونت تلقی نمی‌نمایند؛ از این هم گذشته، موارد فراوانی از خشونت جنسی، در کشور ما به مشاهده میرسد، که مجریان آن در برابر قربانیان خردسن انجام میدهند. هرچند درین زمینه مطالعات دقیقی صورت نگرفته و آمار موثقی در دست نیست، مگر در طی سال ۱۳۸۶ خورشیدی، به تعداد ۵۱ مورد تجاوز جنسی و در طی سال ۱۳۸۷، به تعداد ۸۷ مورد آن، در دفاتر ساحه یی هرات کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ثبت شده است. احتمال میرود، بسیاری از کسانی، که قربانی این نوع خشونت باشند، هم به علت عدم آگاهی از نوع خشونت جنسی و هم به دلیل شرم شخصیتی و فرهنگی، از آن نامی به میان نیاورده باشند. از این رهگذر، این آمار نمیتواند نمای دقیقی از میزان خشونت‌های جنسی در کشور ما

### ۳-۵. خشونت اقتصادی

به عملی اطلاق میگردد، که بر اساس آن، مجری، حاکمیت اقتصادی را چنان در انحصار میگیرد، که سایر اعضای خانواده، مجبور به رعایت خواسته‌های او میگردند. بدین ترتیب، قربانیان خانواده، به اقتضای زمان و نیازمندیهای خویش، مجبور به تکدی گردیده، به خواسته‌های شخص حاکم گوش فرامی‌دهند و به آن تمکین مینمایند. در برخی از حالات، شخص حاکم، با استفاده از اعمال زور، سرمایه سایر اعضای خانواده را در اختیار میگیرد و آنها را در گروگان خواسته‌ها و توقعات خویش قرار میدهد. تجربه‌ها نشان داده اند، که در برخی از کشورها، اشخاص زورمند خانواده، برای محدود ساختن نقش سایر اعضای خانواده، از فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی سایر اعضای خانواده (به ویژه از فعالیتهای زنان) جلوگیری مینمایند، تا حاکمیت‌شان صدمه نبیند.

خشونت اقتصادی در خانواده و به ویژه در برابر زن، به هر نوع استفاده از دارایی و نیروی جسمی و فکری زن گفته میشود، که بدون حق، بر وی اعمال شود. این نوع خشونت هم، دربرگیرنده مسایل متعدد، از جمله وابسته‌گی اقتصادی زن به شوهر و عدم اجازه به کار و استقلال مالی است.

بهبان دادن به کار خانه، که اغلب زنها انجام میدهند، نیز خشونت اقتصادی است. طرفداران حقوق زنان میگویند، کاری که زن در خانه انجام میدهد، باید به حساب آید و وی در مقابل کارش دستمزد حاصل کند؛ چیزی، که در کمتر جایی معمول و مروج است. زنها در بعضی از فرهنگها، حق کار بیرون از خانه و کسب درآمد مالی و استقلال اقتصادی را ندارند و لذا همیشه وابسته به شوهران هستند، که این خود زمینه‌ساز بسیاری از نابرابریها و خشونت‌های دیگر علیه زنان است. محروم کردن زنان، یا عدم تخصیص داراییهای خانواده هم، نوعی از خشونت اقتصادی است، که زنان، به ویژه در کشور ما، از آن رنج میبرند و متأثر میشوند. زنان، حق برابری در داراییهای خانواده دارند و نباید از این حق محروم شوند. زنان حق دارند که کار کنند و از خود سرمایه داشته باشند و به گونه مستقل و دلخواه، از آن استفاده کنند؛ چنان که مردان این کار را میکنند.

### ۳-۶. خشونت حقوقی

نابرابری حقوقی مبتنی بر جنسیت، که در جوامع مختلف، به گونه آشکار یا پنهان وجود دارد، در خانواده هم تجلی یافته و حتا گاهی از خانه شروع میشود و در اجتماع، عمومی میگردد. در بسیاری از فرهنگها، از جمله در فرهنگ رایج در کشور ما، زنان چه به گونه قانونی و شرعی و یا هم به گونه عرفی و فرهنگی، از حقوق نابرابر در مقابل مردان برخوردار اند. این حقوق نابرابر، خود جلوه‌ی از فرهنگ مردانه است، که زنان را در مقام پایین‌تر از مردان قرار میدهد و برای آنان مسؤولیت و حقوق کمتری قایل است. نابرابری حقوقی، هم در امور اقتصادی وجود دارد و هم در بخشهای حقوق مدنی و عرفی و اخلاقی -

### ۳-۷. خشونت فرهنگی - اجتماعی

هر نوع کُش و رفتار و باوری، که از عدم مساوات جنسیتی حکایت کند و زنان را به مثابه جنس دوم و پایین‌تر از مردان در خانواده و اجتماع تلقی کند، نوعی از خشونت فرهنگی و اجتماعی است، که زنان را از داشتن جایگاه و ارزش انسانی شان محروم میسازد. این نوع خشونت، که در جوامع مختلف، به درجه‌های متفاوتی وجود دارد، ریشه در فرهنگ، باورها و ارزشهای اجتماعی دارد، که ساخته و پرداخته مردان است و به گونه طبیعی، زنان در آن جایگاه و ارزش و در نتیجه حقوق ثانوی دارند. گاهی آداب و رسوم فرهنگی، نوعی از خشونت را به زن اعمال می‌کند. این فرهنگ، شامل آداب و رسوم خاصی است، که در برخی از مناطق وجود دارد. مانند محدودیتی که برای زنان بیوه وجود دارد، بد دادن، بدل دادن و ...

اصولاً نفس نابرابری جنسیتی مردان و زنان در امور و فرصتها و حقوق مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... خود نوعی از خشونت مبتنی بر جنسیت است و عملی کردن آن در حوزه خانواده، که طبعاً با تأثیرپذیری از فرهنگ غالب بر اجتماع صورت می‌گیرد، خشونت فرهنگی و اجتماعی است، که در درون خانه هم متجلی شده است. امروزه زنان، نه تنها در کشورهای جهان سوم و فرهنگهای سنتی، که در کشورهای توسعه‌یافته و مدرن هم، از نابرابری جنسیتی، چه در حوزه خصوصی خانه و چه در حوزه عمومی اجتماع رنج می‌برند و مبارزه شان هم برای رسیدن به عدالت و مساوات جنسیتی در خانه و اجتماع است؛ اما تأریخ مذکر و فرهنگ و جامعه‌ی، که ساخته مردان و برای مردان است، کمتر به این ناله‌ها یا سر و صداها، بهایی قایل میشود و بیشتر در صدد حفظ و نگهداشت سلطه و برتری مذکر بر مؤنث، یا مرد بر زن است. حتا در جوامعی، که مجبور به تن دادن به تغییراتی میشوند، باز هم در باطن، با بازسازی ایدئولوژی و نظام مردسالارانه و مردباورانه می‌پردازند؛ چیزی، که فمینیستها به آن «بازسازی جنسیتی» می‌گویند. این نوع خشونت، که محصول فرهنگ و جامعه و ارزشهای مردانه است، به درجه‌های متفاوت، در همه کشورها وجود دارد. البته در کشورهایی، که در آن عدم مساوات شدیدتر و حتا قانونی است، گستره این نوع خشونت، وسیع‌تر و شدت آن بیشتر است، مثل جامعه و فرهنگ ما.

در فرهنگ سنتی زنان افغان، تا به اصطلاح کارد به استخوان زنان نرسد، لب به اعتراض نمی‌کشایند. در نظام فکری مردسالار، اشکالی از خشونت مردان در خانواده طبیعی محسوب میشود و به زنان می‌قبولانند، که زن با لباس سفید به خانه بخت میرود و با کفن سفید از آن بیرون می‌آید. در بسیاری از فرهنگها، نه تنها خشونت خانوادگی تأیید میشود، بلکه پنهان کاری زن از سوی جامعه مورد ستایش قرار می‌گیرد.

## **عوامل خشونت**

خشونت خانوادگی، گسترده‌ترین نوع خشونت در جهان شناخته شده است، که با درنوردیدن همهٔ مرزهای فرهنگی، دینی، قومی و سیاسی، به پدیده‌یی جهانی مبدل گشته و باید نتیجهٔ عوامل متعدد اجتماعی - فرهنگی بوده باشد وگرنه نمیتوانست این همه تنوع و تفاوت را در خود حل کند و با پیمودن همهٔ مرزها، در سراسر جهان، با رنگ و چهرهٔ خاصی ظاهر شود. عوامل متعددی را میتوان در شکل‌دهی و به وجود آوردن خشونت خانوادگی، دخیل دانست و نمیتوان این پدیدهٔ گسترده را معلول عاملی خاص یا واحد به حساب آورد. احتمالاً نتوان همهٔ این عوامل را برشمرد، اما شاید بتوان عوامل مهم و اصلی را که در پیدایش خشونت خانوادگی دخیل اند، به گونه‌های هشت‌گانهٔ زیر خلاصه کرد: عواملی چون دین، فرهنگ، اجتماع، اقتصاد، قانون، آموزش و پرورش، رسانه‌ها و وضعیت روانی افراد؛ که در این بخش، به هر کدام از این عوامل، به گونهٔ مفصل پرداخته میشود.

### **۴-۱. عوامل دینی خشونت**

اسلام، در جامعه‌ی ظهور کرد، که زن‌ستیزی و خشونت خانوادگی در آن به حیث یک ارزش والای اجتماعی ارج نهاده میشد و برخورداری از فرزندِ دختر مایهٔ شرم تلقی میگردید. از این‌رو، این دین الهی، از سپیده‌دم ظهور خود، در راستای ریشه‌کن‌سازی این سنت کهن تلاشهایی فراوان به خرج داد و با طرح یک راهبرد جامع و فراگیر، دامن خشونت و تبعیض علیه زنان را از بستر جامعه برچید و بذر برابری اجتماعی و مساوات جنسیتی را در آن پاشید. با توجه به نکتهٔ فوق، شاید پرسش زیر، در ذهن ظریف خواننده نقش بندد: «آیا دینی، که خود پیام مهرورزی و خشونت‌پرهیزی آورد و مداراجویی و همزیستی مسالمت‌آمیز را ارج نهاد، میتواند خود عامل و انگیزندهٔ خشونت و پرخاشگری باشد؟»

در پاسخ به پرسش بالا باید گفت، که پیام انسان‌ساز قرآن، نویدبخش رحمت، مهربانی، همسازی و یکدیگرنوازی میباشد و از این‌رو گوهر و ذات این آیین الهی، همواره با خشونت و پرخاشگری ناسازگار و مخالف است؛ اما برخی از آیات قرآن، به نحوی تفسیر شده است، که خواسته یا ناخواسته، خشونت و پرخاشگری علیه زنان را توجیه میکند و برای این عمل ناروا و شوم، مجوز صادر مینماید. همچنین شماری از روایات جعلی و ضعیفی نیز وجود دارد، که تجویز کنندهٔ زن‌ستیزی و خشونت میباشد. ما در ادامهٔ این مبحث، نخست آیاتی را، که به نحوی نارسا تفسیر شده و به رواسازی خشونت علیه زنان انجامیده است، بررسی میکنیم و تفسیر رسا از آن ارائه میدهیم و سپس به بررسی سندشناختی و متن‌شناختی آن عده روایاتی، که خشونت را نهادینه میسازند، میپردازیم.

## ۱-۱-۴. تفسیر نارسا از آیات قرآن و رواسازی خشونت علیه زنان

### ۱-۱-۱-۴. برتری مرد بر زن

شماری از افراد، با استناد به بخشی از آیهٔ ۲۲۸ سورهٔ بقره (وَلِلرَّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ) ادعا میکنند، که مردان به گونهٔ مطلق، بر زنان برتری دارند. اینان با دست‌آویز قراردادن عبارت یادشده، طوماری از برتریهای مرد بر زن را برمیشمارند. جالب این‌که در فهرست علل و دلایل برتری مرد بر زن، که این افراد ترتیب داده اند، دلایل مضحک و خنده‌آوری نیز وجود دارد، که از هیچ پایه و اساس عقلی و نقلی برخوردار نیست. از جملهٔ این دلایل مضحک برتری مرد بر زن، برخورداری مرد از ریش و توانایی جسمی است. آنچه جالب توجه میباشد این است، که ارائهٔ تفسیر نارسا از آیت فوق باعث شده است، که خودبرتربینی و گردن‌فرازی مردان در برابر زنان، پایه و اساس شرعی و دینی پیدا کند و زمینه‌ساز خشونت و پرخاش مردان علیه زنان شود؛ زیرا ساختار وجودی انسان طوری است، که اگر این باور به او دست دهد، که نسبت به هم‌نوع یا طرف مقابل خود برتر است، طرف مقابل را شایستهٔ هر نوع توهین، تحقیر، طرد، خواری و ذلت میداند. مردی، که به برتری خود نسبت به زن باورمند است، آگاهانه یا ناآگاهانه، هر نوع رفتار خشن و پرخاشجویانهٔ خود نسبت به زن را روا میشمارد و چنان که شیطان، با منطق (أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ) «من از او برترم»، از فرمان خدا سرپیچی



قابل یادآوری است، که برای ارائه تفسیر رسا و درست از عبارت بالا، که بخشی از آیه ۲۲۸ سوره بقره را تشکیل میدهد، نخست بایستی ما عبارات قبل و بعد از آن را بخوانیم و سپس، در پرتو آیات دیگر قرآن، به تفسیر آن بپردازیم؛ زیرا به باور علما و کارشناسان تفسیر، قرآن، یک کُل یکپارچه بوده و برخی از آیات آن در روشنایی برخی از آیات دیگر، تفسیر میشود. ما برای فهم بهتر مقصود عبارت فوق، در قدم نخست، عبارت پیشتر از آن را مورد غور و بررسی قرار میدهیم و سپس آن را در روشنایی دیگر آیات تفسیر میکنیم. جمله‌یی، که قبل از عبارت فوق قرار دارد، چنین تصریح میکند: (وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ) «و برای زنان، همانند وظایفی، که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌یی قرار داده شده».

در عبارت فوق، خداوند، درباره حقوق و وظایف زنان و مردان نسبت به یکدیگر سخن میگوید و آنها را یکسان و برابر میخواند و به یک اصل مهم اشاره میکند، که حق و تکلیف، دو پله یک ترازو هستند و هرکجا حقی وجود داشته باشد، تکلیفی نیز وجود دارد و صلاحیت و مسؤولیت، جدایی‌ناپذیر میباشند. سپس، در ادامه همین عبارت، که از یکسانی حقوق و وظایف زن و مرد در قبال یکدیگر سخن میگوید، خداوند(ج) میفرماید: (وَالرِّجَالُ عَلَيْهِنَّ ذَرْجَةً) «و مردان را بر زنان درجه‌یی است». کلمه «درجه»، که در این آیت ذکر شده، کلمه مفردی است، که به معنای «یک مقام و منزلت» میباشد.

حال پرسش اینجاست، که این مقام و منزلت چیست؟ آیه ۳۴ سوره نساء، به این پرسش، پاسخ میدهد و چنین تصریح میکند: (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...) «مردان سرپرست زنان هستند». با توجه به این آیت در می‌یابیم، که منظور از این مقام و منزلت، سرپرستی و مدیریت کانون خانواده است. بدین شرح، که در اسلام، حقوق و وظایف مردان و زنان در کانون خانواده را یکسان میخواند و فقط در یک مورد برای مردان مقام و منزلت برتری قایل میشود و آن، سرپرستی خانواده است. طبیعی است که یک نهاد خانواده نیز همانند هر نهاد خرد و بزرگ دیگر، به یک سرپرست و مدیر و نیروی تصمیم‌گیرنده نیاز دارد؛ از این رو، اسلام وظیفه سنگین مدیریت خانواده را به مرد سپرده است؛ چون به لحاظ ساختار فیزیکی خود، بهتر از زن میتواند مایحتاج خانواده را تأمین کند. بنابراین «درجه» به معنای مدیریت خانواده است و هیچ‌گاه منظور آن برتری مطلق و خودبزرگ‌بینی افسارگسیخته مرد بر زن نیست.

## ۲-۱-۱-۴. حکمروایی مرد بر زن

شماری از افراد، با استناد به آیه ۳۴ سوره نساء (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...)، مردان را به حکمروایان خودکامه و زورگو و مستبد و زنان را به رعیت تشبیه میکنند و اظهار میدارند، که مرد در مقام فرمانروایی خانواده، صلاحیت امر و نهی دارد و زن مکلف است، که بدون چون‌وچرایی، تمام فرمانهای مرد را بدون درنگ اجرا کند و در صورت تعلق و تنبلی، مستوجب کیفر و مجازات است. تفسیر این آیت بدین شیوه نیز،

درخور ذکر است، که این افراد، کلمه «قوام» را به معنای مسلط و فرمانروا و برتر ترجمه کرده اند؛ غافل از این که، این کلمه، در دیگر آیات قرآن نیز مورد استفاده قرار گرفته است و در هیچ یک از آیات دیگر، مفهوم تسلط و فرمانروایی را نمیرساند. به دو نمونه از این آیات توجه کنید:

**(الف)** در سوره «نساء» آیه ۱۳۵ «میخوانیم: «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقیسط شهداء لله...» ای کسانی که ایمان آورده اید، پیوسته عدالت را برپادارید و برای خدا گواهی دهید...» در این آیه، از واژه «قوام»، به معنای «بسیار کوشا در راستای برپایی عدالت» استفاده شده است. تأکید و ترغیب شدید قرآن در امر عدالت، به گونه‌ی است، که خواستار آن است تا «هر مسلمانی، در برپایی عدالت، به طور پیوسته و خسته‌گی‌ناپذیر تلاش ورزد».

**(ب)** در سوره «مائده» آیه ۸ «میخوانیم: «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقیسط...» ای کسانی که ایمان آورده اید، همواره برای خدا بسیار کوشا باشید و از روی عدالت گواهی دهید...» در این آیه نیز، واژه «قوام»، به معنای «بسیار کوشا در راستای انجام دستور خدا برای ادای شهادت عادلانه» به کار رفته است.

بنابر این، واژه «قوام» در آیه ۳۴ سوره نساء نیز، به معنای فرمانروایی و حکمرانی و زورگویی نبوده، صرف به مفهوم «فعالیت پیگیر و خسته‌گی‌ناپذیر مرد در راستای سرپرستی و مدیریت خانواده و تهیه وسایل زندگی و آسایش و رفاه زنان» اشاره دارد.

### ۳-۱-۱-۴. تنبیه بدنی زن، حق قانونی مرد

برخی از مفسران، با تمسک به آیه ۳۴ سوره نساء (وَأَلَاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ) استدلال میکنند، که تنبیه بدنی زن ناشزه (ناسازگار)، که از اوامر و فرمانهای شوهر خود سرپیچی میکند، امری مجاز و روا میباشد. از این رهگذر است، که این عده از مفسران، بدرفتاری و تندخویی با زن را، به دلیل هرگونه نافرمانی خرد و بزرگ از شوهر، تجویز میکنند و خشونت خانوادگی را وجهه شرعی و قانونی میبخشند. البته این مفسران تأکید میکنند، که در برخورد با زن سرکش، باید سلسله مراتبی، که آیت ذکر کرده - از قبیل اندرز دادن، سپس دوری کردن در خوابگاه و سپس تنبیه بدنی - باید در نظر گرفته شود. کاستی و نارسایی عمده این تفسیر در این است، که کلمه «نشوز» را به نافرمانی از شوهر تعبیر کرده و این تعبیر چنان عام است، که هیچ حد و مرزی برای آن نمیتوان قایل شد. به عنوان مثال: اگر شوهر از خانم یک گیلاس آب بخواهد و خانمش - به هردلیلی - درخواست شوهرش را برآورده ننماید، این امر نافرمانی قلمداد میشود و بنابراین تفسیر، این زن، مستوجب هر نوع رفتار خشن و پرخاشجویانه و تنبیه بدنی میباشد.

اما به اساس روایات مستندی، که از پیامبر بزرگوار اسلام در دست است، تفسیر «نشوز» به نافرمانی از

ولی پرسش اینجاست، این «زشتکاری آشکار»، که به خاطر انجام آن مرد حق دارد همسر خود را تنبیه بدنی کند، چیست؟ پاسخ این پرسش را در حدیث مستند زیر، که با اندکی تفاوت، در کتابهای مختلف حدیث و تفسیر گزارش شده است، میتوان پیدا کرد:

«پیامبر خدا، در خطبهٔ وداع گفت: همانا برای زنان شما حقی بر عهدهٔ شماست و برای شما حقی بر عهدهٔ زنان شماست. حق شما بر زنان این است، که هیچ کسی را، که شما او را نمی‌پسندید، به خانه‌های شما داخل نگرداند؛ مگر با اجازهٔ شما و هیچ فحشایی را مرتکب نشود. پس، اگر مرتکب این تخلفات شد، در پی آن، خدا به شما اجازه داده است، که در بسترها، آنان را ترک گویند (قهر کنید) و آنان را به گونه‌یی بزیند، که صدمهٔ بدنی بر ایشان وارد نگردد. پس، اگر از شما اطاعت کردند، هیچ راهی را [برای سرزنش‌شان] مجویند.»

با توجه به حدیث بالا، نکات زیر، قابل برداشت است:

۱. بهترین و جامع‌ترین تفسیر «نشوز»، عبارت از انجام «فاحشهٔ مبینه» توسط زن است.
۲. فاحشهٔ مبینه، یا زشتی آشکار، عبارت از این است، که زن مردی را بدون اجازهٔ شوهر به خانه راه

دهد.

۳. تنها در صورتی مرد میتواند زن خود را تنبیه کند - آنهم به نحوی که به او صدمه‌یی نرسد - که زن مردی را که شوهر نمی‌پسندد، به خانهٔ خویش اجازه دهد.

بر پایهٔ نکات فوق، میتوان آیهٔ ۳۴ سورهٔ نساء را چنین تفسیر کرد: مردانی، که در هراس هستند، که زنان‌شان مرتکب نشوز شوند؛ یعنی اقدامات ابتدایی را برای ارتکاب فحشاء انجام دهند، میتوانند که آنان را نخست اندرز دهند، سپس در بستر از آنان دوری گزینند (قهر کنند) و اگر این تدبیر هم کارگر نیفتاد، آنها را تنبیه بدنی کنند.

آنچه به عنوان نتیجه‌گیری از گفته‌های پیشین درخور یادآوری است این است، که نشوز به معنای نافرمانی از فرمانهای شوهر نیست و چنان که از حدیث پیامبر بزرگوار اسلام برمی‌آید، به معنای آثار و نشانه‌های انحراف از مسیر عفت و پاکدامنی میباشد و فقط در این صورت است، که مرد اجازه دارد خانم خود را تنبیه کند. حال، با توجه به این تفسیر، باز هم میتوان مدعی شد که اسلام، خشونت خانوادگی و پرخاشگری علیه زنان را رواشمرده است؟ بی‌گمان، تمام خردمندان عالم بر این نظر متفق خواهند بود، که این آیت، تجویزکنندهٔ خشونت نبوده، بلکه بیانگر انسانی‌ترین شیوهٔ برخورد با انسانی است، که ممکن است اگر به وی هشدار داده نشود، از شاهراه پاکی و نجابت منحرف گردد.

## ۲-۱-۴. روایات جعلی و رواسازی خشونت علیه زنان

### ۲-۱-۴-۱. «از مرد پرسیده نمیشود برای چه زنش را زده است»

عبارت فوق، سخنی است، که شماری از کوتاه‌فکران، آن را به عنوان حدیث به پیامبر بزرگوار اسلام نسبت میدهند و بدین گونه، خشونت خانوادگی و پرخاشگری علیه زنان را وجهه شرعی و قانونی میبخشند. اما کسی، که این سخن پوچ و بی‌اساس را بافته و به پیامبر اسلام نسبت داده، یکبار هم با خود نیندیشیده است، که این یاوه‌سرایی، با دهها آیه قرآن و حدیث صحیح، در تعارض و تناقض میباشد.

چگونه ممکن است پیامبری، که باری برای هدیه کردن رحمت و مهربانی به جهانیان پا به عرصه وجود گذاشته و پیغام مهرورزی و یکدیگرنوازی را برای انسانیت رسانده، چنین بی‌رحمانه، خشونت علیه زنان را تجویز کرده باشد؟ آیا انتساب چنین سخن ناروا به پیامبری که میگفت «سه چیز، یعنی زن و عطر و نماز را در چشم من آراسته اند و محبت‌شان را در دل من نهاده اند» درست و منطقی است؟

بی‌گمان، این سخن یاوه، حدیث جعلی است، که توسط عده‌ی زن‌ستیز، به پیامبر بزرگوار اسلام منسوب شده است. آیا این منطقی است، که پیامبر اسلام، چنین سخنی بر زبان رانده باشد؛ درحالی‌که خداوند (ج) میفرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْصِلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (هرکس، که هم‌وزن ذره‌ی نیکی کند، مکافات آن را ببیند و هرکس، که هم‌وزن ذره‌ی بدی کند، مجازات آن را ببیند).

آیا میتوان مدعی شد، شوهری، که بی‌رحمانه و ددمشانه، خانم خود را میزند، از قاعده فوق مستثنا باشد و جزای بدرفتاریهای خود نسبت به همسرش را نبیند و از او پرسیده نشود، که چرا همسرش را زده است؟ اگر این سخن پوچ درست باشد، پس لازم است، که آیه ذیل - نعوذبالله - نادرست باشد: «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (با زنان به نیکی معاشرت کنید).

با توجه به نکات فوق، درخور یادآوری است، که عبارت فوق‌الذکر، سخن یاوه‌یی است، که از سوی کوتاه‌فکران زن‌ستیز، به پیامبر معظم اسلام نسبت داده شده است و از آنجایی‌که با دهها آیه و حدیث در تناقض میباشد، به هیچ وجه، نسبت آن به پیامبر، درست نیست.

### ۲-۱-۴-۲. «زنان را نوشتن نیاموزید، بلکه به آنها ریسندگی بیاموزید»

عبارت فوق، بخشی از یک روایت جعلی است، که در کتاب الکافی شیخ کلینی و در کتاب مستدرک حاکم گزارش شده است. در این روایت چنین آمده است: «لا تتزولهن الغرف و لا تعلموهن الكتابة - یعنی النساء - و علموهن المغزل و سورة النور». (زنان را بر غرفه‌ها (بالاخانه) اسکان ندهید، نوشتن به آنها نیاموزید و به آنها ریسندگی و سورة نور بیاموزید).

این روایت، با آیات قرآن و احادیث صحیح پیامبر در تضاد میباشد، از این‌رو، جمعی از حدیث‌شناسان، این روایت را موضوعی و جعلی قلمداد نموده، آن را کذب محض میدانند.

ناگفته پیداست، که آیات و روایات فراوانی در دست است، که بر یادگیری علم، ترغیب، تشویق و تأکید

نکته درخور تأمل این است، که تحصیل علم و کسب دانش نیز از احکامی است، که زن و مرد در آن مشترک میباشند و هرگز دین اسلام، جنس را سد راه دانش‌اندوزی نمیداند. یکی از مفسران، پس از نقل سرگذشت تأسف‌بار زن در طول تاریخ، میگوید: «زن در تمام احکام عبادی و حقوق اجتماعی، با مرد شریک است و در هر امری، که مرد استقلال دارد، مانند ارث، کسب، معامله، تعلیم و تربیت و دفاع از حقوق و غیره، زن هم مستقل است.»

اسلام، «علم» را نور و «جهل» را ظلمت و علم را بینایی و جهل را کوری میداند. در آیه ۱۶ سوره رعد چنین آمده است: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الْأَضْلُمَاتُ وَالنُّورُ»، بگو آیا چشم نابینای [جاهل] و دیده بینای [عالم] یکسان است؟ آیا ظلمات و تاریکی [جهالت] با نور [علم و معرفت] مساوی است؟

در آیه ۹ سوره زمر نیز چنین آمده است: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابُ» (آیا آنان که به سلاح علم مجهز اند، با آنان که با جهل و نادانی دست به گریبان اند، با هم برابر اند؟ فقط اندیشمندان، تفاوت این دو گروه را درک میکنند و امتیاز آنان را باز می‌یابند.) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز فرموده‌اند: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ».

وقتی علم، در دیدگاه اسلام، نور و بینایی است، دستیابی به آن، بر هر مسلمانی فرض است. آیا میتوان گفت، که از نظر اسلام تنها بر مردها لازم شده، که از ظلمت خارج شوند و به روشنایی برسند، اما زنان چنین وظیفه‌ی ندارند و باید همچنان در ظلمت جهل و نادانی باقی بمانند؟

آیه دیگری، درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، میفرماید: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ». با توجه به این آیت، پیامبر (ص) آمده است، که آیات قرآن را بر مردم بخواند و روح آنها را تزکیه کند و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد. در این آیه، «تزکیه» و «تعلیم» با هم ذکر شده و به صیغه مذکر آمده است. آیا میشود «يُزَكِّيهِمْ» و «يُعَلِّمُهُمْ» را منحصر به مردان دانست؟!

با توجه به این آیات و احادیث، میتوان به طور قطعی ادعا کرد، که روایت فوق‌الذکر، پوچ و یاوه و بی اساس میباشد و با هیچ یک از آموزه‌های انسان‌ساز قرآن، همخوان و سازگار نیست.

### ۳-۲-۱-۴. «زن، همه‌اش بدی است و بدتر این که از زن هیچ گزیری نیست»

در کتاب نهج‌البلاغه، از خلیفه چهارم اسلام، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع)، گزارش شده است، که فرمود:

«الْمَرْأَةُ شَرُّ كُلِّهَا وَ شَرُّ مَا فِيهَا إِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا؛ زن، همه‌اش بدی است و بدتر این که از او گریز و گزیری نیست.» این روایت نیز، یکی از دلایل - به اصطلاح - شرعی است، که خشونت علیه زنان را دامن میزند و زن را مایه شرارت و بدی میداند.

روایت مذکور، با شمار کثیری از آیات انسان‌ساز قرآن و احادیث گهربار پیامبر بزرگوار اسلام، در تناقض می‌باشد. چگونه ممکن است این سخن پوچ و بی‌اساس درست باشد، درحالی که اسلام زن را به عنوان انسانی دارای حرمت و کرامت و برخوردار از همه حقوق و مزایای مردان می‌ستاید و آن دو را در اصل آفرینش و در ویژه‌گیهای کلی انسانی و در تکالیف و مسؤولیتهای و برخورداری از پاداش و کیفر، مساوی و برابر میداند. قرآن، در آیه ۱۸۷ سوره بقره (هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ) زن را به عنوان پوشش مرد مرد را به حیث پوشش زن معرفی کرده، آن دو را مکمل یکدیگر میداند. پس، اگر این سخن درست باشد، که زن، هم‌هش بدی و شرارت است، این سخن برای مرد نیز توهین به حساب می‌آید؛ زیرا زن بنا به فرموده قرآن، پوشش و لباس مرد محسوب میشود و چنان که از سخن یاوه فوق برمی‌آید، این پوشش مایه شرارت و بدی است.

از نظر اسلام، زن و مرد، در اصل فطرت انسانی خویش یکسان بوده، در پیمودن مدارج عالی معنویت، همپا و همتای یکدیگر محسوب میشوند. چنان که قرآن کریم صراحت دارد، زن نیز بسان مرد دریافت‌کننده و گیرنده وحی الهی میباشد و به درجاتی نایل میگردد، که گاه یک مرد و حتا یک پیامبر، در وصف شأن و شوکت معنوی زن، مبهوت و متحیر میماند. مگر خدا (ج) به مادر موسی علیه السلام وحی نکرد و به عایشه رضی الله عنها، سلام نفرستاد؟ مگر مقامات معنوی حضرت مریم، زکریای پیغمبر را مبهوت و شگفت‌زده نکرد و مگر قرآن کریم، آسیه، همسر فرعون، را در پیمودن مدارج تقرب به خدا، الگوی تمام مؤمنان - اعم از زن و مرد - معرفی نکرد؟

پس با توجه به نکات فوق، انتساب سخن فوق به حضرت علی (ع) نادرست است.

#### ۴-۱-۲-۴. «زنان، باید پوشیده نگه داشته شوند، آنها را در خانه نگه دارید»

گفته فوق نیز روایتی است، که شیخ کلینی، آن را در کتاب «الکافی» (ج ۵، ص ۵۳۵) و مجلسی، در کتاب «بحارالانوار» (ج ۱۰۰، ص ۲۵۰)، نقل کرده اند و مفاد این روایت، چنین است که وظیفه زن خانه‌نشینی و شوهرداری است، از این رو حق ندارد، در صحنه‌های اجتماعی حضور پیدا کند و در امور سیاسی و اجتماعی، مشارکت نماید. مجلسی، روایت دیگری نیز، با همین مضمون گزارش کرده است: «أَدْنَى مَا تَكُونُ الْمَرْأَةُ مِنْ رَبِّهَا أَنْ تَلْزِمَ قَعْرَ بَيْتِهَا» یعنی، نزدیکترین حالت زن نسبت به پروردگارش آن حالتی است که در اندرون خانه خود میماند. ج ۴۳، ص ۹۲.

با توجه به آموزه‌های انسان‌ساز قرآن و احادیث صحیح و نیز سیره عملی پیامبر بزرگوار اسلام، این روایت پوچ، به هیچ وجه مورد قبول نمیباشد؛ بلکه بر حسب آنها، زن به عنوان یک انسان، همانند مرد، در ارتباط با مسایل اجتماعی و سیاسی زمانه خود مسؤول است و باید در جامعه حضور مؤثر و فعال داشته باشد. بعضی از این مسؤولیتهای مهم، قرار زیر میباشد:

## امر به معروف و نهی از منکر و تلاش در راستای اصلاح مفاسد اجتماعی

امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح اجتماعی، فریضه بسیار مهم و تعیین کننده در قلمرو امور فردی و اجتماعی است، که اختصاص به جنس مرد ندارد و زن و مرد، به یکسان مکلف هستند تا در این راستا، دوشادوش یکدیگر تلاش ورزند و با آسیبهای اجتماعی، حکیمانه مبارزه کنند. فرد، زمانی میتواند به این فریضه مهم بپردازد، که حتماً در اجتماع حضور داشته باشد. قرآن کریم، در سوره توبه، آیه ۷۱، میفرماید: *وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ* «مردان و زنان مؤمن، همه نسبت به یکدیگر یار و دوستدار هم هستند، یکدیگر را به معروف دستور میدهند، از منکر باز میدارند، نماز میگذارند، زکات میدهند و از خدا و پیامبرش فرمان میبرند. خدا، اینان را رحمت خواهد کرد.»

جالب این است، که خلیفه دوم، حضرت عمر (رض)، برای جلوگیری از مفاسد اجتماعی، یک پُست حکومتی به نام «بازرسی امور بازار» ایجاد کرد و یکی از بانوان صحابی به نام شفاء دختر عبدالله را به عنوان متصدی این مقام منسوب نمود. وظایف عمده این زن این بود، که به عنوان بازرس، در بازار به گشت و گذار میپرداخت و هر کجا تخلفی میدید، فوراً برای جلوگیری از آن اقدام مینمود و چه بسا که متخلف را کیفر میداد. بنا به گفته ابن حجر در کتاب «الإصابة»، حضرت، در بسا مسایل، با این بانوی فرزانه، به مشورت و رأی‌زنی میپرداخت و او را اکرام و احترام فراوان میکرد.

### • جهاد دفاعی

بر طبق دیدگاه فقها، وجوب جهاد دفاعی، اختصاص به مردان ندارد، بلکه بر همه‌گان - چه زن و چه مرد - واجب است که در آن شرکت کنند. روی همین ملحوظ است، که ما میبینیم زنان در صدر اسلام، دوشادوش مردان، در صفوف جهاد و مقاومت و دفاع از حریم دین، حضور می یافتند و شجاعانه میجنگیدند و دلیرانه جان در طبق اخلاص نهاده، فدای ارزشهای اعتقادی خود میکردند.

### • نماز جمعه و جماعت

از روایات متعددی استنباط میشود، که در عصر پیامبر اکرم(ص)، زنان مؤمنان، همانند مردان، در مجامع عمومی، مانند: جمعه و جماعت، شرکت میکردند و در زیر یک سقف و بدون هیچ پرده حایلی، با مردان نماز میخواندند و به سخنان گهربار پیامبر خدا (ص) گوش فرامیدادند و در پیرامون مسایل دینی و عقیدتی، آزادانه، به گفتگو و استفسار میپرداختند. تأریخ نشانگر آن است، که حضور زنان در صفوف نماز جماعت و جمعه، در عصر خلیفه‌گان راشد؛ به ویژه در عصر حضرت عمر (رض) بسیار پررنگ بود.

## • طلب علم

در روایات متعددی آمده است، زنان برای سؤال از احکام شرعی، معارف و امور دیگر، به نزد پیامبر(ص) می‌آمدند و مسایل و مطالب خود را، بدون هیچ‌گونه واژه و نگرانی، مطرح میکردند و پیامبر(ص)، با روی گشاده، به جواب آنها اقدام میکرد و به جهت این‌که از منزل خود بیرون آمده‌اند، نهی‌شان نمیکرد. با توجه به نکات فوق، باید خاطر نشان کرد، که روایت زن‌ستیز فوق، به هیچ وجه قابل قبول نبوده، سخن یاهویی است، که به هیچ وجه، با آموزه‌های گران سنگ اسلام، همخوانی ندارد و از این‌رو، این روایت، توسط یک‌عده‌ی زن‌ستیز، جعل شده و به نام اسلام، به خورد عوام جامعه اسلام داده شده است.

## ۲-۴. عوامل فرهنگی

اگر به فرهنگ، به مفهوم کلی و همه‌گانی آن نگریسته شود، تمامی آداب و رسوم، نورمهای رفتاری و هنجارهای عمومی انسان را دربر گرفته، مجموعه‌های کلانی حتا دین را در خود جای میدهد. در این صورت است، که میباید عوامل متعددی از خشونت را، در همین حوزه، مورد مطالعه قرار دهیم و حوزه‌های دیگر آن به مراتب لاغرتر و ضعیف‌تر میشود. حال آن‌که یکی از عوامل عمده و اساسی وجود خشونت در جوامع سنتی، نوعی از قرائتهای دینی و اعتقادی است، که قسمت عمده و اساسی آن را تشکیل میدهد. قلمداد نمودن دین به عنوان بخش و یا جزئی از فرهنگ مردم در جوامع دینی، چندان پذیرفتنی نمیباشد و با آن که برخیزها دین را در حوزه فرهنگ قرار میدهند، اما بسیاری از صاحبان دیدگاههای دینی، بر این باور نیستند و دین را حوزه مستقل و حتا گنده‌تر از فرهنگ میپندارند، قسمی که فرهنگ را بخشی از دین تلقی مینمایند. بنابراین، در بخش عوامل فرهنگی، بیشتر به یک سلسله سنتها و هنجارهای رفتاری توجه مینماییم، که به گونه مشخص، برخاسته از اعتقادات دینی نباشد؛ بل به صورت عرف، در بین جامعه مروج بوده، جزئی از سنتهای معمول آنان قلمداد شود. مزید بر این، بخش عمده دیگری، که در این حوزه میتواند مورد بررسی قرار گیرد، بخش هنر و به‌ویژه نوع مسلط آن در جوامع افغانی، یعنی ادبیات است، که آن را نیز در این بخش به بحث خواهیم گرفت و در اخیر، نگاه کوتاهی خواهیم داشت به نقش زبان در موضع‌گیری هویت جنسی و دادن نقش ثانوی به زن.

شکی نیست، که نوع نگاه به زن، در جوامع مختلف، متفاوت است. به گونه کلی، برخورد با زنان در جوامع مدرن، نسبت به جوامع سنتی، تفاوت فاحشی دارد؛ یعنی، در جوامع مدرن، تلاش زیادی برای دستیابی زنان به حقوق‌شان صورت گرفته و نوع نگاه، به تدریج، انسانی‌تر گشته است؛ اما در جوامع سنتی، گونه دید مردسالارانه و نوع رویکرد استوار بر استبداد، هنوز به قوت خود باقی است.

این طرز تفکر، به رسوم و عنعناتی شکل بخشیده است، که به زن به عنوان «جنس دوم» و در مواردی، به عنوان دارایی مرد مینگرد. ازدواجهای اجباری و پیش از وقت، بد دادن، بدل دادن و موارد مشابه دیگر، ریشه در این گونه طرز فکر دارند.



دادن اهمیت بیشتر به فرزند پسر، بالا بردن اهمیت مردان و زنده‌گی دو یا چندین خانواده به گونه‌ی مشترک، حتا زمینه‌ی خشونت زن بر علیه زن را نیز فراهم کرده است. معمولاً در این جوامع، خشن بودن، قوی بودن، سنگدل بودن، مستقل بودن و توانایی خطر کردن، از ویژه‌گیهای پسندیده‌ی مرد و در مقابل، مطیع بودن، ساکت بودن، خجالتی بودن و وابسته بودن، از ویژه‌گیهای قابل پسند زن شمرده شده، یا حداقل از آنها انتظار برده میشود. به علاوه، نرخ بالای بی‌سوادی نیز، در شدت بخشیدن به این مشکل نقش داشته است. با توجه به آنچه گفته آمدیم، عوامل خشونت موجود در فرهنگ را به چند دسته بخشبندی نموده، به هر یکی، به تفصیل میپردازیم:

### ۱-۲-۴. عوامل موجود در آداب و رسوم

اگر بخواهیم به برخی از کُنشهای موجود در هنجارهای جمعی توجه نماییم، به صورت کلی، این زمینه‌ها را، میتوان از شاخه‌های خشونت فرهنگی در جامعه، قلمداد کرد: برتری پسر از دختر، بد دادن، بدل دادن، ازدواجهای اجباری، تابو بودن نام زن و دختر، ازدواجهای پیش از وقت، شیربها یا پیشکش، نامهای تحقیرآمیز، میراثی بودن و... اینک شرح هر کدام از اینها:

#### ۱-۲-۱-۱. برتری پسر از دختر

از ظهور اسلام، یک‌هزار و چهار صد و چند سال، میگذرد؛ مگر تا هنوز، نوع نگاه خشن و زشت و تصور و توهم نادرست ننگ‌آلود بودن داشتن دختر، در جوامع اسلامی، از ریشه‌ی جاهلانۀ آن جدا نشده است. هنوز، مردم ما، داشتن دختر را ننگ میدانند و تولد نوزاد پسر، نشانه‌ی قدرت، توانایی، خوشبختی و... تلقی میگردد. در هر خانه‌یی، که نوزاد پسر به دنیا می‌آید، حمل بر سفیدرو بودن زن و خوشبختی و خوش‌یمن بودن وی مینمایند و اگر نوزاد دختر بود، از آن، توجیه‌های نامیمون و نادرست صورت میپذیرد. هرچند در جوامع شهری، این امر یک مقدار تلطیف شده‌تر است؛ اما در همین جوامع نیز، نوزاد پسر، موجب فخر پدر و مادر میشود و دختر، نوعی از سکوت را دربر دارد. این برترانگاری، هنوز، تا ناخود آگاه انسان نفوذ دارد و این نفوذ به گونه‌یی است، که حتا موجب خشونت زن نسبت به زن میگردد. معمولاً، در جامعه‌ی ما، از مادر گرفته تا مادر کلانها، به فرزندان پسر، توجه و عنایت، لطف و مهربانی و تحسین و بخشش به مراتب بیشتر دارند، که این خود، یکی از گونه‌های خشونت ساختاری در جامعه‌ی سنتی ماست و ریشه در ناکجاآباد ذهن و روان جامعه‌ی ما دارد.

### ۲-۱-۲. «بد دادن»

«بد دادن» به مواردی میگویند، که در میان اقوام و طایفه‌های مختلف، بر اثر نزاعهای ذات‌البینی و جنگ و درگیریهای آنان، کسی یا کسانی کشته میشود، بزرگان و ریش‌سفیدان این اقوام، دور هم جمع میشوند و به منظور از بین بردن کینه و نزاعهای بیشتر و کشت و کشتار و خونریزی بین‌القومی، دختری را از قوم قاتل، به قوم مقتول، در مقابل «بد» میدهند؛ تا بدین وسیله، با هم خویشاوند شوند و دست از انتقام‌جویی بکشند. تجربه‌های تاریخی، در بخشهای مختلف کشور ما نشان داده است، که این امر نه تنها نتوانسته موجب کاهش خشونت و انتقام‌جویی بین اقوام گردد؛ بل موجب اعمال خشونت زیاد بر سر این دختری، که به بد داده شده، گردیده است. اقوام مقتول، تمام عقده‌های خویش را، با اعمال خشونت‌های فیزیکی، روانی و حتا جنسی، بر سر این زن یا دختر فرورمیشاندند. در واقع، زن، به عنوان قربانی خشونت، مورد خشونت قرار میگیرد، که این عملی سخت نادرست و غیرانسانی است.

### ۳-۱-۲. بدل‌دادن (شغار)

بدل‌دادن یا به تعبیر فرهنگ عامیانه «الشونی»، از رسوم ناپسند دیگری است، که به نحوی میشود گفت ریشه اقتصادی دارد. فردی از خانواده، مثلاً پدر یا برادر کلان، دختر یا خواهر خود را به کس دیگری میدهد تا در عوض دختر یا خواهر او را به خود یا پسر خود بگیرد. این نوع ازدواج، یکی از ناپسندترین گونه‌های ازدواج به حساب می‌آید. در این گونه ازدواجهای خشونت، از همین ابتدا موج میزند؛ زیرا زن، به عنوان متاعی، بدل میشود و در حد جنسی از اوج انسانیت به حضيض مادیت کشانیده میشود. در اینجاست، که هر مشکلی، که در یکی از این خانواده‌های نوتشکیل به وجود آید، باید مشابه آن بر آن خانواده دیگر نیز اعمال شود. اگر در خانه یکی خشونت معمول بود، مرد دیگر نیز از سوی خانواده، وادار به خشونت میشود. مسایلی از قبیل هم‌چشمیها، رقابتهای خانوادگی و... بهانه‌های عادی برای ایجاد خشونت در این خانواده‌هاست، که با توجه به برتری مرد، عمدتاً خشونت بر زن اعمال میشود.

### ۴-۱-۲. ازدواجهای اجباری

هرچند، که دو گونه دیگر ازدواج، که قبلاً از هر کدام نام بردیم، نیز اجباری است و به هیچ وجه به رضا و رغبت زن صورت نمیپذیرد؛ مگر در این گونه، مراد، منهای آن دوگونه بالاست. ازدواج اجباری، به ازدواجی گفته میشود، که بدون رضا و رغبت دختر؛ ولی یا وصی دختر، وی را به عقد نکاح فردی در بیاورد. معمولاً، مسایل قوم و خویشی و یا اقتصادی، عامل این گونه ازدواجهاست:

قوم و خویشی: پدری فرزندش را به یکی از اقوام مثلاً برادرزاده و یا خواهرزاده خود میدهد و یا مادری چنین میکند. اینجاست، که زن هیچ‌گونه تصمیمی در مورد انتخاب همسر نمیتواند داشته باشد و هرچه سالار آن خانه حکم فرمود، همان است و بس.

اقتصادی: سالار خانواده - پدر، برادر کلان، ماما، کاکا و به ندرت مادر - دختر را، بدون میل باطنی آن، به فردی - معمولاً مرد مسن و پولدار - میدهد. این گونه ازدواج نیز، زن را از مقام انسانیت فرو کشیده، به خاک مادیت مینشانند و از او متاع قابل خرید و فروش میسازد، که بدترین نوع خشونت علیه زن است.

### ۵-۱-۲-۴. تابو بودن نام زن و دختر

همان گونه که در ابتدا بحث شد، در جوامع سنتی، داشتن دختر و بردن نام آن، قسماً، ننگ محسوب میشود. نود و پنج درصد از کل مردم جامعه حاضر نیستند، نام زن و یا دخترشان در جایی برده شود. آنان، این امر را برای خود ننگ میدانند. علت عمده این امر، فقر فرهنگی و بی سوادگی است و این گونه خشونت، به تعبیری، از گونه خشونت ناموسی به حساب می آید. این نشان میدهد، که چقدر زنان، زیر نام پرده و حریمی به نام ناموس، پنهان گشته اند، که حتا نامشان هم تابو شده است.

### ۶-۱-۲-۴. ازدواجهای پیش از وقت

این گونه ازدواجهای، با توجه به این که پیش از تکمیل شدن سن قانونی دختر یا پسر صورت میگیرد، بدون دخل و تصرف و رضا و رغبت هر دو انجام میشود. در این موارد، صرف اولیا و یا اوصیای دختر و پسر، نقش دارند. «به نام کردن» از خردی، حتا از سنین یک و دو ساله گی، از همین گونه ازدواجهاست. عنعنات و رسوم ناپسند، در این زمینه، تا جایی پیش میرود، که گاه پیش از تولد، به شرط این که دختر یا پسر بود، آنان را به نام یکدیگرشان مینمایند. گاه اتفاق افتاده، که برای دختر بالغ، طفلی خردسال را داده اند و گفته اند، که این طفل را بزرگ کن، که شوهر توست. البته، که عکس این مورد، بسیار بیشتر است: دختر خردسن را پیش از زمان درک رابطه زناشویی، به مرد بالغ و اغلب مسن داده اند. در هر صورت، این موارد، از عوامل عمده خشونت خانوادگی در کشور ما محسوب میشوند.

### ۷-۱-۲-۴. شیربها یا پیشکش

یکی دیگر از عوامل خشونت در فرهنگ ما، سنت نامیمون گرفتن پیشکش یا به تعبیری تلطیف شده تر، شیربهاست. در اکثر خانواده ها، دختر، به عنوان ثروت آن خانواده محسوب میشود. سرپرست خانواده، از آن به عنوان متاعی که در اختیار دارد، استفاده مینماید؛ به گونه ای که هر وقت به موقع اش برسد - و ای بسا اگر دست تنگ شده، پیش از سن قانونی - وی را عروس نماید و در بدل دختر، مبلغی پول و یا جنس معادل آن، از خانواده پسر اخذ نماید. یکی از علتهای عروس کردن دختران کم سن به مردهای مسن، اخذ مبلغ بیشتر است. بنابراین، در چنین مواردی است، که ارزش زن، به اندازه متاع مادی پایین می آید و خانواده ای، که در بدل آن مبالغ هنگفتی را متقبل شده، از آن به عنوان متاع زرخیز خود استفاده نموده، هرگونه جور و خشونت بر وی روا میدارند. بنابراین، شیربها، یکی از عوامل دیگر خشونت خانوادگی، یا به تعبیر درست تر، به عنوان یکی از عوامل خشونت علیه زن، عرض اندام میکند.

### ۸-۱-۲-۴. نامهای تحقیرآمیز

در جامعه ما، با توجه به این که نام زن تأبوست، یا به نحوی با آن، برخورد ناموسی میشود و نام بردن وی ننگ است، نامهای مستعار بر وی میگذارند؛ مانند سیاه‌سر، عاجزه، اشتوک، مال و حتا حیوان - بیشتر در سمت جنوب شرق افغانستان - و... این نامها بار تخفیف و تحقیری را در خود دارند و از نوع خشونت لفظی به حساب می‌آیند. این نوع خشونت خانوادگی را، با توجه به این که برخاسته از زمینه‌های فرهنگی است، به عنوان یکی از عوامل خشونت فرهنگی میتوان به حساب آورد.

### ۹-۱-۲-۴. میراثی بودن

در بسیاری از مناطق کشور، بر اساس یک عرف غیرمعمول و ناپسند، زن پس از مرگ شوهر، به عنوان میراث، به بازمانده‌گان شوهر میرسد. بازمانده‌گان شوهر، این امر را حق مسلم خود میدانند که موصوف را بدون در نظر داشت میل و رغبتش، به یکی از وابسته‌گان خویش نکاح کنند. در چنین عرفی، زن همچون مال و امتعه میراث تلقی شده، هیچ‌گونه اختیاری ندارد. این امر، یکی از عوامل نادرست دیگر خشونت خانوادگی است، که در کشور ما به موارد فراوانی از آن برمیکشوریم.

### ۲-۲-۴. خشونت در ادبیات

چنان که دیدیم، فرهنگ جامعه ما پُر است از برخوردهای تبعیض‌آمیز با زن. به عبارت دیگر، زن‌ستیزی، یکی از مولفه‌های فرهنگ جامعه ما را تشکیل میدهد. بنابراین، ادبیات هر جامعه، که آیینۀ تمام‌نمای الگوهای رفتاری، فرهنگ و هنجارهای عادی اجتماعی آن جامعه است، به ناگزیر، از این پدیده نامیمون تصویر برداری نموده، این سنت ناپسند را در خود ثبت کرده است. فرهنگ مردسالاری و زن‌ستیزی، منحصر به حوزه فرهنگی ما نیست؛ بل این پدیده نامیمون، در تمامی فرهنگهای جهان، به گونه‌های مختلف و با شدت و ضعف، هستی دارد. ادبیات فارسی دری نیز، در این زمینه، دست کمی از ادبیات سایر ملل ندارد. جایگاه زن در ادبیات فارسی دری، درست و راست، همان جایگاه زن در تاریخ و فرهنگ دوره‌های متمدنی تأریخی در جامعه ماست، به‌ویژه، که اکثریت قریب به اتفاق شعرا و نویسندگان زبان فارسی دری را مردان تشکیل میدهند؛ به گونه‌یی، که ۸ هزار شاعر مرد در تاریخ ادبیات فارسی شناخته شده است؛ اما آمار تنها ۴۰۰ شاعر زن، در تاریخ شعر فارسی ثبت گردیده، که در نتیجه، شاعران مرد، بیست برابر شاعران زن اند.

به تعبیر دیگر، همان گونه که به درستی گفته اند، تاریخ فرهنگ ما، یک تاریخ مردسالارانه و یا تاریخ مذکر است، ادبیات ما نیز به تبعیت از این تاریخ و فرهنگ، ادبیات مذکر است و دیدگاه شایسته و بایسته‌یی نسبت به زن ندارد. برای روشنی موضوع، جایگاه زن و وضعیت زن را در سه حوزه مهم ادبی: شعر، ادبیات داستانی و ضرب المثله‌ها، به گونه جداگانه، به بررسی میگیریم:

### ۱-۲-۲-۴. زن در شعر فارسی دری

با نظرداشت گفته‌های بالا، اگر شعر فارسی دری را در کلیات به تحقیق و پژوهش بگیریم، به گونه‌ی همه‌گانی در این ادبیات، به استثنای مواردی که از زن در مقام مادری‌اش یاد شده، در بسیاری از موارد، نه تنها زن مورد اعتماد مرد قرار ندارد، که صفات ناپسندی همچون مکار، حيله‌گر، افسونگر، فریبکار و... را بدو نسبت داده‌اند. در دوره‌هایی از ادبیات فارسی دری، شعرها و داستانهایی از مکر و حيله‌ی زن رواج یافته‌است. عبارات و جمله‌های پند و اندرز در باره‌ی مکر زنان و دوری از آنان و عدم اعتماد به آنها، در همه جا و پیش همه کس معمول گشته‌است... برای روشنی بیشتر موضوع، به مواردی از این نمونه‌ها در شعر فارسی، که سخت ستیزه‌جویانه و ستیزه‌گرایانه هست، می‌پردازیم:

#### الف) بی‌وفایی زن:

زنان مانند ریحان و سفال اند  
درونسو خبث و برونسو جمال اند  
نشاید یافتن در هیچ بر زن  
وفا در اسپ و در شمشیر و در زن

#### ب) عدم رازداری زنان:

چو خواهی که خواری نیاری به روی  
به پیش زنان راز هرگز نگوی

#### ج) زن در مقایسه با مرد:

زن ارچه زیرک و هشیار باشد  
زبون مرد خوش‌گفتار باشد

\*\*\*

زن ارچه دلیر است و با زور و دست  
همان نیم مرد است، هرچه که هست

## (د) عدم راستکاری و درستی زن:

زن از پهلوی چپ شد آفریده  
کس از چپ راستی هرگز ندیده

(ه) توصیه به خشونت و لت و کوب زن:

زن چو مار است، زخم خود بزند  
بر سرش نیک زن که بد بزند

\*\*\*

به گیلان در چه خوش گفت آن نکو زن  
مزن زن را، چو خواهی زن، نکو زن

\*\*\*

مزن زن را، ولی چون برستیزد  
چنانش زن که هرگز برنخیزد

\*\*\*

زن چو بیرون رود بزن سختش  
خود نمایی کند، بگن رختش  
ور کند سرکشی هلاکش کن  
آب رخ میبرد، به خاکش کن

\*\*\*

(و) دختر داشتن برابر با بداقبالی:

به‌اختر کسی دان که دخترش نیست  
چو دختر بود روشن‌اخترش نیست

\*\*\*

که را از پس پرده دختر بود  
اگر تاج دارد بداختر بود

(ز) مخالفت با آزادی زن:

چو زن راه بازار گیرد بزن  
وگر نه تو در خانه بنشین چو زن

\*\*\*

چو در روی بیگانه خندید زن  
دگر مرد گو: لاف مردی مزین

\*\*\*

ز بیگانه‌گان چشم زن کور باد  
چو بیرون شد از خانه، در گور باد  
زن خوب خوش طبع رنج است و بار  
رها کن زن زشت ناسازگار

### ح) دورویی و یکی نبودن ظاهر و باطن زن:

زن چیست؟ نشانه‌گاه نیرنگ  
در ظاهر صلح و در نهان جنگ

\*\*\*

زنان چون درخت اند سبز آشکار  
ولیک از نهان، زهر دارند بار

### ط) ناقص‌العقل و ناقص‌الخلقه بودن زن:

زن چه باشد؟ ناقصی در عقل و دین  
هیچ ناقص نیست در عالم چنین  
بر سر خـوان عطای ذوالمنن  
نیست کافر نعمتی بدتر ز زن

\*\*\*

زنان در آفرینش ناتمام اند  
ازیرا خویش کام و زشت‌نام اند

### ی) سست‌رأیی و سست‌عنصری زنان:

زنان نازکدل اند و سست‌رأیند  
به هر خو چون برآیشان برآیند...

اکثر این شعرها، دیدگاه خود شاعران را نشان نمیدهد؛ بل بیان دیدگاه اجتماع و زمانه آنها نسبت به زن است. در بسیاری از این نمونه‌ها، اگر به محورهای عمودی کلام دیده شود، به وضوح مشاهده می‌گردد،



با همهٔ اینها، همین نمونه هاست، که از زمینه‌های اصلی آن، که بیان دیدگاه بدبینانهٔ انسانهای خودپسند بوده، بیرون کشیده شده، مقبول قبول جامعهٔ مردسالار و زن‌ستیز قرار گرفته و حتا بسیاری از آنها، به عنوان زبانزدهای عامیانه به کار گرفته شده است.

### ۲-۲-۲. زن در داستانها و حکایات کلاسیک

زن، در داستانهای فارسی دری، نقشهای متعددی داشته است؛ گاه از او چنان به بدی یاد شده، که جز مکر و حيله و فساد، کاری نداشته و گاه، به گونه‌یی عمل کرده، که نقش برجسته‌یی در تغییر شخصیت‌های مرکزی داستان، بازی نموده است. آثاری نظیر «سندبادنامه» و «چهل طوطی»، شامل داستانهایی در مکر و نیرنگ زنان است. مگر داستانهای زیادی هست، که در آن حتا از همین حيله‌گری زن شروع میشود؛ مگر این حيله و نیرنگ برای بازسازی شخصیت‌های مرد به کار رفته است. «هزار و یک شب»، یکی از همین داستانهاست. شخصیت اصلی مرد در این داستان، با توجه به خیانت ناموسی که زنش به او نموده، برای انتقام از جنس زن، هر شب یک زن را میگیرد و فردای آن او را میکشد، تا نوبت به «شهرزاد قصه‌گو» میرسد. شهرزاد، با پیش‌کشیدن داستانی و با استفاده از ویژه‌گی جادویی قصه، که هر شب بخشی از داستانی را میگوید و دنبالهٔ آن را نگه میدارد؛ هم مرگ خود را به عقب می‌اندازد و هم با اغتنام از همین افیون قصه‌گویی، شهریار را از دام این مرض بدبینی و انتقام‌جویی نجات میدهد.

در «هزارویک شب»، شهرزاد، که یکی از قربانیان استبداد شهریار است، نمادی است از دلیری، کیاست و خرد. او، باید آن چه را که «مکر زنانه» نام گرفته به کار گیرد، تا کشورش را از دست شهریار مریض نجات دهد و آرامش را به شهریار بازگرداند. شهرزاد، آگاهانه از خرد و مهارت‌هایش، نه فقط برای تغییر مرد خود، بلکه برای مداوای او نیز استفاده میکند.

در بیشتر داستانهای کلاسیک، هرچند نقش مرکزی را مردان دارند؛ مگر نقش زنان در آنها، غیرفعال نیست؛ بلکه همین نقش فعال زنان است، که موجب تغییر در قهرمانان مرد میشود. شهریار، در «هزارویک شب»، مداوا میشود؛ فرهاد، شیرین را از دست میدهد و میمیرد؛ منیژه، زنده‌گی بیژن را نجات میدهد؛ لیلی،

در «ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی میبینیم، که عشق به رامین، وحشت از کيفر و جزا را در ویس از بین میبرد و در تمام داستان او - به رغم این که زن موید پیر است - برای عشق ورزیدن با رامین، نه تنها دست به ترفند میزند، بلکه از جان نیز مایه میگذارد. ویس، زنی است که به همسر پیر و هوسناکش، پادشاه (موید پیر)، خیانت میکند و به همین خاطر، از دست او لت و کوب میشود، زندانی میگردد و یا به مرگ تهدید میشود. اما او به عشق پشت نمیکنند، تا این که با کودتایی، همسرش را از سلطنت خلع کرده و رامین را به جای او مینشانند.

اگر به موقعیت مادر و پدر ویس بنگریم، میبینیم که تا پیش از مرگ قارن - پدر ویس - بازهم تصمیمها با شهرو - مادر ویس - است و کلاً صحبتی از قارن نیست. شهرو، قدرتمندترین فرد خاندان به نظر میرسد و ویس، دختر چنین مادری است، که اگر از مادرسالاری در آن خاندان نگوئیم، حداقل، نشانی از پدرسالاری نیز نمی‌بینیم. ویس، شخصیت اصلی داستان است و شخصیت و اعتماد به نفس او، در ادبیات فارسی، یگانه است. ویس، در تمام داستان، فاعل است؛ چه در زبان تند و گزنده‌اش و چه در رابطه عاشقانه‌اش.

در «لیلی و مجنون» مولانا عبدالرحمن جامی، لیلی، فعال توصیف شده است. روایت جامی حاکی از آن است، که با این که لیلی اجازه ندارد مجنون را ببیند، اما پنهانی، مجنون را ملاقات میکند. پدر لیلی، پس از خبردار شدن این ملاقات، دخترش را با چوبهای تر میزند. لیلی، زیر شکنجه، تنها به خاطر جدایی از مجنون فریاد میکشد و نه از درد چوبها.

در داستانهای شاهنامه نیز، نقش زن برجسته مینماید: داستان «رودابه و سیندخت»، یکی از این گونه داستانهاست. در این داستان، سیندخت، نه تنها مادر مهربان، بلکه زن مدبری تصویر شده است، که برای هر مشکلی، چاره‌ی میجوید.

در داستان «رودابه و زال»، نخستین گام را در آشنایی آن دو، رودابه برمیدارد: جایی که ندیمه‌هایش را برای چیدن گل، به اطراف سپاه زال میفرستد و ندیمه‌ها، توجه زال را به خود جلب کرده، با او وارد سخن میشوند.

به همین گونه، در شاهنامه، گردیده، خواهر بهرام، زنی است پهلوان، سیاستمدار و میهن‌پرست، که در دلاوری و سوارکاری، به اندازه برادرش ماهر است؛ به اضافه آن که در سیاست و کیاست، از وی دست پیش دارد. او، نه تنها خود، که مردمش را از شر دشمن نجات میدهد، بل او پس از مرگ برادرش، رهبری گروه وی را به دست میگیرد و با تدبیر، به خواستگاری خاقان، جواب رد میدهد. فرستاده خاقان را میکشد. سپاه چین را شکست میدهد. او، با تدبیر و چاره اندیشی سیاستمداران، با گسته‌م کنار می‌آید؛ اما چون او را دشمن میدانند، وی را میکشد. به منظور یکپارچه‌گی مردم و سر زمینش، با پرویز ازدواج میکند. در دربار پرویز، با سیاستمداران دربار و سپاه باده مینوشد.

به طور کلی، وضعیت زن در داستانهای منثور و منظوم کلاسیک، بهتر است. به گونه‌یی، که ای بسا این زنان هستند، که نقش آفرینی مینمایند و تأثیر شگرفی بر شخصیت‌های داستان به جا میگذارند. هر چند، که در درون همین داستانها نیز، هر جایی که توصیف زن از زبان مردی روایت شد، به توهین و تحقیر زن میپردازد و هزار گونه حيله و نیرنگ را به او نسبت میدهد و همینهاست، که از محور عمودی کلام و زمینه‌های اصلی خود کشیده میشوند و علیه زن در تاریخ و فرهنگ ما، مورد استفاده قرار میگیرند.

مزید بر این، در حکایت‌های تمثیلی و منظوم، که در ادبیات کلاسیک فارسی دری سخت مروج بوده، نقش زن بسیار ناچیز انگاشته شده، به شخصیت وی جفا رفته و مورد ستیز و پرخاش قرار گرفته است. با بررسی اجمالی یی که در برخی از داستانهای تمثیلی «مثنوی معنوی» انجام داده شد، میبینیم که زن، هرزه‌گی، حيله‌گری، بدکاره‌گی و افسونهای زیادی را انجام میدهد و یا به وی نسبت داده میشود. به نمونه‌هایی از این موارد توجه میکنیم:

مولانا، در یکی از داستانهای مثنوی، زنی از صوفیان را روایت میکند، که به شوهرش خیانت میورزد. در این داستان زن فاسد است و حيله‌گر. او، با کفش دوز، در خانه خلوت نموده، که ناگهان شوهرش سر میرسد و دق‌الباب میکند. زن صوفی، که غافلگیر شده و هیچ راه فراری برای کفش‌دوز ندارد، چادر خود را بر مرد می‌اندازد و در را باز میکند:

**چادر خود را بر او افگند زود  
مرد را زن کرد و در را برگشود**

صوفی، که متعجب و متحیر شده:

**از تعجب گفت صوفی: چیست این؟  
هرگز این را من ندیدم، کیست این؟**

زن، با حيله‌گری، پاسخ میدهد و میخواهد بر این عمل زشت و شنیع خود پرده بگذارد:

**گفت خاتونی است از اعیان شهر  
مر ورا از مال و اقبال است بهر**

بعد، زن صوفی میگوید، برای خاستگاری آمده و تنها پسری دارد. صوفی، هرچه عذر می‌آورد، که ما با هم کفو نیستیم، زن دلایل‌های پی در پی می‌آورد.

در این داستان، مولانا زن فاسد و حيله‌گر را به تصوير کشيده است.  
در داستان «عشوه زن جوهی به قاضی»، مولانا زنی را به تصوير میکشد، که به دستور شوهرش، دست به فسونگری و باجگیری ميزند:

جوحی هر سالی ز درویشی به فن  
رو به زن کردی که ای دلخواه من  
چون صلاح است هست رو صیدی بگیر  
تا بدوشانیم از صید تو شیر  
قوس ابرو تیر، غمزه دام کید  
بهر چه دادت خدا؟ از بهر صید

زن، نزد قاضی رفته، از شوهرش شکایت میکند. قاضی، که خود فاسد است، ميخواهد در خلوت به این شکایت گوش دهد. زن، که با همراهی شوهر نیرنگ‌بازی میکند و ميخواهد قاضی را به دام بیندازد و از او باجگیری کند، با او شب در خانه کنیزک، که خالی است، قرار ميگذارد:

خواند بر قاضی فسونهای عجب  
آن شکر لب وانگهانی از چه لب  
چون نشست او پهلوی زن با مراد  
گشت جان پُرغمش زان وصل شاد  
اندر آن دم جوحی آمد در بزد  
جُست قاضی مهربی تا در خزد

دنباله داستان این که، زن، قاضی را به صندوق پنهان میکند و سپس در را بر شوهر باز میکند. شوهر، بر زن ميشورد، که تو امروز پیش قاضی رفته بودی و از من شکایت کرده‌ای، که من خسیسم و چیزی برایت خرج نمیکنم. من چیزی جز این صندوق ندارم. برخیها فکر میکنند، که درین صندوق سیم و زر دارم، من هم فردا این صندوق را آتش ميزنم، تا همه بدانند که من چیزی پنهان نمیکنم.  
خلاصه این که جوحی، با این مکر و فسون زن خود، صد سکه از قاضی ميستاند و صندوق را به کسان او ميفروشد. در این داستان، جوحی، عامل فریبکاری و باجگیری است. قاضی زن باره است و فاسد؛ مگر از این میان، زن، تاوان همه را ميپردازد. مولانا ميگوید:

هست فتنه غمزه غماز زن  
لیک آن صد تو شود ز آواز زن

در داستان «شاه و کنیزک»، در دفتر اول مثنوی، این تنها کنیزک نیست، که عاشق انسانی میشود. شاه نیز در اول داستان، عاشق خود کنیزک است؛ اما مولانا، وقتی به شاه میرسد، میگوید:

**عاشقی گر زین سر و گر زان سر است  
عاقبت ما را بدان شسه رهبر است**

و از زبان شاه، در برابر پیر و حکیم دانا، میگوید:

**لیک معشوقم تو بودستی نه آن  
لیک کار از کار خیزد در جهان**

مگر وقتی نوبت به کنیزک میرسد، عشق او مجازی میشود:

**عشقهایی کز پی رنگی بود  
عشق نبود، عاقبت ننگی بود**

همین طور، در داستان «خاتون و کنیزک»، بر شهوت رانی زن تأکید دارد؛ حال آن که در تاریخ، مردان شهوتران - که چندین زن گرفته اند - کم نبوده اند. حاصل این که، در حکایتهای منظوم تمثیلی نیز، با زن، ستیزی بسیار شده و این بخشها میتوانند، یکی از عوامل عمده در بروز و تداوم خشونت خانوادگی، به ویژه خشونت در برابر زن، تلقی شود.

### ۳-۲-۴. زن در ضرب‌المثل‌های فارسی دری

در ضرب‌المثل‌های زبان ما، مردان، عمدتاً، انسانهایی مثبت، واقعی و فاعل و زنان موجوداتی زیردست و حاشیه‌یی اند، که مهمترین نقش آنها، مادری و زادن است. زنان، در ضرب‌المثلها، پیوسته با صفات منفی چون حيله‌گری، بدعهدی، خیانت‌کاری، ناقص‌العقلی، زودباوری و بی‌خردی مطرح میشوند و این گونه ضرب‌المثلها و اشعار، به گونه غیرمستقیم، در ساختن کلیشه‌های سنتی از زن و برخورد ناسالم با وی سهیم و در جریان جامعه‌پذیری انسانها، نقشی چشمگیری دارند.

اینک چند نمونه از این ضرب‌المثلها:

از سه چیز باید حذر کرد: دیوار شکسته، سگ درنده، زن سلیطه.

پیرزن دستش به درخت آلو نمیرسید، میگفت: ترش است به من نمیسازه.

خواهر شوهر، عقرب زیر بالشه.  
دختر، تخم ترتیزک است.  
دلم خوشه زن بگم، اگر چه کمتر از سگم.  
روزی گریه دست زن شلخته است.  
زن از غازه سرخرو شود و مرد از غذا.  
زن بد را اگر در شیشه هم بکنند، کار خود را میکند.  
زن سلیطه، سگ بی‌قلاده است.  
زن، که رسید به بیست، باید به حالش گریست.  
زن نجیب گرفتن آسانه، ولی نگهداریش مشکله.  
زنی که جهاز نداره، این همه ناز نداره.  
شوهرم شغال باشد، نونم در تغار باشد.  
عروس تعریفی، عاقبت شلخته درآمد.  
نه پسر دنیا، نه دختر آخرت.  
نه عروس دنیا، نه داماد آخرت.  
زن نداری غم نداری.  
زن بلاست، خدا هیچ خانیه‌یی را بی‌بلا نکنه.

چنانچه مشاهده مینماییم، در تمامی این نمونه‌ها، منهای یک مورد آن، زن مورد توهین و اهانت قرار گرفته است.

حاصل این‌که، در ادبیات فارسی دری، همچون بسیاری از ادبیات ملل جهان، با زن، ستیزه‌جویی بسیار رفته است. هرچند، گاهگاهی هم در داستانهای، به مقام و جایگاه زن در جامعه، نگاههای عمیقتری، که درخور و شایسته او بوده، نیز رفته است؛ مگر این طرز برخورد، در کلیت ادبیات فارسی دری، به مراتب کمتر هست و در نهایت، تصویر کُلی، که از زن میتوان به دست آورد، تصویر قابل قبولی از زن را به نمایش نمیگذارد. حتا، به زن نیک نیز، نگاههای مردباورانه و مردسالارانه افکنده شده است. این واقعیت، که متأسفانه از فرهنگ و تاریخ این ملت مایه میگیرد و نیازی نمیروند، که به نادرستی تلاش ورزیم و خواسته باشیم ادبیات فارسی را از این عیب و اشکالی که دارد، برحذر بداریم و مبرا بینگاریم.

آنچه مهم است و اساسی این‌که، ادبیات ما، آینه‌دار فرهنگ و تاریخ ماست؛ این تاریخ و فرهنگ، خودش مذکر است. این دیدگاه، خاص حوزه تمدنی زبان فارسی نیست؛ در هر هنر و ادبیاتی از ملل، به کم و کیف دیگری، نقش و هستی دارد، منتها به درجه‌های متفاوتی. چیزی که مهم است این‌که، این برداشتها، ریشه در طرز برخورد انسان تاریخی فرهنگ بشری دارد و سر از اندیشه‌ها و دیدگاههای فلسفی فیلسوفان زمانه برمی‌آورد. برای آشنایی دقیقتر با عوامل زیرساختی دیدگاه مردسالارانه و زن‌ستیزانه، باید به

شکی نیست، که زن‌ستیزی، محصول یک دوره طولانی از فرهنگ بشری است و زیر تأثیر مکاتب، ادیان و آرای دینی و تحولات اجتماعی، پدید آمده است.

به نظر دکتر مریم حسینی: «یکی از دلایل عداوت با موجودیت زن در ادبیات را باید در نگرش‌های فلسفی مؤلفان جست‌وجو کرد. بخشی از تفکیکها و مرزبندیهای جنسیتی، در پدیده‌های طبیعی، حاصل اندیشه‌های مشائیان و خصوصاً تحت تأثیر آراء اخوان صفا است. به عنوان مثال: آنها خورشید را مذکر و ماه را به عنوان پدیده‌ی، که از خورشید هستی میگیرد، مونث میدانند. بطليموس نیز به شکل دیگری، به طبقه‌بندی جهان میپردازد. او شکل‌گیری جهان را معلول وجود ۷ ستاره آبی علوی و ۴ عنصر امهات سفلی میدانند. بطليموس، با نمایش فرودستی امهات سفلی، خوانشی را ترویج میدهد، که در آن ماهیت زن انکار میشود و این گونه، زن در ادبیات، به شکل عجزه هزارداماد مطرح میشود.»

این دیدگاهها، از گذشته‌های دور، در فرهنگ ما جای گرفته، سالهای سال، اندیشه‌مندان ما، از طرفداران پروپا قرص فلسفه مشایی بوده اند و اندرین باب، آثار متعددی آفریده اند. توجه و عنایت به اندیشه‌های مشایی در فرهنگ ما به گونه‌ی است، که توجیهاات فقهی و کلامی نیز بر همین مبنا صورت گرفته است و علم کلام بر بنیاد چنین روشی به یافته‌های خویش دست می یازد. برخی از تعبیرهای نادرست و قرائتهای نامعقول از دین نیز، از همین شیوه نگرش میتواند مایه‌ور باشد.

وانگهی، احترام به حقوق زن و برابری حقوق آنان با مردان در اجتماع، دیدگاه تازه و نوآیین است و این امر، در ادبیات معاصر فارسی هم تبلور خاصی داشته است. اگرچه ممکن است استثناهایی در برخی از فرهنگها و گوشه‌هایی از تاریخ ملتها یافته شود؛ مگر به گونه کُلی، زنان در بسیاری از تفکرات قدیمی، جایگاه فروتری از مردان داشته اند، این زن‌ستیزی را، تقریباً، در همه جا میتوان یافت. بنابراین، نباید تنها ادبیات کلاسیک فارسی را به این منظور ملامت کرد و این شعرا را مورد سرزنش قرار داد؛ زیرا آنها ناگزیر به تصویرکشیدن هنجارهای اجتماعی زمان خود بودند، چه این هنجارها زشت باشد و چه زیبا؛ اما آنچه مسلم است این امر میتواند باشد، که یکی از عوامل مهم بروز خشونت علیه زنان و باز خشونت خانوادگی در جامعه ما، برخاسته از همین زمینه فرهنگ - ادبی ما، به ویژه ادبیات کلاسیک، بوده است.

### ۳-۲-۴. زبان و هویت جنسیتی

زبان، یک پدیده کاملاً انتزاعی و بدون پیوند با زمینه‌های اجتماعی مورد کاربرد و متأثر از ویژه‌گیهای فرهنگی و اجتماعی کاربران خود نیست؛ بلکه در پیوند با مجموعه‌ی از الگوهای رفتار اجتماعی جامعه‌ی است، که در آن مورد کاربرد قرار میگیرد. در جامعه‌ی، که مناسبات اجتماعی، برخاسته از زمینه فرهنگ مردسالارانه و مذکر است، زبان نیز در پیوند با این امر شکل میگیرد و کاربرد زبان، چه در سطح گفتار و چه در سطح نوشتار، آمیخته با هویت جنسیتی است.

خانم دکتر پروانه زاهدی، طی سخنرانی‌یی، که در مرکز مطالعات زنان انجمن جامعه‌شناسی ایران ایراد کرده بود، به مسألهٔ زبان و هویت جنسیتی توجه نموده، گفت:

«آیا درک واقعیت، از طریق تجربهٔ حسی ممکن است، یا این که ما واقعیت را به صورت ترکیبی از واقعیت بیرونی و ذهنیت درونی می‌شناسیم؟ آیا آن چه که در ذهن می‌آید فطری و ذاتی است، یا وابسته به زبان؟ تعامل‌گرایان نمادی، برای اولین بار، پیوند زبان با تعامل اجتماعی را مطرح نمودند؛ یعنی ما، در قالب زمینهٔ اجتماعی و همچنین زبانی که آموخته ایم و سخن می‌گوییم، قادر به درک واقعیات هستیم، اما خود زبان نیز، وابسته به تعاملات اجتماعی ماست. از سوی دیگر، اگر هویت را به معنای شناخت خود در جریان تعامل با دیگران تعریف کنیم، ما این شناخت را از طریق واژه‌ها و کلمات به دست می‌آوریم؛ پس در بررسی هویت یا شناخت از خود، ضرورتاً، باید زبان را به عنوان امر اجتماعی و آموختنی در نظر بگیریم. همچنین توجه داشته باشیم، که هویت در زمینهٔ فرهنگ و به واسطهٔ مصالحی، که فرهنگ در اختیار ما قرار می‌دهد، ساخته می‌شود. بر این اساس، وقتی یک زن بر مبنای زبان و فرهنگ، به دست‌بندی خود به عنوان زن در برابر مرد دست می‌زند، هم در سطح و هم در محتوا تغییر می‌یابد و درک «خود» و رفتار وی «غیرشخصی» می‌شود. این غیرشخصی‌سازی «خود»، بر اساس همین دسته‌بندی اجتماعی، ساختن «تصور قالبی ذهنی» از «خود» است.

### ۳-۴. عوامل اجتماعی خشونت‌های خانوادگی

خشونت خانوادگی، شایع‌ترین نوع خشونت در جهان است، که در بین همهٔ جوامع، گسترده‌گی زیادی دارد و در تمامی طبقات اجتماعی و خرده‌فرهنگ‌های مختلف، دیده می‌شود. عوامل متعددی در ایجاد و گسترش این نوع خشونت در بین خانواده‌ها دخیل اند، که برای شناخت و تحلیل درست آنها، بهتر است این عوامل را به دو بخش مختلف تقسیم کرد: یعنی عوامل فردی و عوامل اجتماعی. خشونت خانوادگی، هم عامل فردی و روانی دارد و هم عامل اجتماعی و ساختاری. چنان که بیشتر پژوهشها نشان می‌دهد، عامل اجتماعی، در بروز خشونت خانوادگی، نقش اصلی و بارزتری دارد، تا عامل فردی و روانی اشخاص در خانواده. عامل اجتماعی خشونت خانوادگی به این اشاره دارد، که ساختار یک جامعه و نهادهای اجتماعی در آن طوری سازماندهی و بنا شده، که انجام اعمال خشونت‌آمیز و پرخاشگری را مجاز شمرده و حتا تحمیل مینماید. اگر در جامعه‌یی نهادهای اجتماعی، دارای سلسله‌مراتب اقتداری خاصی باشند، رفتارهای اجتماعی، به نوعی شکل می‌گیرند، که جامعه از تکامل افراد؛ یعنی امکان به واقعیت درآمدن قابلیت‌های فردی آنها جلوگیری خواهد کرد. رفتارهای اجتماعی در این جوامع به نوعی هستند، که به صورتهای گوناگون، باعث محرومیت افراد از حقوق برابر و مشابه میشوند. سلسله مراتب اقتدار موجود در ساختار جامعه و سازمانها و نهادهای اجتماعی آن، باعث تشدید رفتار خشن در جامعه و خانواده می‌شود. در خشونت فردی، به طور معمول، فرد، عامل خشونت شناخته می‌شود و رفتار خشن معطوف به قربانی است، که به صورت آشکار اعمال میگردد و باعث واردشدن صدمات بدنی یا انواع دیگر صدمات به وی میشود، در



مجمع عمومی سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی منع خشونت با زنان را، در فبروری ۱۹۹۴، تصویب کرده است. در این اعلامیه، خشونت علیه زنان، به ساختارهای اجتماع مرتبط دانسته شده، که زنان را در موقعیت فرودست نسبت به مردان قرار میدهد و برای رفع خشونت از زنان، توجه به این ساختارهای اجتماعی و اقدام جهت تغییر و اصطلاح آنها توصیه شده است.

در این اعلامیه آمده است:

«با نگرانی از این که خشونت با زنان، مانعی در راه دستیابی به برابری، پیشرفت و صلح است؛ با تأکید بر این که خشونت با زنان، نشانه نقض حقوق بشر و آزادیهای اساسی زنان است و برخورداری زنان را از این حقوق و آزادیها، به طور ناقص یا کامل نفی میکند؛ با آگاهی از این که خشونت با زنان، نمایی از نابرابری تاریخی روابط قدرت میان زنان و مردان است، که به زیر سلطه کشیدن و تبعیض علیه زنان از سوی مردان و پیشگیری از پیشرفت کامل زنان انجامیده؛

و این که خشونت با زنان، یکی از ساختارهای مهم اجتماعی است، که زنان را به موقعیتهای فرودست، در مقایسه با مردان، مجبور میکند؛

ضرورت جلوگیری از خشونت با زنان اعلام میشود».

### ۱-۳-۴. خشونت اجتماعی - ساختاری

خشونت اجتماعی یا ساختاری میتواند چندین عامل پیدای و پنهان داشته باشد. مهمتر از همه اینها ساخت اجتماع و نهادهای اجتماعی و چگونه‌گی روابط قدرت در بین آنهاست. در جامعه‌یی، که سلسله‌مراتبی باشد و یک قشر و گروه یا جنس و جمعیت بر بالای دیگری، از قدرت و فرصتهای بیشتری برخوردار باشد، احتمال بروز و رشد خشونت بیشتر است. در چنین جامعه‌یی، فرهنگ، ارزشها، هنجارها و دیگر عرف و عادات و رسم و رسوم جمعی، بر پایه همین جدایی و نابرابری و رابطه قدرت بنا یافته، آن را مشروع خوانده، در صدد استحکام آن برمی‌آید. این نابرابری و روابط قدرت اجتماعی، در تمامی نهادهای جامعه، از جمله در خانواده، ساری و جاریست. خانواده، که بخش کوچکی از یک اجتماع است، با تأثیرپذیری از ساختار اجتماع و روابط قدرت در آن، بنا یافته و این ساختار را حفظ و تقویت مینماید. در چنین اجتماع و چنین ساختاری است، که خشونت توسط فرهنگ، تأیید و یا تشویق میشود و توسط خانواده هم به رسمیت

شاید بتوان، اصلی‌ترین عامل اجتماعی خشونت خانوادگی را در نظام مردسالاری دانست، که در آن رابطه قدرت و سلسله‌مراتب را جنس تعیین میکند - قسمی، که مردها، هم در اجتماع و هم در خانواده، در رأس هرم قدرت قرار دارند - و همه نهادها، هنجارها و سنتهای فرهنگی هم، بر اساس همین سلسله‌مراتب و تبعیض جنسیتی، استوار شده است. مردسالاری و تبعیض جنسیتی را، که خود زمینه‌ساز همه انواع نابرابری بین مردان و زنان است، میتوان عامل اصلی خشونت‌های خانوادگی و اجتماعی علیه زنان به حساب آورد. درست است، که عوامل متعددی چون فقر، بیکاری، مشکلات و پرخاشگریهای روانی را میتوان از عوامل خشونت‌های خانوادگی برشمرد، اما زمینه‌ساز همه اینها ایدئولوژی مردانه و مردسالارانه است، که این خشونت را توجیه کرده، حتا موجب میشود. مردان، با برتردانستن خویش از زنان و ساختن توجیه‌های علمی، دینی، فرهنگی و اخلاقی، زنان را «جنس دوم» معرفی کرده، به عنوان مملوک خود، جواز استفاده از خشونت را علیه آنان، جهت برآوردن مقصود خود، صادر میکنند.

## ۲-۳-۴. جامعه مردسالار

در جامعه و نظام مردسالار، خانواده هم، که جزئی از همان جامعه به حساب می‌آید، بر اساس همین نظام مردسالاری بنا میشود. در چنین جوامعی، خانواده معمولاً، مردسالار یا پدرسالار، پدرمکان و پدرتبار است، که زمینه اصلی نابرابری و تبعیض جنسیتی را فراهم میکند. در خانواده پدر/مردسالار، مرکز ثقل قدرت در دست پدر یا مرد خانواده (پدر، شوهر، برادر و حتا پسر) است. در چنین خانواده‌یی، تصمیم‌گیری درباره مسایل مختلف خانواده، به عهده مرد و یا در کنترل مرد خانواده است؛ حتا اموری، که متعلق زنان است، چون ازدواج دختر/خواهر و یا کار بیرون از خانه برای زنان و دیگر امور معیشتی. همه این امور، در صورتی عملی میشود، که مرد خانه موافق باشد. در صورت تخلف از دستاویز و مشوره‌های مرد خانه، اوضاع خانواده برهم خورده، خشونت حاکم میشود و مرد با استفاده از زور و قدرت خود در خانه، نظر و فرمان خود را بر همه تحمیل میکند و میقبولاند. خانواده مردسالار، ناامن‌ترین و خشن‌ترین مکان برای زنان است و در چنین خانواده‌یی، زنان، بیش از همه اعضای دیگر خانواده، قربانی انواع مختلف خشونت خانوادگی (از خشونت فیزیکی گرفته تا حقوقی و اقتصادی و...) میشوند. این نوع خانواده‌ها، برعلاوه این که پدرسالار اند، پدرتبار و پدرمکان نیز هستند؛ به این معنا، که زوج، پس از ازدواج، در خانه یا منطقه پدر زنده‌گی میکند و نیز نسب طفل، از روی مرد یا پدر تعیین میشود. معمولاً، در این جوامع، خشن‌بودن، گریه‌نکردن، سنگدل‌بودن و توانایی خطرکردن، از ویژگیهای پسندیده مرد است؛ در حالی که مطیع بودن، ساکت بودن، خجالتی‌بودن و وابسته بودن، از ویژگیهای قابل پسند زن شمرده میشود.

جامعه ما، مانند بسیاری از جوامع سنتی دیگر، جامعه مردسالار است. نوع نگاه مردسالارانه و نوع رویکرد استوار بر استبداد، هنوز در جامعه سنتی ما، به قوت خود باقی است. توانمندی این طرز تفکر، به رسوم و عنعناتی شکل بخشیده است، که به زن، به عنوان «جنس دوم» و در مواردی، دارایی مرد نگریده می‌شود. نیاز به کنترل و تسلط بر زن - که از طریق آموزش اجتماعی حاصل می‌شود - پُررنگ است. خشونت علیه زنان، به عنوان ابزاری برای تداوم و تقویت فرمان برداری زنان از مردان، استفاده می‌شود. این نوع رفتار، قابلیت انتقال از نسلی به نسل دیگر را دارد؛ زیرا پسرانی، که شاهد خشونت علیه مادران‌شان هستند، در دوران بزرگسالی، برای حل اختلافهای خود، بیش از سایر پسران، به خشونت روی می‌آورند و در مقابل، دختران شاهد خشونت علیه مادرانشان نیز، نسبت به سایر دختران، با احتمال بیشتری، قربانی خشونت شوهران خود می‌شوند.

دانشمندان علوم اجتماعی، برای تبیین علتها و عوامل خشونت خانوادگی، نظریات متعددی را طرح نموده اند، که بعضی‌شان به علت یا عامل خاصی نظر و تأکید دارند و برخ دیگر، به مجموعه‌یی از عوامل اشاره می‌کنند. تعدادی از این نظریه‌ها، توسط روان‌شناسان مطرح شده، که کوشیده اند خشونت خانوادگی را به عوامل روانی و درونی فرد ارتباط دهند؛ در حالی که بسیاری از نظریات دیگر، به جنبه‌ها و عوامل اجتماعی خشونت نظر داشته، آن را اصل یا علت‌العلل همه خشونت‌های خانوادگی دانسته اند. در پی، به یکی دو نظریه، که میکوشد علت‌های اجتماعی و ساختاری خشونت‌های خانوادگی را تبیین کند، به گونه کوتاه، اشاره می‌رود.

### ۳-۳-۴. نظریه هماهنگی فرهنگی

از دیدگاه نظریه هماهنگی فرهنگی، فرهنگ، میراث اجتماعی گذشته است، که بر رفتار کنونی و آینده انسان تأثیر می‌گذارد. فرضیه هماهنگی فرهنگی، در مورد وجود هماهنگی میان ارزشهای اساسی یک جامعه و پدیده‌های اجتماعی مانند خشونت، بحث می‌کند. بعضی از محققان فرهنگ، ارتباط مشخصی میان رفتار خشونت‌آمیز مردان نسبت به زنان و هنجارهای اجتماعی، یافته اند. مردانی، که با همسران خود بدرفتاری می‌کنند، در فرهنگی زندگی می‌کنند، که در آن، حاکمیت مردان بسیار بیشتر از زنان است. ویژگیهای دیگر این فرهنگ، تأیید پرخاشگری مردان، وجود حاکمیت مردانه و فرمان برداری زنان است. بنابراین، در جوامع پدرسالار، استفاده از قدرت برای ثبات و برقراری امتیازات مردان، دارای مشروعیت است. در جامعه‌یی، که باورها، ارزشها، هنجارها و نمادهای فرهنگی، مردانه و مردباورانه است، چه انتظاری میتوان داشت، که محیط خانه، از این سلطه‌گری مردانه، مصون باشد؟ نظام خانواده هم، برای هماهنگی با کل فرهنگ، ویژگیها و رنگ‌وبوی آن را می‌گیرد و به گونه سلسله‌مراتبی به اساس جنسیت درمی‌آید. به عقیده بعضی از نظریه پردازان، مردمانی، که سالها و قرن‌ها، در فرهنگ و محیطی جنگ‌زده و خشن و مملو از خصومت به سر می‌برند، طبیعی است، که برای حل مشکلات و به نتیجه رسیدن هر امری، در گام نخست، به

دیدگاه‌های دیگری نیز دربارهٔ هماهنگی میان ارزشهای اساسی جامعه و خشونت بحث میکنند. مردانی، که در خانواده، دست به خشونت میزنند، در محیطهای فرهنگی - اجتماعی خاصی زنده‌گی میکنند، که حاکمیت مردان بر زنان طبیعی در نظر گرفته میشود و پرخاشگری و خشونت، به عنوان یک ویژه‌گی مردانه و فرمان‌برداری، به عنوان یک ویژگی زنانه مطرح است. فمینیستها نیز، به گونه‌یی، بر این نظریه انگشت تأیید میگذارند، قسمی که علت اصلی پرخاشگری و خشونت مرد در خانه را، سلطه‌جویی او بر زن، تقسیم جنسیتی کار و مجزا کردن محیط خانه از نظارت دولت، زیر نام «حریم خصوصی» میدانند و در گام نخست، برداشتن همین مرز و فاصلهٔ خصوصی/عمومی را ضروری میدانند و خواهان گسترش دخالت و نظارت اجتماعی و دولتی در حریم خانواده، برای جلوگیری از خشونت خانوادگی هستند.

### ۴-۳-۴. نظریهٔ زیست‌محیطی

نظریهٔ دیگری، که در صدد تبیین خشونت خانوادگی است، نظریهٔ زیست‌محیطی نام دارد. این نظریه بر دو اصل مهم تأکید دارد:

اصل اول این که، نمیتوان یک عامل خاصی را برای خشونت خانوادگی در نظر گرفت و از عوامل به هم پیوستهٔ دیگر چشم پوشید. یعنی این که خشونت خانوادگی، معلول یک علت خاص نه، بلکه نتیجهٔ یک سلسله عوامل و علت‌های به هم مرتبط است، که یکدیگر را تأیید و تقویت میکنند. اصل دوم این که، تا زمانی که ارزشها و اخلاقیات حاکم بر جامعه خشونت را در خانه توجیه نکنند، هرگز امکان ندارد این خشونت به پیمانۀ وسیعی در خانواده‌های یک جامعه وجود داشته باشد. بدین معنا، که خشونت در خانه، پشتوانهٔ بیرونی و اجتماعی - فرهنگی دارد، که آن را مجاز می‌شمارد و تأیید، توجیه یا حتی تشویق میکند.

در نظریهٔ زیست‌محیطی، آنچه در ایجاد خشونت مهم است این است، که تفسیرهای اجتماعی، این عمل را مقبول نشان میدهند و شبکهٔ اجتماعی، که خانواده در آن به سر میبرد نیز، تعیین‌کنندهٔ میزان بروز خشونت است؛ زیرا والدین، تنها زمانی کودکان خود را تنبیه میکنند، که نظام هنجاری، آنها را به این کار تشویق کند، یا سازمانهای حمایتی اجتماعی، آنها را در زمینهٔ مشکلات تربیتی کودکان راهنمایی نکنند و باری از دوش والدین بردارند. پس خشونت خانوادگی را نمیتوان به گونهٔ مجزا و وابسته به یک عامل اصلی، مورد بررسی قرار داد؛ بلکه باید خانواده، جامعه و کُل نظام فرهنگی را، در نقش دادن به خشونت و اعمال و تأیید آن دخیل دانست و نقش هر کدام را در عین ارتباط به کُل و یکدیگر مطالعه کرد.

### ۵-۳-۴. نظریه فمینیستی

یکی از اصلی‌ترین نظریه‌هایی، که به تبیین و ریشه‌یابی خشونت خانوادگی می‌پردازد، نظریه فمینیستی است. صاحبان این نظریه - که در سالهای اخیر، در حکم یکی از دیدگاه‌های معتبر جامعه‌شناختی، به اثبات رسیده است - برخلاف کلیه دیدگاه‌های دیگر، از به‌کارگیری مفاهیم گسترده‌یی مانند خشونت خانوادگی یا خشونت در ازدواج و مانند آن خودداری می‌کنند و معتقد اند، که خشونت در درون خانواده، اکثر اوقات، از سوی مردان، نسبت به زنان و کودکان، صورت می‌گیرد. در صورتی که مفاهیم کلی خشونت، مانند خشونت خانوادگی، این امر را تداعی می‌کنند، که هر یک از اعضای خانواده می‌توانند نسبت به دیگری، به رفتار خشونت آمیز دست بزنند. بنابراین، برای جلوگیری از این تداعی، باید از مفاهیم دقیق‌تری مانند «زنان کتک خورده»، «سوءاستفاده از زنان و کودکان»، «سوءاستفاده جنسی از کودکان» و مانند آنها استفاده کرد؛ زیرا تنها از طریق به‌کارگیری این مفاهیم می‌توان متغیرهای اصلی دخیل در خشونت، یعنی جنسیت و قدرت را بررسی کرد. صاحبان این دیدگاه معتقد اند، که دلیل اصلی خشونت، وجود ساختارهای اقتداری پدرسالارانه در جامعه است. این ساختار اقتداری، در سلسله‌مراتب سازمانی نهادهای اجتماعی و روابط اجتماعی قابل مشاهده است. به علاوه، جهان‌بینی‌هایی در جامعه تبلیغ می‌شود، که بر مشروعیت این نابرابری (سلسله‌مراتب جنسیتی) تأکید دارد. نهاد خانواده، در حکم نهاد مرکزی پدرسالاری، بر اساس نابرابری اجتماعی و استثمار زنان و کودکان بنا نهاده شده است و ایدیولوژیهای جامعه، میکوشند آن را حفظ کنند.

فمینیستها، بسیاری از نظریه‌های روانشناختی و جامعه‌شناختی را، که در صدد تبیین خشونت خانوادگی برآمده بودند، رد می‌کنند و آنها را نیز، پیش‌فرضهای مردانه، برای توجیه مردانه - نه بی‌طرفانه - سلسله‌مراتبی بودن ارتباطات بین دو جنس، و به ویژه حالت سلطه‌گرایانه مرد در خانواده، میدانند. در مقابل نظریه فروید، که مدعی بود پرخاشگری، نشانه‌یی است از تاناتوس *thanatos* - یک گزینه مذکر مردانه - روانکاوان فمینیست چنین استدلال می‌کنند، که این نشانه، باید ساخته اجتماعی باشد و نه جبر زیستی. جامعه‌شناسان فمینیست، بر اهمیت الگوی اجتماعی در کسب خوی پرخاشگری، تأکید دارند. انسان‌شناسان نشان می‌دهند، که رفتار پرخاشگرانه بسته به شرایط فرهنگی، می‌تواند یکسان مردانه یا زنانه باشد.

بعضی از فمینیستها، برای تبیین خشونت خانوادگی، به چرخه قدرت و کنترل اشاره دارند و آن را حالتی میدانند، که مردان برای فرمانروایی بر زنان و کنترل آنها، به تاکتیکها و راههای مختلف اعمال زور و جبر از طریق جسمی، مالی، اجتماعی، روانی، حقوقی، جنسی و... متوسل میشوند. این نوع خشونت، در حقیقت، باز نمود امتیازطلبی و استیلاخواهی مردانه است. به نظر فمینیستها، زنان، به عنوان یک قشر یا طبقه اجتماعی زیر ستم و مضیقه طبقه دیگر یعنی مردان، چه در درون خانه و چه هم در اجتماع، قرار دارند.

فمینیستها، به بعضی از مسایل و نهادهایی، که زمینه‌ساز خشونت خانوادگی یا جنسیتی هستند نیز، اشاره می‌کنند، از جمله پدیده ازدواج، که آن را جایگاه شکلگیری گروه‌بنده جنسیتی، جایگاه تقسیم جنسی

بحث حوزه عمومی و حوزه خصوصی، از نکات دیگر است، که فمینیستها با استفاده از آن، در صدد تبیین چرایی خشونت خانوادگی برآمده اند. آنها استدلال میکنند، که دوگانه‌گی حوزه‌های عمومی/خصوصی، چیزی نیست، غیر از صدور جواز خشونت علیه زنان از طرف جامعه و دولت. از جایی، که مرد به حکم طبیعت یا جامعه و فرهنگ مردسالار، خشن و سلطه‌جو بر زن بار آمده، عدم دخالت دولت در محیط خانواده، به بهانه حوزه خصوصی فرد، راه را برای اعمال زور و سلطه و خشونت مردان بر زنان، باز میکند. به همین دلیل، فمینیستها، حوزه خصوصی و فردی را هم سیاسی به حساب می‌آورند، جایی که میدان قدرت‌نمایی مردانه است. جنبش معاصر زنان، در شعار «هر آنچه شخصی است، سیاسی است»، خصوصی و عمومی را با هم پیوند داد.

فمینیستهایی که پرخاشگری مردانه را نتیجه فرهنگ و یادگیری اجتماعی میدانستند، خلاف محققانی چون رادو و ویچ، که آزارطلبی زنان را وابسته به ویژگیهای روانی و جنسی زنان تعبیر میکنند، میگویند که این مسأله را نمیتوان صرفاً به عوامل ذاتی در شاخصهای کالبدی - فزیولوژیکی - روانی زن ربط داد، بلکه اساساً میتوان این گرایش را معلول آن مجموعه فرهنگی یا نظام اجتماعی محسوب کرد، که زن آزارطلب در بسترش رشد یافته است.

فمینیستها، اصولاً، در مسأله خشونت و رفع خشونت از زنان باور دارند که این مسأله چیز جدا از ایدئولوژی مردسالار حاکم بر جامعه نیست و برای رفع آن انجام کارهای ناچیز و غیراساسی فایده‌ی ندارد. تنها وقتی میتوان با این خشونت مبارزه کرد، که قلب مشکل را نشانه بگیریم و فرهنگ و جهانبینی مردسالارانه را به فرهنگی که در آن جنسیت، یک تفاوت فزیولوژیکی، نه تفاوت ارزشی محسوب شود، بدل کنیم. بارباراکسل، یکی از فمینیستها، گفته است، وقتی که ریشه فاسد است، تلاش برای تغییر ظواهر این تعصب فایده‌ی ندارد. قرنها مردسالاری، افکار و تعصبات زن ستیز، باید پس زده شود... «اگر برای چیزهای کم بجنگیم، مردها همان چیز کم را به ما میدهند و هرگز چیزهای بزرگتر را نمیدهند. با چیزهای کم ارزش گمراه نشوید، باید به قلب مشکل بزنییم.»

نکته آخر این که، خشونت علیه زنان، امر پنهان است؛ زیرا بسیاری از زنان، در جوامع مختلف، به دلایلی همچون مجازات سخت و عدم حمایت‌های قانونی، از ابراز آن خودداری میکنند. پژوهشگران، برای مطالعه خشونت در خانواده، همواره با مشکل مواجه اند؛ زیرا اغلب، پنهانی و درون خانواده انجام میشود و کمتر به مراکز قانونی مراجعه یا گزارش میگردد. خشونت علیه زنان مرز نمی‌شناسد، محدود به جوامع عقب مانده نیست. در همه جای دنیا، زنان، کم و بیش، مورد انواع خشونت‌های جسمی، جنسی و کلامی واقع

## ۴-۴. عامل قانونی خشونت

خشونت‌های قانونی و یا به عبارت کلی‌تر، خشونت‌های حقوقی، موضوعی است که نیاز به بررسی دارد؛ زیرا زمانی که عوامل خشونت‌های خانوادگی را دسته‌بندی مینماییم، عامل خشونت‌های قانونی، به گونه‌ی علت مهم و اساسی رونما می‌گردد.

با وجود این که قانون اساسی افغانستان، جایگاه انسانی زنان را در خانواده و جامعه مورد شناسایی قرار داده است، باز هم قوانینی تدوین می‌گردد و حتا به تصویب میرسد، که اعمال خشونت علیه زنان را مشروع میسازد. نمونه‌ی بارز این مسأله، تصویب قانون احوال شخصیه‌ی اهل تشیع است. این قانون، به تأسی از حکم ماده‌ی ۱۲۱ قانون اساسی افغانستان، به منظور تنظیم امور مربوط به احوال شخصیه‌ی اهل تشیع، وضع گردیده است.

قانون احوال شخصیه‌ی اهل تشیع، یکی از آن دسته قوانینی است، که با روح قانون اساسی کشور تناقض داشته، زن را که یکی از محورهای اصلی تشکیل خانواده و قابل تکریم است، در حد متاع بی‌ارزش، پایین آورده است.

تدوین این قانون نشان می‌دهد، که خشونت‌های مشروع در قوانین افغانستان، علاوه بر این که موضوعی است که کمتر به آنها پرداخته شده، در حال تقویت نیز هستند. مشروعیت این خشونت‌ها - و به ویژه صیغه‌ی دینی دادن به آن - با استفاده از نگاه و برداشت سنتی از اسلام باعث شده، که بار منفی و آسیب‌های جدی ناشی از آن کمتر مورد توجه قرار گیرد.

با وجود این که برخی مواد خشونت‌زای این قانون، مورد تعدیل قرار گرفته؛ اما همچنان برخی مواد اصلاح شده‌ی آن نیز حقوق زنان را به طور عادلانه تضمین نکرده است. به طور مثال ماده‌ی ۱۱۶ متن تعدیل شده‌ی این قانون، چنین مشعر است: «خروج زوجه از منزل، به منظور مقاصد مشروع، کار، تحصیل، به شرط این که مانع استمتاع متعارف زوج نباشد، مجاز است.»

مطابق عرف عموم، مشروع و متعارف، تعاریفی است، که زوج از آن ارائه می‌دهد و عمل مشروع و متعارف آن است، که موافق نظر و عقیده‌ی زوج باشد. در حالی که قانون اساسی و کنوانسیون‌هایی که افغانستان به آنها پیوسته است، انسانها را اعم از زن و مرد، دارای اراده، وجدان و حقوق برابر دانسته و به

گرچه مشابه به اصل فوق، در قانون مدنی مصوب ۱۳۵۵ خورشیدی نیز ماده‌یی وجود دارد، به این شرح:

ماده ۱۲۲ «در حالات ذیل زوجه مستحق نفقه نمیگردد:

۱- زوجه، بدون اجازه زوج، یا به غیر مقاصد جایز، از مسکن خارج گردد»...

اما نکته در اینجاست، که آن یکی، در سال ۱۳۸۸ خورشیدی، به تصویب رسیده است و این دیگر، در سال ۱۳۵۵.

افغانستان امروز، نیاز به کار زنان و حضور اجتماعی و سیاسی‌شان دارد، تا بتواند در راه توسعه گام بردارد. زنان، به عنوان نیمی از جامعه، نقش انکارناپذیری در رشد و توسعه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه میتوانند داشته باشند؛ به‌ویژه که افغانستان اعلامیه جهانی حقوق بشر را پذیرفته و خود را ملزم به نگهداشت حقوق مساوی برای همه شهروندان نموده است.

متأسفانه، برخی از مواد این قانون و سایر قوانین نافذ در کشور، با برداشت انعطاف‌ناپذیر از اسلام و تفسیر مردانه، تدوین گردیده اند، به گونه‌یی، که عدالت و مساوات جنسیتی در آنها مراعات نشده است. بر اساس پژوهشی، که از سوی واحد حقوق بشر دفتر نماینده‌گی سازمان ملل متحد (یوناما)، به تاریخ ۲۰ اسد ۱۳۸۸ خورشیدی صورت گرفته است، افغانستان، از لحاظ توسعه جنسیتی، تا سال ۲۰۰۱ میلادی، یعنی پس از سقوط طالبان، در میان کشورهای مختلف، از آخر، در ردیف دوم قرار داشته است، که با این وجود جنگهای مسلحانه، بی‌قانونی، فضای جرم و جنایت در حال افزایش بوده و همزمان، سطح خشونت‌ها نیز، در حال افزایش است. متأسفانه همین مسایل است، که مانع تثبیت جایگاه افغانستان در خانواده بین المللی میگردد.

برعلاوه قانون احوال شخصیه اهل تشیع، برخی از مواد قوانین عادی و لازم‌الاجرا نیز، با ساختار جامعه فعلی افغانستان تناقض داشته، فاقد کارایی لازم است.

مطابقت قوانین عادی با قانون اساسی، یک اصل حقوقی است، که همواره باید رعایت گردد؛ اما از آنجایی، که این موضوع، نیاز به کارشناسان و حقوقدانان ویژه، بودجه و وقت دارد، تا کنون در اولویت برنامه‌های دولت قرار نگرفته است.

این نکته نباید سبب شود تا قوانین متضاد با قانون اساسی و متفاوت با اهداف پیش روی مردم افغانستان، به تصویب برسد.

علاوه بر تطابق قانون اساسی با سایر قوانین نافذ کشور، موضوعی که نیاز مبرم به تغییر و تعدیل قوانین را روشن میسازد، نیازها و اقتضات کنونی جامعه افغانستان است؛ زیرا قانونی در افغانستان میتواند کارکرد داشته باشد، که هماهنگ با سطح نیازهای جامعه باشد؛ به‌گونه‌مثال: اگر جامعه رشدی در طی زمان داشته و فرضاً روابط انسانی، طوری انکشاف یافته و نهادینه گردیده است، که برای رعایت نظم و حقوق



به گونه‌ی مثال: قانون مدنی افغانستان، در ماده‌ی هفتاد و یک خود، عقد ازدواج صغیره‌یی را، که به پانزده ساله‌گی رسیده باشد، توسط پدر صحیح‌التصرف و محکمه‌ی باصلاحیت، جواز داده است؛ در حالی که این قانون، تعریفی از پدر صحیح‌التصرف ارائه نداده است. چون این ماده چنین نقصی دارد، ازدواجهای اجباری را رسمیت میبخشد؛ زیرا هر پدری میتواند عنوان فوق را به خود بگیرد، بدون این که عملی غیرقانونی مرتکب شده باشد. طوری که ملاحظه می‌گردد، با اجرای این ماده، بسیار ممکن است خشونت خانوادگی اتفاق افتد. همچنین، طبق ماده‌ی ۵۱۷ قانون جزاء «شخصی که... دختری را، که سن ۱۸ سالگی را تکمیل نموده باشد، به خلاف رضا و رغبت وی به شوهر دهد، حسب احوال به حبس قصیر محکوم میگردد.» هم‌چنان، طبق فقره‌ی دوم این ماده، «اگر جرم مندرج فوق به شکل بد دادن باشد، مرتکب به حبس متوسط، که از دو سال کمتر نباشد، محکوم میگردد.»

طوری که ملاحظه می‌گردد، برای به ازدواج دادن دختران زیر سن ۱۸ سال به اجبار، قانون، مجازاتی پیش بینی ننموده و حتا بد دادن دختر زیر سن ۱۸ سال را جرم ندانسته است. این درحالی است، که ازدواج اجباری و ازدواج کودکان، به ویژه دخترکان و بد دادن آنان، رقم بسیار بالایی را در داخل کشور به خود اختصاص داده است.

از آنجایی که قوانین باید همزمان با نیازهای جامعه تغییر کند، برخی از مواد، نظر به تغییرات اجتماعی، نیاز به تعدیل را ضروری میسازد. همچنین، افزایش روزافزون خشونت‌ها و بروز موضوعات جدید، نیاز به ساختن قوانین تازه دارد.

خشونت‌های نهفته در برخی از متون قانونی افغانستان، اساساً ریشه در تبعیضی دارد، که در بطن جامعه‌ی افغانی نسبت به جنسیت وجود دارد. عرفهای غیرانسانی نهادینه شده در جامعه نیز سبب شده، که قوانینی تصویب و اجرا گردد، که سبب ستم بر کتله‌ی عظیمی از انسانهای همین جامعه گردد.

## ۴-۵. عامل آموزش و پرورش

به راستی، چگونه میتواند آموزش و پرورش - که برای تعلیم علم و اخلاقیات و تربیه‌ی عملی فرزندان

آموزش و پرورش، یکی از اصلی‌ترین نهادهای جامعه است، که در سازنده‌گی فرهنگ، باورها، ارزشها، ایدئولوژی، اخلاق و رفتارهای اعضای جامعه، نقش اساسی دارد. شاید این نهاد، در گذشته‌ها، از چنین اهمیتی برخوردار نبوده باشد؛ اما امروزه، به علت دگرگونی بعضی نهادهای دیگر جامعه، چون خانواده، بسیاری از کارکردهای آنها هم به نهاد آموزش و پرورش، انتقال یافته است. در گذشته، خانواده بیشتر، مسؤول تربیه و حتا تعلیم طفل بود و مسؤولیت اجتماعی کردن کودک را هم تا حد زیادی به عهده داشت. خانواده و اهل خانه باید به کودک، بیشتر دانشها و معارف معمول زمان و همه بایدها و نبایدها و اخلاق و رفتار و نیز هنجارها و ارزشهای اجتماعی را آموزش میدادند. کودک، اجتماعی شدن خود را، تقریباً به گونه کامل، مرهون تلاش خانواده و جمع همبازیهای دور و پیشش بود؛ اما امروزه، با تغییراتی که در ساختار اجتماع و نهادهای اجتماعی چون خانواده و کار و نهادهای آموزشی و شغلی آمده و خانواده، لاجرم، بسیاری از این الزامات و وظایفش را به نهادی دیگری چون آموزش و پرورش، انتقال میدهد و از آن انتظار دارد تا به جای پدر و مادر، همه این امور را به کودک شان بیاموزد: تعلیم و تربیتش دهند. بچه‌ها، در دوران کودکی و نوجوانی، که در حقیقت زمان تشکیل شخصیت‌شان و یادگیری ارزشها، باورها، رفتارها و اخلاق‌شان است، بیشترین وقت خود را در این نهاد (مکتب و مدرسه) به سر میبرند و در طول این مدت، همیشه مصروف آموزش و یادگیری اند.

با درک اهمیت و نقش اصلی آموزش و پرورش در تشکیل شخصیت و اخلاق و رفتار افراد و نیز فرهنگ و ارزشهای جامعه است، که بسیاری از جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی، توجه اصلی خود را به تحقیق و تحلیل نظام آموزش و پرورش و نقش آن در ساختن فرد و جامعه، معطوف کردند. این عطف توجه، به این دلیل است، که جامعه‌شناسان، اغلب آموزش و پرورش را، با اجتماعی شدن، مترادف میدانند. میتوان گفت، که آموزش و پرورش نهادیست اجتماعی، که از یکسو با ماهیت انسان و تکوین شخصیت فرد رابطه مستقیم دارد و از سوی دیگر، با هرگونه تحرک و دگرگونی اجتماعی در ارتباط است. به اعتقاد دورکیم، نقش آموزش و پرورش، واردکردن و جادادن فرد در نظام اجتماعی است. نسل بالغ، از طریق آموزش و پرورش، بر کسانی که هنوز آماده زنده‌گی اجتماعی نیستند، تأثیر میگذارد. هدف آموزش و پرورش، تقویت و رشد حالت‌های جسمانی، فکری و اخلاقی خاص در کودک است، که هم جامعه سیاسی و هم محیط خاص کودک، از او انتظار دارد.

لستروارد، از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی امریکا، معتقد بود، که آموزش و پرورش، منبع اصلی ترقی آدمی و عامل عمده تغییر در اوست و این تعلیم و تربیه است، که میتواند تعهد اخلاقی و رشد شناختی را برای نیل به جامعه بهتر سبب شود.

تالکوت پارسونز، جامعه‌شناس کارکردگرای امریکایی، صنفِ درس را عاملی میدانند، که از طریق آن شخصیت افراد به گونه‌ی تربیت میشود، که بتواند برای نقشهای بزرگسالی آماده‌گی داشته باشد.

تعداد دیگری از دانشمندان علوم اجتماعی و سیاست نیز، بر نقش آموزش و پرورش در ساختن فرد و جامعه و فرهنگ و ایدئولوژی، تأکید کرده اند. از آن جمله، اند آلتوسر و آنتونیو گرامشی اند.

لویی آلتوسر، مکتب و مدرسه را عامل خنثی و بی‌طرف در شکل‌دهی شخصیت و فرهنگ نمیدانست؛ بلکه آن را عامل بازتولید فرهنگی و ابزار ایدئولوژیک دولت‌ها به نظر می‌آورد. بر اساس نظریهٔ بازتولید فرهنگی، کارکرد آموزش و پرورش، انتقال میراث فرهنگی جامعه است... انتقالی، که هم از طریق برنامهٔ آموزشی و هم از طریق شکل سازمان مدرسه صورت می‌گیرد. همین نقش آموزش و پرورش در تغییر و ساختن فرهنگ اجتماع است، که کُلمن را واداشت، که بگوید: هرچه که در جامعه است، در مکتب هم هست و هرچه که میخواهید در جامعه و فرهنگ وارد کنید، باید اول در مکتب و مدرسه وارد کنید.

در مقابل این افرادی که نقش آموزش و پرورش را در ساختن و تغییر فرهنگ جامعه اصلی و اساسی میدانستند، کسانی هم هستند، که آن را در درجهٔ دوم اهمیت مینشانند و نقش خانواده را در ساختن شخصیت و باورهای افراد، مهتمتر میدانند. آنها استدلال میکنند، که درست است حضور در مکتب، وضعیت روانی خاصی را به‌وجود می‌آورد، ولی اثرات قبلی یادگیری در خانواده را از بین نمیرد. در واقع، کودک، همزمان با پیشرفت در مراحل متوالی مکتب، به عضویت فعالانهٔ خویش در خانواده هم ادامه میدهد. پس، حضور در مکتب، دارای تأثیر افزایشی و اضافی است، نه تأثیر جاگزینی.

بگذریم از این که این تأثیر میتواند جایگزینی باشد یا افزایشی، آنچه که هیچ شکی در آن نیست این نکته است، که آموزش و پرورش، در ساختن شخصیت و رفتار کودکان و نوجوانان و نیز شکل دادن به ارزشها، باورها و هنجارهای فردی و فرهنگی افراد و اجتماع، نقش مهمی دارد. حال میرسیم به بررسی این امر، که نظامهای آموزش و پرورش و مکاتب و مدارس افغانستان، در وضعیت موجود، چگونه به جای صلح و مدارا و دیگرپذیری و نرمی، خشونت را ترویج و شایع میکنند و به عنوان یکی از عوامل خشونت اجتماعی و خانوادگی، عرض اندام مینمایند.

اصولاً نظام آموزش و پرورش افغانستان هم، مثل هر نظام آموزش و پرورش در همهٔ کشورهای جهان، برای تربیهٔ علمی، فرهنگی، رفتاری و اخلاقی شهروندان کشور، در نظر گرفته شده است؛ اما به علتها و دلایل متعددی نتوانسته این اهداف را برآورده سازد و گاه حتا در جهت خلاف آن در حرکت بوده است. اصولاً، انتظار نمیرفته در کشوری، که حدود سه دهه جنگ تحمیلی و داخلی را از سر گذرانده و هنوز هم درگیرش است و همهٔ زیربنای اقتصادی، آموزشی و فرهنگی خود را از دست داده و هیچ سرمایه و برنامهٔ عملی و اصولی درستی برای دوباره‌سازی این ارکان ندارد، آموزش و پرورش بتواند به گونهٔ درستی رشد کند و مقاصدش را برآورده سازد. به همین علتها، امروزه، نظام آموزش و پرورش افغانستان قادر نیست، اطفال و نوجوانان ما را، که جذب خود کرده، به گونهٔ درست آموزش دهد و آنها را اخلاقی و قانونمند بار آورد.

با در نظر داشت مشکلاتی، که نظام آموزش و پرورش ما به آن گرفتار است، میتوان مسایل زیر را به عنوان بزرگترین موانعی، که باعث شده آموزش و پرورش نتواند در رفع یا کاهش خشونت و به ویژه خشونت خانوادگی، کاری بکند، بیان میداریم. از جایی که آموزش و پرورش، به مانند یک سلاح دودمه است، نه چیز خنثی، اگر در برآوردن مقاصد اصلی خود موفق نشود، احتمال این که در جهت کاملاً خلاف آن در حرکت باشد هم بسیار محتمل است، چیزی، که امروزه نظام آموزشی کشور به آن گرفتار است. یعنی وقتی این نظام نتواند گامی در راه کاهش خشونت و فرهنگ خشونت در جامعه و خانواده بردارد، لاجرم به عنوان عامل تقویتی این خشونت عمل میکند، نه این که در این میان چیز خنثی باشد.

در بررسی اجمالی، که از این قضیه (نارساییهای نظام آموزش و پرورش کشور و موفق نبودن آن در کاهش خشونت اجتماعی و خانوادگی) صورت گرفت، به گونه‌کلی میتوان مشکلات و ناهنجاریهای موجود در نظام آموزش و پرورش کشور را، در سه بخش، تقسیم کرد: مشکلات نصاب آموزشی، مشکلات آموزگاران و مشکلات نظام یا سیستم حاکم بر آموزش و پرورش.

### ۱-۵-۴. نصاب آموزشی

- نخستین و مهمترین مشکلی، که نصاب آموزشی افغانستان درگیر آن است، عدم وجود اساس و بنیاد علمی آموزشی و پرورشی است. نصاب آموزشی، باید برای برآوردن مقاصدی که از آن انتظار میرود، با استفاده از مبانی علمی آموزش و پرورش بنا شود؛ اما نصاب آموزشی موجود در کشور، از هیچ بنیة علمی رنگ نگرفته، چه در بخش تعلیم و چه هم در بخش تربیت. بسیاری از مسایلی، که در کتابهای مکاتب درج شده، یا از ساده‌گی و یا هم به دلیل پیچیده‌گی و عدم ارتباط با زنده‌گی و مسایل امروز، اصلاً برای شاگردان و دانش آموزان، قابل فهم و یا هضم نیست. به همین دلیل، انتظار نتیجه‌درستی هم، نمیتوان داشت.

- مشکل دوم، عدم هدفمندی نصاب آموزشی است. نصاب آموزشی، قسمی ساخته شده، که تصور میشود هیچ هدف خاصی، به ویژه در بخش تربیتی نداشته و اگر هم داشته، نتوانسته در برنامه‌ریزی یا تنظیم کتابها، آن را برآورده یا عملی سازد. ضعف هدفمندی محتوایی باعث شده، که این نصاب نتواند مقصد یا مقاصد خاصی را، که از آن انتظار میرود، برآورده کند.

- مشکل یا ضعف دیگر نصاب آموزشی کشور، در نهادینه کردن فرهنگ ملی، به ویژه ارزشهای مثبت و مفید فرهنگی، است. درست است، که ما در بخش فرهنگ ملی خود هم مشکلات زیادی داریم، با

• سطحی‌نگری و بیش و نگرش ساده در بیان مسایل و پرداختن به موضوعهای مختلف اجتماعی، اخلاقی و تربیتی، مشکل دیگر است، که کارآمدی نصاب آموزشی را قرین صفر کرده است. چون این نصاب، بر اساس درست علمی بنا نشده و از روش‌شناسی یا متدولوژی علمی استفاده صورت نگرفته و هدفمندی روشن و آشکاری هم نداشته، به یک سطحی‌نگری بسیار ناکارآمدی دچار شده، که هیچ توانایی در بیان و برآوردن مقاصد علمی و تربیتی نمیتواند داشته باشد.

• نکته دیگر قابل تأمل، به ویژه در ارتباط به خشونت و افزایش آن از طریق نصاب آموزشی مکاتب، زبان خشن و پرخاشگرانه است، که در کتابهای درسی دیده میشود. زبان موجود فارسی دری، هم به دلیل گذشته پُر از خشونت و هم به علت چند دهه جنگ و نابسامانیهای اخیر، بیشتر، رنگ خشن و پرخاشگرانه دارد و مملو است از اصطلاحها، تعبیرها و کلمه‌هایی، که به گونه‌ی، فرهنگ خشونت را در ذهن فرد و جامعه رنگین‌تر و نهادینه‌تر میکند؛ اما نصاب آموزشی و کتابهای درسی ما، ناآگاه از تأثیر جادویی زبان، همین کلمه‌ها و اصطلاحها را به کار برده و در راه تحکیم بیشتر خشونت، نه کاهش آن، قدم برداشته است.

• مسأله دیگری، که میتواند در افزایش خشونت، به ویژه خشونت جنسیتی، نقش و تأثیری داشته باشد، تصویر زن و مرد و جایگاه هر کدام در نظام اجتماعی است، که در کتابهای مکتب تجلی یافته است. نصاب تعلیمی و آموزشی کشور، با الگوگیری آنچه در جامعه مروج و موجود است - و نه بایدها و بایسته‌گیها - در کتابهای مکاتب، جایگاه زن و مرد یا دختر و پسر را به گونه متفاوت و نابرابر ترسیم کرده است. در این کتابها، زنها و دخترها، حضور کم‌رنگی دارند و اگر هستند، بیشتر در مقام زن خانه و مادر اطفال و مسؤول نگهداری بچه‌ها و انجام کارهای خانه و در یک تعبیر، در مقام دوم، اهمیت و نقش دارند. تصویرهایی، که در این کتابها، از زن و کار و جایگاهش در خانه و جامعه داده میشود، در ذهنیت کودکان، معنای زن بودن را به قسمی تصویر میکند، که امروز در جامعه ما مروج است. این امر هم، قابل قبول نیست و میتواند در نهادینه‌کردن نابرابری جنسیتی و خشونت جنسیتی، به ویژه در چوکات خانواده، تأثیر زیادی داشته باشد.

• نکته دیگر، عدم وجود اساسات و الگوهای درست، قابل فهم و درخور پیروی و غیرانتزاعی تربیتی برای شاگردان، در نصاب آموزشی است. در بخش مسایل تربیتی و اخلاقی، در کتابهای اخلاق و تربیه،

● نکتهٔ آخری، که میتواند باعث افزایش خشونت شود، پرداختن به خشونت، به گونهٔ آگاهانه و یا ناآگاهانه، است. در جاهای مختلفی، که به مسایل اجتماعی، تربیتی و اخلاقی پرداخته شده، نظری هم به گونهٔ پوشیده و ناآگاهانه بر خشونت است. حتی در مواردی، که به عمد خواسته صلح دوستی و مدارا و خشونت‌پرهیزی را توصیه کند، از خشونت و یا پرخاشگری شروع میکند و به صلح و دوستی میرسد. این پل زدن از خشونت به صلح، به گونهٔ خیلی ساده‌نگرانه صورت گرفته، که اصلاً به دل نمینشید و برعکس، شاید در مواردی، خواننده، به نتیجه‌یی غیر از آن که کتاب میخواست، برسد. موضوع‌ها و مسایلی هم، که در اخیر بعضی از کتابها، برای کاهش خشونت و پرخاشگری آمده، چنان بی‌ربط و گسسته از منظومهٔ کلی کتاب و به گونهٔ کلیشه‌یی و نادرست جا گرفته، که اصلاً تأثیری در کاهش خشونت یا انتقال از خشونت به مدارا ندارد. چون تصنعی، زورکی و بی‌ربط با کل منظومهٔ حاکم بر کتاب و نظام، به نظر می‌آید.

## ۲-۵-۴. معلم یا آموزگار

● از یک نگاه، شاید بزرگترین مشکلی، که نظام آموزش و پرورش افغانستان، به آن گرفتار است و باعث شده نتواند کارآمدی درستی داشته باشد، ضعف نیروی انسانی این نظام است. معلم، اولین رکن اساسی نظام آموزش و پرورش است، که بدون آن، نه نصاب آموزشی میتواند کاری از پیش ببرد و نه هم سیستم آموزش و پرورش. به علت سه دهه جنگ و ازبین‌رفتن زیربناهای آموزش و پرورش و تحصیلات عالی کشور، پرورش آموزگاران برای آموزش و پرورش صورت نگرفت. بسیاری از مکاتب، از داشتن معلم و آموزگار کافی محروم اند و آموزگاران موجود هم، از سطح سواد و تحصیل بسیار پایینی برخوردار اند و کمتر تعلیم حرفه‌یی درستی برای تدریس و ارتباط با شاگردان داشته اند. پایین بودن سطح علمی و تحصیلی آموزگاران و نداشتن تعلیمهای حرفه‌یی باعث شده، که بیشترشان نتوانند به گونهٔ درست، با شاگردان ارتباط قایم کنند و رابطهٔ معلم - شاگردی درست و تأثیرگذاری به وجود بیاورند. ضعف معلمان در تدریس و تربیت شاگردان و کنترل صنف و به وجود آوردن فضای سالم در صنف و مکتب، طبعاً، تأثیرات منفی خود را در امر تربیه و رفتار شاگردان میگذارد. چون آنها، از چنین محیط نابسامان و گاه ناسالم، به جز از رفتارهای خشن و منفی، چیز دیگری نمی‌آموزند.

- روش نادرست برخورد با دانش آموزان، به‌ویژه تنبیه بدنی و فیزیکی آنها، در تربیه دانش آموزان و تعلیم خشونت و دست‌بردن به آن، تأثیر نهایت منفی دارد. رفتار بد و پرخاشگرانه و تنبیه بدنی کودکان، در مکاتب ما وجود دارد و معلمان بسیار، به آن متوسل میشوند. این خود، بزرگترین عامل آموزش و افزایش خشونت در جامعه و خانواده است. چون کودک، از یک طرف عقده‌یی میشود و در آینده راهی برای رهایی این عقده‌ها با اعمال خشونت بر دیگری میجوید و از سوی دیگر می‌آموزد، که دست‌زدن به خشونت، امر مجاز و معمول است و میتواند شخص را به هدف آن نزدیک کند.

### ۳-۵-۴. نظام آموزش و پرورش

- اولین مشکل نظام آموزشی ما این است، که با وجود اهمیت آن در سازنده‌گی علمی و اخلاقی و رفتاری فردای اطفال و جوانان کشور، برنامه و هدف روشن و درستی، که برای رسیدن به این مقصد تعیین شده باشد، ندارد. ضعف هدفمندی و روشن نبودن مقاصد، که در نصاب آموزشی ما به نظر میرسد، ناشی از همین ناهدفمندی کُل سیستم است. اگر سیستم و نظام، دارای اهداف و مقاصد روشن و مشخص میبود، نصاب آموزشی و همه ارکان دیگر آموزش و پرورش، باید در کنار هم، برای برآورده‌شدن آن، وارد عمل میشدند. این نقیصه، راه را برای ورود نابسامانیها دیگر، در این سیستم آموزش و پرورش، باز نموده است.

- عدم ارتباط، یا ارتباط بسیار ضعیف مکاتب با اولیای شاگردان، نقیصه دیگر این سیستم است. در نظام امروزه حاکم بر مکاتب ما، برنامه خاصی برای ارتباط متقابل با والدین شاگردان و رفع نابسامانیهای فردی و جمعی شاگردان از این طریق، وجود ندارد. این عدم ارتباط باعث میشود، که نه مکتب از احوال و اوضاع شاگردان خود در بیرون مکتب و یا خانه اطلاعی داشته باشد و نه هم خانواده‌ها از آنچه در مکتب و محیط تعلیمی و تربیتی فرزندان‌شان میگذرد. این بی‌خبری هردو طرف از محیطی، که اطفال یا شاگردان آن بزرگ میشوند و علم و تربیت می‌آموزند، تأثیر منفی در شناخت بچه‌ها و نیازمندیهای رفتاری و تربیتی‌شان دارد و در نتیجه، نابسامانی و ناهنجاری در جریان تعلیم و تربیت آنها، چیز حتمی و ضروری است.

اینها بخشی از مشکلاتی اند، که نظام آموزش و پرورش ما، بدانها مواجه و گرفتار است. این مشکلات باعث شده، که کارایی این نظام به حداقل برسد و نتواند کار موفقی در امر آموزش و پرورش دانش آموزان انجام دهد. عدم موفقیت این نظام، تأثیرات منفی خود را به جای خواهد گذاشت و جای خالی آموزش و پرورش درست را، بدآموزی و رفتارهای بد و نابهنجار خواهد گرفت. به همین دلیل است، که امروزه مکاتب

## ۴-۶. عامل روانی

ضرب و شتم فیزیکی، یکی از مظاهر بارز و شناخته شده خشونت به شمار می‌رود و در جامعه افغانستان، کلمه خشونت، بار معنایی (فیزیکی و جسمانی) را به ذهن متبادر می‌سازد؛ در حالی که خشونت، دارای ابعاد گسترده‌تری است و علاوه بر خشونت‌های فیزیکی، خشونت‌های روانی، یکی از دردناکترین انواع خشونت به شمار می‌رود.

در واقع، خشونت‌های روانی، به عنوان شایع‌ترین نوع خشونت‌ها در سطح جامعه مطرح است و یکی از راه‌هایی است، که به گونه جدی، به فرد آسیب می‌رساند. نخست باید به این پرسش پاسخ داد، که خشونت روانی چیست؟

یکی از تعریف‌هایی، که به ساده‌گی ماهیت خشونت روانی را بیان می‌دارد، این تعریف است: خشونت روانی، هر نوع رفتار و گفتار خشنی است، که سلامت روحی و روانی فرد را با خطر مواجه سازد. این نوع خشونت‌ها، بیشتر، قربانیان را از لحاظ روحی و روانی زیر تأثیر قرار داده، به آبرو، حیثیت، شرافت و عزت نفس شخص، آسیب و خدشه وارد می‌کند، که منجر به احساس حقارت و یا نفرت، ترس، از بین رفتن اعتماد به نفس، فشارهای عصبی و محروم کردن قربانیان از منافع‌شان می‌گردد. در این نوع برخوردها، حرکت‌های زیر می‌توانند شامل باشند: تمسخرهای زننده، انتقادات بی‌مورد، تحقیرها، توهین‌ها، ناسزاگویی‌ها، دشنام‌دادن‌های رکیک، تهدید به قتل، تهدید به تجاوز، تهدید به طلاق، تهدید به اختطاف، تهدید به ازدواج بعدی، اعمال حسادت، مقایسه کردن با دیگران، نگاه خشم‌آلود، فریادکشیدن، سرزنش کردن و امثال آن، به عنوان زجر و شکنجه دادن روانی و زیر تأثیر قراردادن و شکستن غرور و عزت نفس جانب مقابل. همچنین، این نوع خشونت، مواردی چون بهانه‌گیری‌های پی‌درپی، داد و فریاد و بداخلاقی، بی‌احترامی، رفتار آمرانه و تحکم‌آمیز و دست‌زدن‌های پی‌درپی، قهر و صحبت‌نکردن را نیز شامل می‌شود.

آنچه در بالا گفته شد نشان می‌دهد، که کلام می‌تواند خشونت‌آمیز باشد و ضربه روحی و روانی به فرد وارد سازد؛ اما خشونت روانی، ابعاد دیگری نیز دارد؛ چنانچه سکوت، خود می‌تواند موجب ایجاد خشونت گردد؛ زیرا روان انسان طوری تنظیم شده، که سکوت نیز مانند کلام، مفهوم خشونت را افاده می‌کند و می‌تواند آسیب‌زا باشد.



سازمان جهانی بهداشت نیز، خشونت روانی یا روحی را، شامل سوءاستفاده لفظی مداوم، اذیت و آزار، تهدید، محرومیت فیزیکی، مالکیت و منابع شخصی دانسته است.

تعاریف فوق روشن میسازد، که بیشتر این نوع خشونتها، علیه زنان اتفاق می افتد؛ ولی واضح است، که خشونت روانی ممکن است علیه دیگر اعضای خانواده مانند مردان و کودکان نیز اتفاق افتد. البته از بین این دو گروه، بعد از زنان، بیشتر کودکان از ناحیه خشونت‌های روانی صدمه میبینند.

لازم به ذکر است، که کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان نیز، که در سال ۱۹۹۳ میلادی، توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسیده است، در ارتباط به خشونت تصریح به عمل آورده، که خشونت خانوادگی، شامل انواعی چون فیزیکی، اقتصادی، روانی و مواردی از این قبیل است.

از تعاریف فوق چنین استنباط میگردد، که یکی از عوارض منفی خشونت‌های فیزیکی (زدن) و خشونت کلامی (ناسزا) و خشونت اقتصادی (محروم کردن فرد از دسترسی به ملکیت شخصی اش) - در عین حالی که به عنوان خشونت‌های فیزیکی، اقتصادی و کلامی تعریف میشوند - صدمه وارد ساختن روانی به قربانی است؛ زیرا خشونت روانی، تندرستی، سلامت عقل و تعادل عاطفی را به خطر می اندازد.

همچنین از کارافاده‌گی ادراکی، از بین رفتن اعتماد به نفس، انواع افسرده‌گیها، عدم کفایت زن در مدیریت خانه، تقلیل جاه طلبی در محیط کار، گریز از مشارکت در امور اجتماعی، بازسازی رفتار خشونت‌آمیز در کودکان، عدم موفقیت در تحصیل کودکان، پناه‌بردن به داروهای روانگردان، الکل و مواد مخدر، پناه‌بردن به قمار، رمالی و فالگیری، ازدست رفتن استعدادهای بالقوه زن، دست‌زدن به خودکشی و ازدست‌دادن اعتبار اجتماعی، از جمله عواقب خشونت‌های روانی پنداشته شده است.

مسائل فوق روشن میسازد، که دلیل ضعف در کارایی برخی از زنان نسبت به مردان این است، که زنان اغلب در معرض خشونت‌های روانی بسیار شدیدی قرار دارند، که خودباوری را در آنها به شدت سرکوب میسازد.

در بیشتر مجالسی، که زنان و مردان تحصیل کرده و روشنگر در آن حضور دارند، هنگامی که زنان و مردان با هم مقایسه میشوند، توانایی مردان در گرفتن پُست‌های دولتی یا به‌طور مثال در زمینه مدیریت و یا رهبری در ساحة کار، به رخ زنان کشیده میشود و چنین پنداشته میشود، که عدم انتصاب و یا انتخاب زنان در برخی از زمینه‌های فوق، ریشه در تفاوت‌های بیولوژیکی آنها دارد؛ در حالی که این پندار نادرست است و ناتوانی را در برخی از زمینه‌ها، ساختار اجتماع به زنان تحمیل کرده است؛ زیرا فضایی، که یک کودک دختر در آن رشد میکند، با محیطی که یک نوزاد پسر در آن پروریده میشود، کاملاً متفاوت است. ممکن است هر دو، از نظر مکان و حتا خوراک و سایر امکانات و شرایط فیزیکی مشابه باشند؛ اما از نظر روانی، کلامی، عاطفی و برخوردی، که از سوی خانواده و اجتماع، با جنس دختر صورت میگیرد، کاملاً فضایی نابرابر و تبعیض‌آمیز است.

کودکان دختر و یا به عبارت درست‌تر، دختر بچه‌ها، از همین دوران کودکی، محرومیت و تبعیض را تجربه میکنند. در نوجوانی، تحمیل عقیده از سوی خانواده و اجتماع، به آن اضافه میشود. حتا ناسزاهایی، که

به همین گونه، هنگامی، که زن از روی ناچاری و فقر اقتصادی و یا از روی آگاهی و توانایی، شغلی را اختیار میکند، این فشار روانی، افزونتر میگردد. جامعه‌ی، که به مردان، منزلت بیشتری قابل است و توانسته این فکر را تلقین کند، که مردان، تحرک‌پذیرتر اند و زنان باید در رفتار و گفتار خود، محدودیت قابل شوند، تا مبادا فساد به وجود آید، طبیعی است، که زن در این تعبیر، محرک پنداشته شده و در اخیر، مورد مواخذه قرار میگیرد؛ زیرا زنان پیوسته و در برابر همه باید پاسخگو باشند. گروه خانواده و گروه‌های دیگر اجتماعی، او را مدام در معرض سؤال قرار میدهند. زنی، که همواره باید مواظب باشد، تا در معرض اتهام و سؤال قرار نگیرد، کجا میتواند خلاق و خودباور باشد؟

فرهنگ مردانه در افغانستان، اغلب زنان را مقید به پوشش اجباری و غیراسلامی و محدود به چهار دیوار خانه میسازد، تا از نظر جسمانی، مورد تجاوز قرار نگیرند؛ اما در عین حال، همین فرهنگ، اغلب به روح و روان زنان تعرض میکند. به حریم شخصی زنان در جامعه، با گفتار و دیدگاه‌شان تعرض میکند و وجدان زنان را مورد سوءظن قرار میدهد.

اغلب ناسزاها و هتاک‌ها در درون خانواده و بیرون از آن، علیه زن به کار می‌رود. تمامی اینها، برای زنان، سخت آزاردهنده و دردناک است و روح و روان آنان را مخدوش میسازد و باعث میشود، که تفکر منفی در مورد زن بودن، در ذهن‌شان شکل بگیرد.

تبعیض جنسیتی و خشونت‌های ناشی از جنسیت و از جمله خشونت‌های روانی، تأثیر منفی بر کُنش‌های زنان به جا میگذارد. در درون خانواده و در زنده‌گی زن‌وشوهری هم، اغلب مردان، برای تثبیت قدرت مردانه و یا برای برقراری نظم در خانواده، از خشونت‌های کلامی و یا گفتاری کار میگیرند، که روح و روان زنان را به شدت متأثر میسازد. این امر باعث میشود، که زنان دچار اضطراب، هراس و ترس‌های بیمارگونه شوند.

خشونت‌های روانی و تحقیر و توهین شخصیت و کرامت انسانی، نقش عمده و انکارناپذیری در اقدام به خودکشی و خودسوزی زنان دارد؛ زیرا ناسزاگویی، کوچک کردن، تفاوت‌های طبیعی زن نسبت به مرد را به رخ او کشیدن، برای مرد آنان را توانایی فرض کردن و در یک کلام، تحقیر جنسیتی زن، عاملی است آزاردهنده، که به مراتب دردناکتر از ضرب و شتم فیزیکی است. اینها و مسایلی از این دست، عامل تخریب شخصیت، روان و عاطفه زن گردیده، در نتیجه، زیر فشار چنین وضعیتی است، که دست به خودکشی میزند. از آنجایی که این مسایل، بیشتر برای فرد قربانی ملموس و قابل درک است، سبب از بین رفتن خود قربانی

زنان، آن بخش از دسته‌ها و گروه‌های اجتماعی اند، که در خانواده، در مکتب و در بازار و هر جای دیگر و به عبارت کلی‌تر، در سطح خصوصی و عمومی، زیر فشار خشونت‌های روانی قرار دارند. جنس زن، بدون در نظر داشت این که در چه سن و سالی قرار داشته باشد - کودک باشد، جوان باشد یا پیر - همواره در جوامع مردسالاری نظیر افغانستان، مورد تحقیر و توهین و اشکال دیگری از خشونت‌های روانی قرار دارد. این وضعیت، بیشتر به خاطر حقیرپنداشتن و ثانوی‌انگاشتن جنس زن نسبت به مرد است، که به شدت در جوامع سنتی رواج دارد.

فکاهیها، لطیفه‌ها و طنزهایی، که در مورد تحقیر جنسیت زن ساخته میشود و همچنین ضرب‌المثلها و شعرها و داستان‌هایی، که ضعف زنان را به نمایش می‌گذارد، در جامعه بسته و سنتی ما، پیوسته تکرار میشود و روان زنان را زخمی می‌سازد، آنها را دچار خودکم‌بینی نموده، موجب می‌گردد تا همواره چشم بر دهان مردان دوخته و از خود، اراده، قاطعیت و ابتکاری نشان ندهند؛ زیرا لازمه عملکرد مثبت، خودباوری و اعتماد به نفس است، که این عوامل میکوشد این وضعیت را در وجود زنان، در نفس خفه کند. مسایل فوق نشان میدهد، که یکی از شایع‌ترین خشونت‌ها علیه زنان در افغانستان، خشونت‌های روانی است، که اگر بررسی درست و کارشناسانه صورت گیرد، ریشه اغلب خودسوزیها و خودکشیها در اعمال همین نوع خشونت‌ها بر زنان نهفته است. زیرا در خانواده‌ها، بیشتر از خشونت‌های فیزیکی، خشونت‌های روانی شیوع دارد. خشونت‌های فیزیکی، ممکن است گاهی اتفاق افتد؛ اما خشونت‌های روانی، موضوع روزمره است، که زنان در خانواده و اجتماع، همیشه، مستقیم یا غیرمستقیم، با آن مواجه اند.

عرف و آداب، قانون، برداشتهای دینی، فقر و بسیاری از عوامل دیگر، از علتهای خشونت‌های روانی در خانواده و حتی تقویت کننده آن به حساب می‌آیند.

در تاریخ چندصد ساله افغانستان، حاکمیت‌های سلطنتی، زنده‌گیهای فیودالی، چندهمسری، کنیزداری و به‌ویژه حرمسراها‌ی مربوط به خوشگزارانیهای خاندان سلطنتی، در شکل‌گیری عرفِ حقیرشماری زنان، تأثیر منفی عمیقی به جا گذاشته است. عرفی، که ذهن، زبان و نگاه جامعه را به شدت علیه زن شورانده است. این وضع مشمئزکننده است، که به زنان در اجتماع، به عنوان طعمه جنسی نگاه میشود و هیچ زنی، از نگاه و لفظ تحقیرآمیز و معنادار مردان در بیشتر کوچه و بازار در امان نیست. بهانه‌هایی از قبیل آبروداری، حیا و معیارهایی، که از دختر خوب و زن خوب ارائه میشود، باعث می‌گردد تا زنان نتوانند و یا نخواهند، که علیه یک چنین بی‌عدالتی بشورند؛ زیرا اعتراض زنان، شرمساری را برایشان به دنبال دارد، نه به فرد آزاررسان. خشونت‌های روانی در افغانستان، زنان را تا مرز جنون میکشاند.

اغلب زنان و دخترانی، که به عنوان مرضی، جن زده و... به نزد شیخ و دعاخوان برده میشوند، کسانی اند، که مورد خشونت‌های روانی پی در پی و متداوم قرار گرفته اند و باوجودی، که از نظر جسمی سالم اند، از نظر روانی نامتوازن و نامتعادل میباشند.

علاوه بر مسایلی که گفته شد، خشونت روانی، عوارض دیگری را نیز برای فرد به دنبال دارد، از آن جمله، افسرده‌گی است، که به عنوان شایعترین بیماری شناخته شده در بین زنان، که علت آن به تبعیضهای جنسیتی و خشونت‌های روانی و جنسیتی برمیگردد.

همان‌طور، که قبلاً نیز گفته شد، خودکشی، بهای دیگر خشونت‌های روانی است. خودسوزی در افغانستان، به ویژه در هرات، به عنوان دردناکترین نوع خودکشی، میتواند نتیجه همین خشونت‌های روانی، ابتلا به افسرده‌گی، روان‌پریشی و... باشد؛ زیرا پیوند نزدیک خشونت روانی و ابتلا به افسرده‌گی و اقدام به خودکشی، امری است روشن و آشکار.

#### ۷-۴. عوامل اقتصادی خشونت خانوادگی

مسائل اقتصادی، یکی از موضوعاتی است، که از دیرزمان، به گونه‌های مختلف، مورد بحث محققان و پژوهشگران بوده است. بارها، در اطراف این موضوع اظهار نظرهای گوناگونی به عمل آمده و رابطه‌اش با بزهکاری، به صورت عموم و خشونت به گونه خاص، مورد بررسی قرار گرفته و تأیید شده است. شاید، کمتر نوشته و کتابی با موضوع خشونت یافته شود، که نسبت به این امر اشاره‌ی نداشته باشد و کمتر دانشمند و محقق یافته شود، که وضعیت اقتصادی را در افزایش یا کاهش میزان خشونت دخیل نداند. روان‌شناسان و جامعه‌شناسان بر این باور اند، که هر نوع رفتار خشونت‌آمیز - اعم از خشونت فزیک، جنسی و روانی - به منظومه قانونی، فکری، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، که جامعه از آن برخوردار است، ارتباط وثیق و محکمی دارد و یکی از پیامدهای مهم این منظومه خشونت‌زا این است، که روند توسعه و پیشرفت تمدنی جامعه را متوقف میکند. در این شکی نیست، که هرچه جامعه فقیرتر باشد و هرچه منظومه قانونی، فکری، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آن عقب‌مانده‌تر باشد، ریشه‌های خشونت و پرخاشگری در آن جامعه عمیق‌تر است؛ زیرا جوامع، در سایه فقر و تنگدستی، یارای آن را ندارند، که عناصر بنیادین یک روان سالم و عاری از اختلال را برای افراد خویش ارمغان کنند؛ روان سالمی، که به اصل حاکمیت قانون و اصول برابری و مردمسالاری باورمند باشد. روی همین ملحوظ است، که میبیینیم رفتارهای خشونت‌آمیز و خشونت خانوادگی، از قبیل لت و کوب زن و فرزند در مجتمعات فقیر و تهیدست، شایع‌تر و رایج‌تر است. یکی از نویسندگان، در این خصوص، چنین مینگارد: «فقر، یکی از عوامل مهم و اساسی خشونت خانوادگی است. بسیاری از خشونت‌ها، به‌ویژه خشونت مالی، نتیجه ناتوانی سرپرست خانوار از تأمین هزینه‌های زنده‌گی است. سرافکنده‌گی سرپرست خانوار در برابر خانواده و مشکلات روحی و روانی بسیاری، که از این سرافکنده‌گی سر باز میکند، گاه به اندازه‌ی شدت پیدا میکند، که سرپرست خانوار، به خشونت میپردازد و با خشونت، خویش را تسکین میدهد. بر این اساس، اعضای خانواده، به اندک بهانه، به شدت قربانی خشونت پدر یا

او در ادامه می‌افزاید:

«هرچند فقر و خشونت خانوادگی، لازم و ملزوم یکدیگر نیستند، اما پیش از اسلام، وقتی عرب جاهلی، خویش را ناتوان از تأمین مخارج خانواده میدید، به خشونت پناه میبرد و فرزندان را، که توان کار و کسب نداشتند، میکشت و یا ایشان را به دیگران میفروخت.» قرآن کریم در این مورد، در آیه ۳۱ سوره بنی‌اسرائیل، چنین تصریح میدارد: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا» «و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید! ما آنها و شما را روزی میدهیم؛ مسلماً کشتن آنها گناه بزرگی است.»

امام فخرالدین رازی، متکلم و مفسر بزرگ و برجسته مسلمان، در تفسیر آیه ۵۸ سوره نحل، که به مسأله زنده به‌گور کردن دختران در جامعه عرب جاهلی اشاره دارد، چنین بیان میدارد:

«روش عرب در دخترکشی متفاوت بود. برخی از عربها، گودالی حفر میکردند و دختر را در آن مینهادند تا جان میسپرد؛ شماری دیگر، دختر خویش را از فراز قلّه کوه پرت مینمودند. عده‌یی دیگر، دختر را غرق مینمودند یا سر میبردند. انگیزه این کار عربها، گاهی غیرت و ننگ بود و گاه دیگر، این عمل را به خاطر ترس از فقر و تهیدستی و گریز از تأمین نفقه انجام میدادند.»

شماری از جامعه‌شناسان، با مطالعاتی که انجام داده اند، یکی از عوامل عمده خشونت را شرایط اقتصادی دانسته اند. یکی از جامعه‌شناسان در این مورد چنین اظهار میدارد:

«یکی از عوامل آفریننده خشونت، تربیت بد است، که خود از بدبختی و فقر ناشی میشود. واقعیت آن است، که کلیه نابسامانیها، ناپهنجاریها، اشتباهها و خطاها، بی‌نظمیها و آشفتگیهایی، که در محیط خانواده-گی وجود دارد، دارای ریشه مادی و مربوط به شرایط اقتصادی اجتماع زمان است.»

با توجه به نکات فوق‌الذکر، درخور یادآوری است، که بحران اقتصادی، فقط باعث بالارفتن آمار بیکاری نمیشود، بلکه موجب افزایش بروز خشونت خانوادگی نیز میگردد. این امر مختص به افغانستان و جوامع فقیر نیست و کشورهای پیشرفته هم میتوانند گواه روشنی براین مدعا باشند. ۷۵ درصد پناهگاههای زنان در ایالات متحده گزارش میدهند، که از سپتامبر ۲۰۰۸ و پدیداری بحران اقتصادی، تعداد زنان مورد خشونت، افزایش یافته و ۷۳ درصد از آنان، این روند را به مسایل مالی نسبت میدهند. یکی از نهادهای مشاوره و معلومات، با بررسی ۶۰۰ پناهگاه در سراسر آمریکا، در ماه اپریل ۲۰۰۹، گزارشی منتشر کرد. خط مشاوری تلفنی این پایگاه، از افزایش ۲۱ درصدی خشونت خانوادگی در سه ماه سوم سال ۲۰۰۸ میلادی، خبر داده است. جهت بررسی علل افزایش خشونت، این بنیاد، با ۷۶۷۸ نفر از تلفن‌کننده‌گان، مصاحبه‌یی را انجام داد. این مصاحبه، شامل دو سؤال بود: «آیا در سال گذشته، وضعیت مالی شما تغییری کرده است؟»،

مدیر «ائتلاف ملی ضد خشونت خانوادگی» واقع در آمریکا، میگوید: «افزایش مراجعه‌کنندگان تلفنی، از جنبه‌های مختلف، با بحران اقتصادی ارتباط دارد. مهمترین جنبه، آن است که خشونت خانوادگی، با ساعاتی که افراد خانواده با هم میگذرانند، ارتباط مستقیم دارد. از آنجایی، که در شش ماه گذشته، بر تعداد بیکاران افزوده شده است، افراد، اوقات بیشتری را با هم میگذرانند. پول، همیشه، از جمله عوامل تنش‌زا در روابط زوجها و خانواده‌ها بوده است.

علاوه بر این عامل، سوءرفتار و خشونت، تقریباً همیشه، بخشی از تاکتیک کنترل مورد استفاده خشونت‌گران است و به این ترتیب، آمیزه‌ی بسیار خطرناک به وجود می‌آید.»  
وخامت وضع مالی، یک عامل است. خشونت خانوادگی، نه تنها واکنشی است نسبت به وخامت وضعیت مالی، بلکه از مهمترین عواملی است، که در بروز آن سهم دارد.

از جایی، که کشور ما یک کشور فقیر است و بیشتر مردم ما با مشکلات مالی و اقتصادی دست و پنجه نرم میکنند، عامل اقتصادی را در افزایش خشونت خانوادگی علیه زنان و کودکان، باید خیلی دخیل دانست. اگر تحقیقات درست میدانی در زمینه خشونت خانوادگی و عوامل آن انجام شود، نقش عامل اقتصادی در افزایش یا کاهش خشونت را به ساده‌گی نشان خواهد داد.

## ۴-۸. عوامل رسانه‌ی خشونت خانوادگی

رسانه، به وسایلی گفته میشود، که زمینه انتقال پیام را با سرعت عمل و قدرت انتشار زیاد، از فرستنده به مخاطب میسر نماید. رسانه، انواع گوناگون دارد، که شامل روزنامه، رادیو، تلویزیون، ماهواره، اینترنت و... است.

این رسانه‌ها میتوانند، به گونه مستقیم، کلیه افراد جامعه را زیر تأثیر خویش قرار دهند؛ اما از این میان، تأثیر ژرف آن بیشتر از همه، بر نهادهایی چون خانواده است. با توجه به این که رسانه‌ها از ابزار متنوعی در زمینه برنامه‌سازی برخوردار اند، از این جهت میتوانند مفاهیم مختلف را در قالبهای گونه‌گون، به منظور شکار مخاطب عرضه نمایند. از سویی، خانواده، به عنوان مهمترین نهاد اجتماعی، تأثیر غیرقابل انکاری بر ایجاد آسیبهای اجتماعی دارد و رسانه‌ها نیز به عنوان ابزاری توانمند بر افکار و اندیشه ارکان اساسی خانواده، یعنی زوجین و روابط آنها با فرزندان، مؤثر واقع میشود.

رسانه‌ها، به اشکال گوناگون، بر اعضا و روابط افراد خانواده تأثیر میگذارند. برنامه‌های گوناگون رادیویی و تلویزیونی میتوانند الگوهای رفتاری را در قالب فیلم، سریال و نمایشهای رادیویی ارائه دهند. این الگوها، از زمان کودکی، در فرد درونی شده، تصویر خاص از روابط زن و شوهر و فرزندان ایجاد میکنند. هنگامی، که در یک سریال تلویزیونی، مرد بودن عامل سلطه بر سایر اعضا معرفی میشود، یا درخواستهای

پخش صحنه‌های خشن در فیلمهای سینمایی، رفتار خشن را در افراد برمی‌انگیزد؛ چرا که خشونت، تمایل به خشونت را کاهش نمیدهد؛ بلکه خشونت موجد خشونت است. این مسأله به اثبات رسیده، که مشاهده خشونت در تلویزیون، موجب افزایش پرخاشگری در میان تماشاگران میگردد.

به عقیده نظریه‌پردازان رسانه‌یی، خشونت بر ضد زنان، مشکل شخصی یا خانوادگی نیست، بلکه بازتاب ساختارهای وسیع نابرابری جنسی و اقتصادی در کل جامعه است. این نظریه‌پردازان معتقد اند، که خشونت مردان بر علیه همسران‌شان، به هیچ وجه تخطی از نظم اجتماعی نیست؛ بلکه بر عکس، تأیید نوع خاصی از نظم و ساختار اجتماعی است و میتوان آن را ناشی از این باور اجتماعی - فرهنگی دانست، که زنان، کم‌اهمیت‌تر و کم‌ارزستر از مردان اند و با آنان برابر نیستند. بدین ترتیب، رسانه‌ها، مروج نوع خاصی از رفتار تلقی نمیشوند؛ بلکه تنها بازتاب دهنده باورهایی اند، که جامعه به گونه ضمنی، آنها را به عنوان ساختارهای فرهنگی خویش پذیرفته است.

کاهش تعداد فرزندان، تغییر نقش زن و شوهر و دگرگونی نقش زنان در اجتماع، درین اواخر، در کشورهای آسیایی، در کنار عوامل اجتماعی دیگر، ساختار خانواده را متحول کرده است. این دگرگونیها، زیر تأثیر عوامل متعددی به وقوع پیوسته، که رسانه‌ها را میتوان از جمله مؤثرترین آنها دانست. پیامد این اثرگذاری را میتوان در دو قالب پیامدهای مثبت همچون افزایش سطح آگاهی اعضای خانواده در زمینه‌های مختلف، از جمله، موضوعات و مسایل جسمی، روحی و اصلاح رفتار فردی و جمعی و پیامدهای منفی چون افزایش خشونت خانوادگی، طلاق، خودکشی و جرایم اجتماعی دیگر مشاهده نمود.

در کشورهای روبه‌رشد، هرچند رسانه‌ها توانسته اند، در برخی از موارد، به اصلاح و افزایش سطح آگاهی خانواده‌ها کمک نمایند؛ مگر در مواردی، خود، عامل ایجاد ناهنجاریها در سطح خانواده بوده اند. معمولاً رسانه‌های دولتی، با داشتن برنامه‌های وسیع و طرحهای حساب شده برای کاهش خشونت خانوادگی، فعالیت مینمایند و در کشورهای متمدن دنیا، به موفقیت‌های درخوری نیز نایل آمده اند؛ اما در مقابل، رسانه‌های تجاری، به ویژه شبکه‌های تلویزیونی خصوصی و کیبلی، با نمایش فیلمهای آکشن و مملو از

متأسفانه، اهمیت این موضوع، در افغانستان، به گونه آشکار، نادیده گرفته شده است. ضعف مدیریت در تهیه، کنترل و پخش برنامه‌های تلویزیونی، راه را برای انتخاب بدون دقت و پخش برنامه‌های با محتوای خشن، باز کرده است.

بر اثر مسأله فراملی شدن رسانه‌ها و دسترسی به فرهنگهای مختلف محلی و جهانی از طریق رسانه‌ها و به‌ویژه اطلاع از جدیدترین الگوها و شیوه‌های رفتاری و ظاهر و ترویج گسترده نمادهای فرهنگی بیگانه، فرهنگ و ارزشهای سنتی جامعه ما، دچار دگرگونیهای فراوانی شده است، که نمود آن در جامعه و خانواده قابل مشاهده است. همین امر، مسأله شکاف نسلی را دچار مشکل کرده است. رسانه‌ها، با وابسته کردن نسل جدید از نظر اطلاعات، دانش و سرگرمی، در دیکته کردن ارزشها و هنجارهای متضاد و مغایر با فرهنگ غالب سعی دارند؛ به طوری، که به جرأت میتوان گفت، نسل فعلی، بیشتر برداشتهای فکری و ظاهری خود را از رسانه‌ها میگیرد.

### ۴-۱-۱. رسانه‌ها و خشونت‌پذیری

گاهی خانواده‌ها، با دیدن خشونت علیه زن در رسانه‌ها، به‌ویژه در تلویزیون، آن وضعیت را با وضعیت خود مقایسه میکنند. این مسأله وقتی دچار اشکال میشود، که میزان خشونت در آن الگوهای مجازی را - که با توجه به هم‌ذات‌پنداری بین آن و حقیقت، فرقی زیادی قایل نمیشوند - بیشتر از خشونت در خانواده خود احساس کنند. در این شرایط است که خانمها، دست به نوعی کرنش زده و به نوعی از قناعت دست می‌یابند. یا به تعبیر دیگر، میزان خشونت‌پذیری‌شان بیشتر میشود. البته، که عکس مسأله نیز، در بسیاری از موارد صادق است.

### ۴-۱-۲. رسانه‌ها و سردسازی روابط خانوادگی

رسانه‌ها موجب ایجاد فضای فردگرایی در برابر جمع‌گرایی، که خانواده یکی از الگوهای گروهی و اجتماعی آن است، میگردند. به عبارت دیگر، رسانه‌های دیداری و شنیداری، مروج نوعی از آسیب ارتباطی میان اعضای خانواده میشوند. آسیب ارتباطی، بیشتر در دو نوع ارتباط، بروز میکند. یکی، ارتباط بین فرزندان و والدین و دیگری، ارتباط بین زن و شوهر. تجربیات نشان میدهند، که هراندازه ارتباط میان فرزندان و والدین و همچنین ارتباط میان همسران به دلیل تغییر مخاطب کاهش یابد، پیوند عاطفی و هیجانی و همچنین همگرایی میان اعضای خانواده نیز کاهش می‌یابد، که این موضوع، انسجام گروه یا خانواده را به مخاطره می‌اندازد.

کارکرد رسانه‌های جمعی، به‌ویژه رسانه‌های شنیداری، به دلیل کارکرد متنوع خود و ایجاد تغییرات پیوسته، به تدریج، جای ارتباط بین فردی از نوع چهره به چهره را گرفته و موجب شده اند فضای انفرادی،



گسترش پُرشتاب تکنالوژی، به ویژه تکنالوژی الکترونیکی - رادیو، تلویزیون، کمپیوتر، ماهواره و... - به میزان زیادی کیفیت و روند طبیعی انسان را از حالت عادی و طبیعی خارج کرده و رفتارهای جدیدی را در عرصه فردی و اجتماعی به وجود آورده است. رفتارهای جدید، به عرصه خانواده نیز گسترش پیدا کرده است. مهمترین مشخصه این رفتار، فردگرایی و کاهش احساس تعلق و پیوند عاطفی در گروه خانواده میباشد. برای رهایی از این کیفیت، گسترش فرهنگ استفاده از ابزارهای رسانه‌یی به گونه‌یی، که این ابزارها در خدمت انسانها باشد، نه شکل دهنده رفتار، الزامی به نظر میرسد، که البته کار ساده‌یی نیست. هراندازه رسانه‌ها، نجابت بیشتری به خرج دهند و به سلامت پیام خود اهمیت بدهند، نمیتوانند جای ارتباط چهره به چهره را در مناسبات ارتباطی بگیرند. پس، رویکرد خانواده‌ها باید در جهت کاهش استفاده از ابزارهای رسانه‌یی و استفاده مهار یافته از آنها در جهت اهداف قابل کنترل، سامان یابد. طبیعی است، در این وضعیت، فضای خانواده برای گفتگو و هم‌کلامی آماده میشود. کاهش فرهنگ گفتگو و تعامل عاطفی به دلیل کیفیت جدید زنده‌گی، بیش از همه، هویت فردی و جمعی ملتها را زیر تأثیر قرار داده، به تدریج، آنها را به سوی فردگرایی سوق میدهد.

### ۳-۸-۴. رسانه و برخورد شعاری با خشونت

در کشور ما، برخی از رسانه‌ها، به‌ویژه رسانه‌های دولتی، دست به پخش و نشر برنامه‌هایی میزنند، که به گونه بسیار ناشیانه و شعاری، به رفع خشونت میپردازند. این برخورد شعاری رسانه‌ها در مورد پخش برنامه‌هایی به منظور کاهش خشونت، ذهن مخاطبان را متوجه آن روی دیگر سکه مینماید و بیش از این که به کاهش خشونت کاری کرده باشند، به افزایش آن کمک میکنند.

### ۴-۸-۴. خشونت آفرینی رسانه‌ها در کودکان

شکی نیست، که رسانه‌ها از طریق پخش برنامه‌های متعدد، از جمله سریالها و برنامه‌های کودک و نوجوان، بر ذهن و روان کودکان تأثیر عمیقتری میگذارند، اما آنچه بیشتر از همه، بر ذهن و روان کودکان تأثیر فزاینده‌یی دارد، بازیهای کمپیوتری است، که در اکثریت قریب به اتفاق آنان خشونت موج میزند. بیش از میلیونها بازی کودکانه، در دیسکهای فشرده، با قیمت بسیار ناچیز، به بازار عرضه میگردد، که مخاطبان‌شان همین کودکان و نوجوانان اند. با بررسی محتوایی این دیسکها، به ساده‌گی میتوان دریافت،

بنابراین، رسانه‌ها در کشور ما، با توجه به عدم یا ضعف مدیریت و نظارت در تولید، گزینش و نشر برنامه‌ها از چندین تلویزیون خصوصی و دولتی، قدرت انتخاب و گزینش درست و دقیق را از خانواده‌ها سلب نموده، در نتیجه، پخش و نشر برنامه‌های دارای محتوای فوق‌العاده خشن و پرخاشگرانه، بر روح و روان مردم تأثیرهای عمیق خود را بجا می‌گذارد و در نهایت امر، میزان خشونت خانوادگی را فزونی می‌بخشد. پخش برنامه‌هایی از قبیل سریال‌های تلویزیونی هندی و قسماً ایرانی و به همین گونه، فیلم‌های اکشن امریکایی، مزید بر اینها، برنامه‌های کشتی کج، از عوامل عمده افزایش خشونت خانوادگی در کشور ما شمرده میشود. ضمن این که کامپیوتر و بازیهای کامپیوتری، زمینه همگرایی و تماسهای عاطفی خانواده‌ها را به حد اقل رسانده و در نهایت، منجر به نوعی فردگرایی و از هم پاشیدن شیرازه جمعی خانواده‌ها میگردد.

## راهکارهای مبارزه با خشونت خانوادگی

چنان که در مباحث مختلف خشونت خانوادگی و عوامل آن دیدیم، این نوع خشونت، در نتیجه عوامل متعدد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، روانی و... است، که در جامعه به وجود آمده و گسترش پیدا میکند. در نتیجه، نمیتوان پدیدهٔ اینچنین پیچیده و شایع را با نشان دادن راهکار مشخص و خاص کنترل کرد، یا از میان برداشت. شاید از میان برداشتن کُلّی و همیشه‌گی خشونت خانوادگی، اصلاً ممکن نباشد، که نیست؛ اما میتوان با پیشبرد یک مجموعه از برنامه‌های حمایتی و آگاهی‌بخش، به گونهٔ گسترده و وسیع آن، در سطح ملی، به طور کوتاه‌مدت و درازمدت، به کاهش خشونت‌های خانوادگی کمک کرد. این امر، ممکن است و ضرور و همهٔ کشورهای جهان، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه، برنامه‌های مفصل و جدی در راه مقابله با خشونت علیه زنان و نیز خشونت خانوادگی، روی دست دارند. افغانستان، که امروزه شاهد نرخ بالای خشونت علیه زنان، به معنای وسیع آن و خشونت خانوادگی، به گونهٔ خاص است، لازم است که برای مقابلهٔ دقیق و برنامه‌ریزی شده با این پدیده، از راهکارهای مختلفی سود گیرد، تا بتواند اندکی از غلظت و شدت این نوع خشونت در خانواده و جامعهٔ ما بکاهد. برای این منظور، در بخش اخیر این کتاب، که به شناسایی و عوامل خشونت خانوادگی، اختصاص داده شده بود، به برخی از برنامه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت، که میشود از طریق دولت و یا نهادهای غیردولتی، در زمینهٔ کاهش خشونت‌های خانوادگی انجام

## ۱. راهکارهای دینی

• **گام نخست:** نقد علمی، آکادمیک و میتودیک آموزه‌ها و گزاره‌های دینی، که تجویزکننده خشونت خانوادگی میباشند.

برای این که این نقد از مشروعیت دینی برخوردار باشد و بتواند به نحو احسن پایبست دینی خشونت را به چالش کشد و وجهه مداراجویانه دین را بر آفتاب کند، بایستی از پایبست مستحکم علمی - دینی، برخوردار باشد و بر بنیاد اصول و آموزه‌های قطعی و مسلم قرآنی و اسلامی استوار گردد.

• **گام دوم:** بررسی سند، متن و محتوای آن عده احادیث و روایاتی، که خشونت‌ورزی و پرخاشگری علیه اعضای خانواده را توجیه میکنند.

درخور یادآوری است، که هر حدیث و روایتی را به محض مستندبودن، نمیتوان صحیح قلمداد کرد و به پیامبر گرانقدر اسلام نسبت داد. برای حصول اطمینان از صحت و یا عدم صحت یک حدیث، بایستی متن و محتوای آن را در ترازوی قرآن و عقل نهاد و در روشنایی فانوس وحی، به بررسی آن پرداخت. ممکن است یک حدیث در کتابهای معتبر حدیثی موجود بوده و از سندیت قوی برخوردار باشد، اما متن و محتوای آن، با مبانی قرآن و موازین عقل در تضاد قرار گیرد. در این صورت، چنین حدیثی را نمیتوان صحیح قلمداد نمود و به پیامبر معظم اسلام نسبت داد. یا به دیگر سخن، یک حدیث، اگر با کلیت اسلام و روح قرآن ناسازگار باشد، نمیتوان آن را سخن پیامبر قلمداد کرد.

- **گام سوم:** پس از پیمودن مرحله اول و دوم، در گام سوم، بایستی تفسیری از آموزه‌های انسان‌ساز قرآن ارائه شود، که علاوه بر جامعیت و فراگیری، ناظر بر مفاهیم سترگ «خشونت‌پرهیزی، تساوی جنسیتی و حقوق و تکالیف متقابل زن و مرد در مقابل یکدیگر» نیز باشد. همچنین، ضروری است، که احادیث و روایاتی، که ناظر بر این مفاهیم هست نیز، در یک مجموعه، به گونه روشنمند و موضوعی، گردآوری شده، به زبان قابل فهم برای همه، مورد شرح و تفسیر قرارگیرد و در میان اقشار مختلف جامعه توزیع گردد.
- **گام چهارم:** بایستی، بر اساس یک راهبرد مشخص و زمانبندی‌شده، تمام رسانه‌های موجود در کشور بسیج شوند، تا در راستای نهادینه‌سازی مفاهیم فوق‌الذکر تلاش ورزیده، با شناخت درست از ذوق و سلیقه مخاطب، در سطوح مختلف، برنامه‌های منسجم و منظم تهیه و تولید نموده، به نشر برسانند. در این میان، نقش رسانه‌های شنیداری - دیداری، فوق‌العاده حایز اهمیت است. درخور یادآوری است، که نقش منبر، به عنوان یک رسانه پرمخاطب دینی نیز بسیار مهم است. دولت، وظیفه دارد تا از کانال وزارت حج و اوقاف، برنامه‌های منسجم، هماهنگ و دوامداری را در راستای محور خشونت از بستر جامعه سنجدیده، منابر را در سراسر کشور بسیج نماید، تا در راستای تحقق عملی این برنامه‌ها، همواره تلاش ورزند.

## ۲. آموزش و پرورش

- از جایی، که تعلیم و تربیه، سنگ بنای فرهنگ‌سازی و هر نوع تغییر فرهنگی است، برای کاهش خشونت‌های خانوادگی هم میتوان و باید از این نهاد، بیشترین استفاده را نمود. برای کاهش فرهنگ خشونت و جاگزینی فرهنگ مدارا و گفتگو در خانواده و جامعه، میتوان چند گام را از طریق نهاد آموزش و پرورش برداشت.
- **تغییر در نصاب آموزشی:** نصاب تعلیمی و آموزشی امروز ما، مستقیم و یا غیرمستقیم، جواز خشونت، به ویژه خشونت علیه زنان را با ترویج ناآگاهانه خشونت و جنس‌دوم خواندن زنان، صادر میکند. باید نصاب آموزشی و برنامه‌های درسی، به گونه آگاهانه و علمی، از اساس و پایه، برای کاهش خشونت و فرهنگ سلطه‌طلبانه و تبعیض‌آمیز تنظیم شود و بکوشد روح خشونت‌گرایی و پرخاشگری را از ذهنیت کودکان و جوانان بزدايد و به جای آن، راه‌های مسالمت‌آمیز حل مسایل فردی، خانواده‌گی و اجتماعی را برایشان بیاموزد. جادادن

- برعلاوه دست‌کاری در نصاب آموزشی، آموزش معلمان و آموزگاران، در جهت کاهش خشونت، امر ضروری به نظر می‌آید. معلمان باید، به گونه‌ی مسلکی آموزش بیابند، که با شاگردان و دانش‌آموزان خود چگونه تعامل کنند و در عمل چگونه فرهنگ عدم خشونت و مدارا را برای‌شان بیاموزند. رابطه‌ی معلم - شاگرد، باید به گونه‌ی بی باشد، که دانش‌آموزان، عملاً خیلی چیزها را از آموزگاران خود بیاموزند و یاد بگیرند، که چگونه اهل خشونت و پرخاشگری نباشند و از آن دوری نمایند.
- نظام آموزشی کشور، باید تغییر یابد و رابطه‌ی معلم - شاگرد در آن، بر اساس اصل خشونت‌پرهیزی و عدم سلطه‌جویی تنظیم شود. دستکاری در این نظام و تنظیم درست آن بر اساس اصل عدم سلطه‌جویی و خشونت‌گرایی می‌تواند نقش مؤثری، در درازمدت، در کاهش فرهنگ خشونت داشته باشد.

### ۳. راهکارهای اقتصادی

- **گام نخست:** محرومیت‌زدایی، بهبود وضعیت معیشتی، مبارزه با فقر اقتصادی، بیکاری، تورم، گرانی ضروریات زندگی، به ویژه خانه و مواد خوراکی. در این راستا دولت و سازمانهای غیردولتی ذریبط، بایستی یک برنامه‌ی راهبردی منسجم، متوازن و فراگیر سنجدیده و با اختصاص دادن منابع کافی برای مناطق فقیرنشین، محرومیت‌زدایی از آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه را در اولویت قرار دهند. انسجام و هماهنگی دولت و سازمانهای غیردولتی ذیدخل، در راستای اتخاذ این گام، از یکسو تحقق عملی نکات فوق‌الذکر را تسریع میبخشد و از سوی دیگر، خدمت‌رسانی متعادل و برابر به اقشار آسیب‌پذیر جامعه را تضمین میکند.
- **گام دوم:** تأمین اجتماعی آن عده افرادی، که از فرصتهای اشتغال برخوردار نیستند و تضمین امنیت شغلی آنان، که مشغول به کار هستند. اتخاذ این گام، نقش به‌سزایی در راستای کاهش و حتا حذف خشونت‌های خانوادگی دارد؛ زیرا همانگونه، که پیش از این تذکر رفت؛ تجربه نشان داده است، که ازدست‌دادن فرصتهای شغلی، یا هراس از آن، موجب تشدید فشارها و اختلال‌های روانی در افراد شده و باعث میشود،

- **گام سوم:** توانمندسازی زنان و وابسته‌گی‌زدایی از آنان نیز گام مؤثر دیگری است، که میتواند در راستای کاهش خشونت خانگی، نقش بارزی ایفا کند. تجربه حاکی از آن است، که هرچه زنان در زندگی خویش وابسته‌گی بیشتری به مردان داشته باشند، میزان خشونت‌پذیری‌شان نیز افزون‌تر است. زنانی، که از نظر اقتصادی خودکفا هستند، کمتر در معرض خشونت قرار دارند و حتا اگر در معرض خشونت هم قرار بگیرند، یارای آن را دارند، که از خود دفاع نموده، با مراجعه به ارگانهای ذیربط عدلی و قضایی، عامل خشونت را به پنجهٔ قانون بسپارند. روی این ملحوظ، دولت و سازمانهای غیردولتی، باید با طراحی یک برنامهٔ منسجم، هماهنگ و متوازن، توان اقتصادی و ظرفیت تولیدی زنان را افزایش داده، چرخهٔ اقتصاد کشور را از انحصار مردان بیرون آورند و زمینهٔ دسترسی و کنترل یکسان زن و مرد بر منابع اقتصادی را فراهم کنند. مشارکت زن و مرد در راستای تولید اقتصادی و کنترل یکسان‌شان بر منابع قدرت و ثروت باعث میشود، که رابطهٔ سلسله‌مراتبی زن و مرد دگرگون گردد و وضعیت توازن قوا بین‌شان برقرار شود؛ در نتیجه مرد قادر نباشد، که چنان گذشته، بر زن فخر بفروشد و خود را مالک و آقای آن بداند و هرگونه رفتار ناروایی را با وی مجاز بشمارد.

#### ۴. رسانه‌های عمومی

- رسانه‌های عمومی، به‌ویژه تلویزیون و رادیو میتوانند تأثیر بسیار شگرف و تعیین‌کننده‌یی در سمت‌وسوهای افکار و رفتارهای مردم داشته باشند؛ بیشتر به این دلیل، که تقریباً همهٔ مردم از پیر تا میان‌سال، جوان، نوجوان و کودک، به آن دسترسی دارند و از آن استفاده میکنند. البته تأثیر آن هم بر مخاطبش بیش از تأثیر نوشته‌ها و منابع و راه‌های دیگر است. برای کاهش خشونت خانوادگی میتوان از این رسانه‌ها خوب استفاده کرد. برنامه‌های مختلف و متنوعی میتواند مسألهٔ خشونت خانوادگی را در رسانه‌ها زیر پوشش قرار دهد. از برنامه‌های تحلیلی گرفته، تا برنامه‌های آموزشی و مشورتی و نیز فیلمهای مستند و هنری، هرکدام

- **ایجاد رادیو برای زنان:** زنها در جامعه ما، بیشتر از مردان، با رادیو و تلویزیون در ارتباط اند. ایجاد رادیویی برای زنان، که بتواند آگاهانه و به گونه جدی و با داشتن برنامه های راهبردی درست، به مسایل و مشکلات زنان داخل خانه بپردازد، کمک و گام بزرگی در آگاهی دهی و راهنمایی زنان در داشتن زندگی بهتر و امنتر میباشد. این رادیو میتواند با استفاده از زنان آگاه و تحصیل کرده و تهیه برنامه های متنوع علمی، فرهنگی، خانواده گی، حقوقی و مشورتی، برای زنان، در داخل خانواده ها، کمک خوبی بنماید و نیز راه ارتباطی باشد برای شنیدن مشکلات آنها و راه نشان دادن برای شان.

## ۵. راهکارهای قانونی

- **لایحه حمایت از خانواده:** باید در قوانین کشور، لایحه یی از سوی دولت، خاص برای رسیده گی به امور خانه و خانواده و کسانی که در چوکات خانواده با هم زنده گی میکنند، در نظر گرفته شود. این لایحه میتواند، در ماده های متعدد، به چگونه گی تنظیم روابط اعضای خانواده با همدیگر و حقوق و وجایب شان بپردازد و تعریف کند تا در حوزه خانواده و زیر نام حوزه خصوصی، بر کسی ظلمی نرود و حقوقش تلف نگردد. این لایحه، میتواند درباره خشونت های خانواده گی، که بخشی از امور خانواده هاست، مجازات و پیگردهای قانونی و راه حل های حقوقی و عمومی، پیشنهاد کند.
- **لایحه منع خشونت علیه زنان:** گرچه چنین لایحه یی در سطح جهانی وجود دارد، هر کشور، با در نظر داشت قوانین و فرهنگ جامعه خود، نیاز به داشتن چنین لایحه خاصی نیز دارد، که بر اساس آن، هر گونه ظلم و حق تلفی در برابر زنان و حقوق شان، جرم شناخته شده، مورد تعقیب قانونی قرار میگیرد. افغانستان هم، به داشتن چنین قوانینی در سایه قانون بین المللی منع خشونت علیه زنان و نیز قوانین نافذ در کشور نیاز دارد، که باید از طرف قوه مقننه کشور در این زمینه اقدام شود.
- پولیس و نهادهای دیگر دولتی، باید با جدی گرفتن خشونت خانوادگی و مجرم شناختن عوامل آن، حوزه خانواده را بیشتر زیر نظارت مستقیم خود قرار دهند، تا عاملان چنین



• **نیاز به تغییر و تعدیل قوانین:** از آنجایی، که خشونت، حقوق انسانی، اساسی و بنیادین فرد را تهدید میکند و رواج آن، وحشت و ناامنی را گسترش میدهد و علاوه بر تضييع حقوق انسانها، امنیت اجتماعی را از بین میبرد، لازم است با انواع و اشکال آن، مبارزه دقیق و برنامه ریزی شده، صورت گیرد. یکی از راههای مبارزه بنیادی با خشونت خانوادگی، تغییر قوانین است؛ زیرا برای عملی کردن مبارزه و به منظور کاهش خشونتهای حقوقی از سطح خانوادهها، تعدیل قوانین، نخستین راهکاری است، که به نظر میرسد در زمینه احیای حقوق قربانیان خشونت مؤثر باشد. باید قوانین نافذ کشور، مورد بازنگری قرار گرفته، متناسب با شرایط امروزی جامعه، تعدیلاتی در آن وارد آید؛ زیرا از نظر زمانی، اکثر این قوانین، در سالهای دور، تدوین یافته اند (طوری که تصویب بیشتر این قوانین، حداقل به سی سال پیش بر میگردد)، درحالی که امروزه ساختار اجتماعی، نفوس، معضلات اجتماعی و مفهوم حقوق فردی، با آن زمان، تفاوتهای زیادی پیدا کرده است؛ پس بایستی قوانین مذکور، متناسب با ایجابات عصر تعدیل یابد. تغییر قوانین، متناسب با نیازها و تغییرات اجتماعی، یک اصل مهم حقوقی است. قوانینی، که سختی کمتری با ساختار و گنجهای جامعه دارند، کارکرد عملی ضعیفی نیز خواهند داشت.

موضوع دیگر، شرایط فعلی افغانستان در سطح بین المللی است؛ زیرا کشور ما در هشت سال اخیر، به کنوانسیونهای زیادی پیوسته است. الحاق به این کنوانسیونها، یکی از مواردی است، که تعدیل در قوانین را ضروری میسازد؛ زیرا یکی از اهداف افغانستان نوین، پیدا کردن جایگاه مناسب در خانواده بین المللی است. بدین منظور، باید قوانین طوری تغییر یابد، که هماهنگی لازم را با جامعه جهانی و حقوق پذیرفته شده جهانی، داشته باشد.

در کُل، برای رفع خشونت، آن دسته از قوانین جزائی و مدنی افغانستان را، که نقش حمایتی از خشونت دارند و دست کم، از مواد آن ممانعت از خشونت استنباط نمیگردد، باید مورد بازنگری قرار داده، به نفع گروهی، که مرتباً قربانی خشونت واقع میگردند، تعدیل کرد؛ زیرا برای مبارزه با خشونتهای خانوادگی، باید قوانین حمایت کننده به نفع قربانی وجود داشته باشد. قربانی خشونت، چه زن باشد یا مرد یا کودک، به هنگامی، که روح و جسمش

برخی از مواد قوانین کشور، به‌ویژه در قسمت حقوق و تکالیف زنان، برگرفته از آن دسته از آرای فقهی است، که بروز و امروزی نبوده، با مفاهیم امروزی حقوق فردی در تعارض قرار دارند. لازم است، در این زمینه نیز نواقص و معایب قوانین در نظر گرفته شده و آن دسته از آراء، که برداشت انعطاف‌پذیری از اسلام دارد، در نظر گرفته شود؛ زیرا اگر مفاد قوانین، با روحیه جامعه سازگار نباشد، جنبه تطبیق کمتری دارد.

- **تصویب قوانین جدید:** راه حل دیگری، که بسیار مؤثر خواهد بود، تصویب قوانین جدید در راستای رفع خشونت است. تزییع حقوق زنان و اعمال خشونت‌های فراوان علیه آنان، به تصویب قانونی نیاز دارد، که نقش حمایتی از زنان داشته باشد. البته، اخیراً، چنین قانون جدید به تصویب رسیده است و میتوان توشیح این قانون را گام ارزشمندی در راستای احیا و حمایت حقوق زنان تلقی کرد؛ گرچه، برخی از مجامع فعال در راستای حقوق زنان، آن را برای کاهش خشونت‌ها، جامع و مؤثر نمی یابند. لازم به یادآوری است، که پژوهش‌ها نشان میدهد، که قربانیان خشونت‌های خانواده گی، به ترتیب، زنان، کودکان و مردان اند. حال، که در قسمت مبارزه با خشونت‌ها علیه زنان، قانونی نافذ گردیده است، لازم است، که در راستای احیای حقوق دیگر قربانیان خشونت، نظیر کودکان نیز، به تدوین قانونی فکر شود.

## ۶. راهکارهای حقوقی

- **ارایه دروس حقوقی در مکاتب و دانشگاه‌ها:** پیشنهاد دیگری، که میتوان در زمینه راهکارهای حقوقی ارائه داد، آموزش و تعلیم مسایل حقوقی است. تدریس مباحث حقوقی در مکاتب و دانشگاه‌ها، یک ضرورت اساسی است؛ زیرا حقوق، نظم‌دهنده جامعه است و جامعه افغانستان، نیاز شدید به نظم دارد؛ پس لازم است شهروندان افغانستان با حقوق و تکالیف خویش، حداقل در سطح ابتدایی، آشنا شوند و این کار از راه گنج‌اندین مضامین حقوقی در مفردات درسی مکته‌ها و دانشگاه‌ها ممکن است. ارایه معلومات در خصوص حقوق انسانی، شهروندی و مدنی، نیاز مبرمی است، که باید آن را از طریق آموزش نهادینه ساخت.

• **ایجاد نهادهای مشوره‌دهی حقوقی:** ایجاد نهادهایی، که بتواند به آسانی، به شهروندان، به‌ویژه به خشونت‌دیده‌گان، خدمات حقوقی ارائه دهد نیز در راستای کاهش خشونت‌ها بسیار مؤثر خواهد بود. این مراکز میتوانند از سوی دولت و نهادهای خصوصی، تأسیس و تأمین گردند. این نوع نهادها، ضمن مشوره‌دهی، در قسمت آگاهی‌دهی حقوقی نیز میتواند کارایی داشته باشند. البته اکنون نیز نهادهایی وجود دارند، که چنین وظایفی را به عهده دارند. موضوعی، که اهمیت دارد، عمومی‌ساختن آنهاست؛ به نحوی، که هر شهروند افغانستان، از وجود و کارکرد چنین مراکز، آگاهی داشته باشد و بتواند به سهولت به آن دسترسی پیدا کند. با توجه به وضع اقتصادی شهروندان، مجانی بودن خدمات، موضوعی است، که باید حتماً در نظر گرفته شود.

• **ایجاد کلینیکهای حقوقی:** کلینیکهای حقوقی میتوانند، در آگاهی‌دهی حقوقی برای قربانیان خشونت خانوادگی و مشاوره حقوقی در جهت کاهش و جلوگیری از این نوع خشونت، نقش مهم و اساسی بازی کنند. این کلینیکها میتوانند به آسیب‌دیده‌گان یا قربانیان خشونت خانوادگی، مشوره حقوقی دهند و راهکارهایی را برای دفاع و تأمین حقوق خود در خانواده، برایشان نشان دهند.

در بسیاری از کشورها، دانشکده‌های حقوق، در کنار فعالیتهای آکادمیک، به مشوره‌دهی نیز میپردازند، که این کار از طریق به راه‌انداختن کلینیکهای حقوقی، امکان‌پذیر است؛ زیرا در یک دانشکده حقوق، متخصصین حقوق، کارشناسان حقوقی، وکلای مدافع و دانشجویانی حضور دارند، که در این رشته تحصیل مینمایند و معلومات حقوقی بیشتر از سایر شهروندان دارند. حال نزدیکترین و بهترین راه این است، که این گروهها بتوانند، به گونه عملی، به آرایه خدمات حقوقی بپردازند. دانشکده حقوق هرات، نخستین دانشکده در سطح افغانستان است، که توانسته از این دستاورد جهانی استفاده کند. هم‌اکنون، با همکاری برخی از نهادهای فعال در افغانستان، این کلینیک حقوقی، به فعالیت آغاز نموده است. از آنجایی، که یکی از اهداف این کلینیک، آموزش دانشجویان به نحوی است، که ایشان بعد از فراغت و اتمام آموزش در کلینیک، بتوانند به شهرها و یا مناطق زندگی‌شان بازگشته، توانایی به راه‌انداختن چنین مراکزی را داشته باشند. این جریان میتواند سبب گسترش مراکز حقوقی شده، آموزش حقوق را نهادینه سازد؛ زیرا دانشجویان، میتوانند صاحب یک دستاورد در منطقه خود شوند.

- **ایجاد خانه امن:** خانه امن میتواند پناهگاه خوبی برای قربانیان خشونت خانوادگی باشد. بسیاری از قربانیان خشونت خانوادگی، که شدیدترین انواع خشونت را تحمل میکنند و یا دست به خودکشی میزنند و یا حتی توسط نزدیکان خود به قتل میرسند، به دلیل عدم وجود مکانهای امن، نمیتوانند خود را از دست سرنوشتی، که بدان دچار شده اند، برهانند. خانه امن، میتواند به چنین قربانیان، هم پناهگاهی باشد و هم محل مشاورت حقوقی، تا برای نجات از مهلکه مشکلات خانوادگی، کمکشان کند.
- **کانون وکلای مدافع زنان:** این کانونها میتوانند برای زنان قربانی خشونت خانوادگی، وکلای مدافع در نظر گرفته، آنها را در دفاع از حقوق مدنی و خانوادگی شان کمک کنند. بسیاری از پروندههای قضایی زنان، که اغلب مربوط خشونت‌های خانوادگی - ناموسی اند، به علت عدم دفاع درست از آنها و حقوق شان، بر ضد زنان ختم و بسته میشوند و هستند بسیاری از زنان، که نه آگاهی و نه هم توانایی دسترسی به وکلای مدافع را دارند، تا بتوانند از حقوقشان در دادگاه دفاع کنند. کانون وکلای مدافع زنان میتواند به این مشکل رسیدگی کند و به زنان نیازمند، دفاع حقوقی و وکیل مدافع در نظر گیرد.

## ۷. کانونهای مشاوره خانواده

- **ایجاد مشاوره‌گاه برای دختران و پسران جوان در مکاتب و دانشگاهها:** این مشاوره‌گاه، جهت مشاوره‌دادن به دختران و پسران جوانی، که در خانه با همسر یا پدر و یا هم دیگر اعضای خانه دچار مشکل اند، برگزار میشود، تا به آنها مشاوره دهند، که چگونه میتوانند به گونه بهتری با دیگر اعضای خانواده زندگی کنند؛ بدون این که مجبور باشند فضای صمیمی و امن خانه را برای خود و دیگران، مملو از وحشت و خشونت نمایند.
- **ایجاد مشاوره‌گاه برای زوجها:** این مشاوره‌گاهها میتوانند به افراد، روشهای بهتر همزیستی و حل منازعه را از طریق گفتگو و احترام به حق همدیگر، راهنمایی کنند. بسیاری از خشونت‌های خانوادگی، بر اثر واقعات و حوادث خیلی ناچیز به وقوع میپیوندند، که اگر بهتر با آنها مواجهه شود، احتمال توسل به خشونت و پرخاشگری، در خانواده کم میشود و در نتیجه خشونت خانوادگی، به مراتب پایین می‌آید.

## ۸. کارگاه و آموزشگاهها

- **راه اندازی کارگاههای رفع خشونت خانواده گی برای مردان و زنان، به گونه جداجانه:** در این کارگاهها، برای زنان و مردان، به صورت جداجانه آموزش داده میشود، که خشونت خانواده گی چه عواقب ناگواری بر خانواده و اجتماعشان دارد و چگونه میتوان و باید با این پدیده خانهبانداز مبارزه کرد. راههای عملی و مناسب حل مشکلات خانواده گی، بدون توسل به خشونت، باید از این طریق برای آنها معرفی شود.
- **راه اندازی کارگاههای آموزشی - مشورتی، برای علما و خطبای نماز جمعه:** ایجاد کارگاه برای علما و خطبای نماز جمعه و آگاه کردن آنها از مردودبودن خشونت و بهویژه مردودبودن خشونت خانواده گی در اسلام و عواقب بد چنین خشونت در خانواده و جامعه اسلامی، از مسایل اساسی و اثرگذار به حساب می آیند. برعلاوه، با آنها مشورت شود، که چگونه و با استناد بر کدام منابع، در زمینه دیدگاههای دینی را مطرح نمایند و از آنان درخواست شود، که با استفاده از منبری، که در اختیار آنهاست، به مردم بفهمانند، که چگونه با پیروی از پیامبر و دساتیر دینی، با همسران و فرزندان شان، از در خشونت وارد نشوند و عواقب دنیوی و اخروی خشونت را در نظر داشته باشند.
- **ایجاد کارگاههای آموزشی برای فعالان و نهادهای فعال اجتماعی:** این کارگاهها، برای آنبایی راه اندازی گردند، که بیشتر با مردم و به فعالیتتهای اجتماعی سروکار دارند. آنان، با کسب انگیزه و آگاهی بیشتر میتوانند، نقش مؤثری در آگاهی دهی برای مردم و انجام برنامههای اجتماعی مقابله با خشونت خانواده گی داشته باشند.

## ۹. نوشته و انتشارات

- **نشریه زنان:** نشریه زنان میتواند به گونه هفته وار به چاپ برسد. این نشریه، باید خلاف نشریه های دیگر زنانه، دارای پالیسی مشخصی در پرداختن درست و جدی به مسایل و مشکلات زنان، بالاخص مسایل وابسته به خشونت خانواده گی باشد. نشریه، باید در بخشهای مختلف، با نوشته های علمی و راهکارهای عملی بکوشد تا به هر خانه راه باز کند و همه زنان جامعه را یا به گونه همکار و یا مشترک و خواننده، با خود داشته باشد، تا بهتر

- **ایجاد ستون یا صفحه اختصاصی در یکی از نشریات پُرتیراژ:** گزینه دیگر، میتواند اختصاص دادن ستون یا صفحه‌یی از نشریات پُرتیراژ باشد، تا بتواند در سطح کشور، به معرفی، تحلیل و تجزیه خشونت خانوادگی بپردازد. این بخش اختصاصی، عواقب ناگوار خشونت خانوادگی و نیز راه‌های جلوگیری از آن را نشان دهد.
- **انتشار کتاب راهنمای رفع خشونت خانوادگی برای همه:** چاپ و انتشار کتابی، که در آن خشونت خانوادگی، انواع و عوامل و نیز عواقب فردی، خانوادگی و اجتماعی آن، به گونه مفصل، معرفی و تشریح شده باشد، بسیار ضروری به نظر میرسد. این رساله، باید برای خواننده متوسط نوشته شود و با تیراژ بلند به چاپ برسد و در بین اقشار مختلف اجتماعی، توزیع گردد. آگاهی دادن به مردم (زنان و مردان) از پدیده خشونت خانوادگی و این که وجود این پدیده، چه عواقب بدی را روی کودکان، زنان، مردان و در کل، روی خانواده و اجتماع میتواند داشته باشد و این که خشونت خانوادگی، زندگی آرام و خوب افراد خانواده و اجتماع را به بدترین حالت ممکن تبدیل میکند، از اهداف اصلی این کتاب خواهد بود. در ضمن، توصیه‌ها و راه‌های جلوگیری از خشونت در خانواده، باید شامل داشته‌های این کتاب باشد.
- **کتابچه راهنمای خشونت خانوادگی برای زنان:** این رساله رهنما، باید برای زنان باسواد خانه‌دار، که احتمالاً در خانه مورد خشونت واقع میشوند، تهیه گردد. این رساله میتواند برعلاوه معرفی خشونت خانوادگی به خانمهای خانه بفرماند، که چطور میتوانند از بروز این نوع خشونت جلوگیری کنند و در صورت مواجهه با چنین پدیده‌یی، چه کارهایی را برای نجات خود انجام دهند.

## ۱۰. راهکارهای آموزشی

- یکی از راه‌های پیشگیری از بروز خشونت و مشکلات رفتاری - روانی، ارتقای ظرفیت روانی افراد میباشد، که از طریق آموزش مهارتهای زندگی، جامعه عمل میپوشد. مهارتهای زندگی، عبارت است از مجموعه‌یی از توانایی‌ها، که زمینه سازگاری و رفتار مثبت و مفید را فراهم می‌آورند. پژوهشهای متعدد و گسترده‌یی، تأثیر مثبت آموزش مهارتهای زندگی را در کاهش

## ۱- خودآگاهی

خودآگاهی، توانایی شناخت و آگاهی از خصوصیات، نقاط ضعف و قدرت، خواسته‌ها، ترس و انزجار است. رشد خودآگاهی، به فرد کمک میکند، تا دریابد تحت فشار یا استرس قرار دارد یا نه و این، معمولاً، پیش‌شرط ضروری روابط اجتماعی و روابط بین فردی مؤثر و همدلانه است.

## ۲- همدلی

همدلی، یعنی این‌که فرد بتواند زندگی دیگران را حتا زمانی که در آن شرایط قرار ندارد، درک کند. همدلی، به فرد کمک میکند، تا بتواند انسانهای دیگر را بپذیرد و به آنها احترام گذارد. همدلی، روابط اجتماعی را بهبود میبخشد و به ایجاد رفتارهای حمایت‌کننده و پذیرنده، منجر میشود.

## ۳- ارتباط مؤثر

این توانایی، به فرد کمک میکند، تا بتواند به گونه‌ی کلامی و غیرکلامی و مناسب با فرهنگ، جامعه و موقعیت، خود را بیان کند، بدین معنا، که فرد بتواند نظرها، عقاید، خواسته‌ها، نیازها

---

#### ۴- روابط بین فردی

این توانایی، به ایجاد روابط فردی مثبت و مؤثر با انسانهای دیگر، کمک میکند. یکی از این موارد، توانایی ایجاد روابط دوستانه است، که در سلامت روانی و اجتماعی، روابط گرم خانوادگی، به عنوان یک منبع مهم روابط اجتماعی سالم، نقش بسیار مهمی دارد.

#### ۵- تصمیم‌گیری

این توانایی، به فرد کمک میکند، تا به نحو مؤثرتری، در مورد مسایل، تصمیم‌گیری نماید. اگر کودکان و نوجوانان بتوانند فعالانه در مورد اعمال‌شان تصمیم‌گیری کنند، جوانب مختلف انتخاب را بررسی نموده، پیامد هر انتخاب را ارزیابی نمایند، مسلماً در سطوح بالاتر بهداشت روانی قرار خواهند گرفت.

#### ۶- تفکر خلاق

این نوع تفکر، هم به مسأله و هم به تصمیم‌گیریهایی مناسب کمک میکند. با استفاده از این نوع تفکر، راه‌حلهای مختلف مسأله و پیامدهای هر یک از آنها بررسی میشوند. این مهارت، فرد را قادر می‌سازد تا مسایل را از ورای تجربه‌های مستقیم خود را دریابد و حتا زمانی، که مشکلی وجود ندارد و تصمیم‌گیری خاصی مطرح نیست، با سازگاری و انعطاف بیشتر، به زندگی روزمره بپردازد.

#### ۷- تفکر انتقادی

تفکر انتقادی، توانایی تحلیل اطلاعات و تجربه هاست. آموزش این مهارت، نوجوانان را قادر می‌سازد، تا در برابر فشار گروه و رسانه‌های گروهی، در پیوند با ارزشها، مقاومت کنند و از آسیبهای ناشی از آن در امان بمانند.

#### ۸- توانایی حل مسأله

این توانایی، فرد را قادر می‌سازد، تا هیجانها را در خود و دیگران تشخیص دهد، نحوه تأثیر هیجانها بر رفتار را بداند و بتواند واکنش مناسبی به هیجانهای مختلف نشان دهد. اگر با حالات هیجانی، مثل غم و خشم یا اضطراب، برخورد درست نشود، این هیجانها، تأثیر و پیامدهای منفی بر سلامت جسمی و روانی خواهد گذاشت. این توانایی، فرد را



## ۹- توانایی مقابله با استرس یا فشار روانی

این توانایی، شامل شناخت استرس‌های مختلف زنده‌گی و تأثیر آنها بر فرد است. شناسایی منابع استرس و نحوه تأثیر آن بر انسان، فرد را قادر می‌سازد، تا با اعمال و موضع‌گیری‌های خود، فشار و استرس را کاهش دهد.

## موارد کاربرد مهارت‌های زنده‌گی

### الف) در زمینه افزایش سلامت روانی و جسمانی

- تقویت اعتماد به خویشتن و احترام به خود؛
- تجهیز اشخاص، به ابزار و روش‌های مقابله با فشارهای محیطی و روانی؛
- کمک به تقویت و توسعه ارتباطات دوستانه، مفید و سالم؛
- ارتقای سطح رفتارهای سالم و مفید اجتماعی.

### ب) در زمینه پیشگیری از مشکلات روانی، رفتاری و اجتماعی

- پیشگیری از بروز اختلالات روانی و مشکلات روانی - اجتماعی؛
- پیشگیری از خودکشی در نوجوانان و جوانان؛
- پیشگیری از رفتارهای خشونت‌آمیز؛
- پیشگیری از افت و کاهش عملکرد تحصیلی.

## ۱۰- نقد تجربه‌ها و عملکردهای فرهنگی

- **باورها و تجربه‌های فرهنگی:** خشونت و پرخاشگری، ریشه‌های فرهنگی دارد و در باورهای و عملکردهای فرهنگی ما تجلی یافته و تقویت میشود. باید در صدد تغییر این باورها و عملکردها برآمد و با استفاده از راه‌های مختلف، این چنین باورها و عملکردها را زیر سؤال برد و مردم را از ناپسندبودن آنها و عواقب وخیم چنین کارهایی مطلع ساخت. باورها و

- **فرهنگ‌سازی:** کلی‌ترین پیشنهادی، که میتوان مطرح کرد و ابعاد گسترده‌یی، از جمله ابعاد حقوقی را دربر میگیرد، فرهنگ‌سازی است. کشور ما، نیاز به تحول عظیم فرهنگی دارد. این نیاز به تغییر، در همه ابعاد جامعه مشهود است.  
فرهنگ‌سازی، با توجه به مفاهیم انسانی، ارزشهای مدنی و حقوق بشری و تغییر مدلها و بتهای ذهنی شهروندان، از راه فعالیت مثبت و برنامه‌ریزی‌شده رسانه‌ها و تغییر محتوای آموزشی مکاتب و دانشگاهها، ترویج فرهنگ کتاب‌خوانی در بین دانش‌آموزان مکاتب و دانشجویان دانشگاهها، ممکن است. یکی از زیرمجموعه‌های فرهنگ‌سازی به صورت عموم، فرهنگ‌سازی در زمینه حقوقی است؛ زیرا جامعه ما نیاز به تغییر در فرهنگ حقوقی دارد. به این معنا، که باید ارزش، اهمیت و کارکرد حقوق در راستای انتظام جامعه، شناخته شود؛ زیرا کارایی حقوق، مستلزم معرفت آن است. آموزش آموزگاران مسلکی و جذب فارغان حقوق در مکاتب، به عنوان معلم، که موظف باشند رشته‌های حقوق را تدریس نمایند نیز مؤثر خواهد بود. یکی از راههای ارزش‌دهی، فراهم‌آوردن فرصت برای آموزش حقوق در سطح عالی است؛ به این معنا، که ما در افغانستان، به افرادی نیاز داریم، که در زمینه حقوق، دارای تخصص باشند. این مسأله، از طریق فرستادن افراد به دانشکده‌های معتبری، که رشته حقوق را تدریس مینمایند، ممکن است؛ زیرا در زمینه حقوق هم، مانند سایر رشته‌ها، به دانش روز نیاز است و باید از دستاوردها و تجربه‌های سایر کشورها نیز آموخت. همچنین، توجه به آموزش خانم‌ها در رشته حقوق، حایز اهمیت فراوان است؛ زیرا خواسته‌ها و مطالبات زنان و همچنین بهبود زندگی آنان از طریق خود آنها ممکن است.
- **عمومی کردن طرح مبارزه با خشونت:** عمومی کردن طرح مبارزه با خشونت و تفهیم این موضوع، که رفع خشونت و ایجاد جامعه سالم، یک نیاز همه‌گانی است، میتواند یکی از راهکارهای عمده و مؤثر باشد. مبارزه با خشونت، مستلزم شناخت این پدیده و عواقب و آثار آن است؛ به گونه‌یی، که همه اقشار جامعه باید بدانند، که خشونت همه را تهدید میکند و همه باید در برابر آن واکنش نشان دهند و از راههای معقول و ممکن، با آن مبارزه نمایند.

- **آگاهی‌دهی:** عملی کردن برخی از پیشنهادهای بالا، آگاهی‌دهی را نیز، به تبع خود، به همراه دارد؛ اما بهترین راه حل ممکن، که اکنون نیز مورد استفاده است، ادامهٔ روند پروسهٔ آگاهی‌دهی به شهروندان، در زمینهٔ حقوق و تکالیف‌شان است. متأسفانه، نکته‌یی، که در بسیاری از پروسه‌های آموزش رعایت نمیشود و بی‌نهایت مهم است، آموزش تکالیف افراد در کنار شناختن حقوق آنهاست؛ زیرا حق و تکلیف لازم و ملزوم یکدیگر اند. اگر فردی به حقوق خود واقف باشد، اما تکالیف خود را نداند، نمیتواند در ارتباطات و گُشههای خود موفقانه عمل کند. برنامه‌های آگاهی‌دهی، از هر طریقی، باید در کنار خود یک کارشناس زبدهٔ حقوق را نیز به همراه داشته باشد.
- **داشتن برنامه‌های بلندمدت در رسانه‌های عمومی:** میتوان در جهت کاهش فرهنگ خشونت و پرخاشگری در خانواده و اجتماع، از رسانه‌های ارتباط جمعی، بیشترین استفاده کرد. رسانه‌ها میتوانند از طریق پخش و نشر برنامه‌های علمی، تحلیلی، فیلمهای مستند و هنری، درامه‌ها و نمایش‌نامه‌های مختلف و نیز داستانها و قصه‌های متنوع، در راستای کاهش فرهنگ خشونت کار کنند و گامهای ارزنده‌یی در جهت تغییر فرهنگ جامعه بردارند.
- **آموزش احترام به زنان:** احترام به زنان، یکی از معیارهای شناخت ملت‌های متمدن است. باید حرمت‌گذاری به حیثیت، شرافت و کرامت انسانی زنان را، صرف نظر از این که با ما نسبتی دارند یا نه، نهادینه بسازیم. این امر میتواند از طریقه‌های زیر عملی شود:

**الف)** تغییر محتوای درسی مکاتب، به گونهٔ متعادل، که ارزشمندی شخصیت زن را نهادینه کند. در افغانستان، فحوی کتب درسی، به نحوی تنظیم شده است، که خواننده احساس میکند موجودی مانند زن وجود ندارد؛ به گونهٔ مثال: نامه‌ها، همه، نامه‌های پسرانه اند و همچنین اعمال و قصه‌ها، کمتر راجع به زنان است. کتابهای مذکور، وقتی شخصیت زن را معرفی میکنند، او را کمتر در حال درس‌دادن و یا درس‌خواندن و یا کارها و توانایی‌هایی از این قبیل نشان میدهند. در این کتابها، حتا کوشش میشود، همان موجودیت سنتی و متعارف زن به نمایش گذاشته شود؛ درحالی که چنین یک معرفی نمیتواند احترام و قایل شدن حقوق برابر بین انسان‌ها را در ذهن دانش‌آموزان نهادینه کند.

ب) تغییر عادات و تبدیل فرهنگ منفی زن ستیزانه، به فرهنگ مثبت ارزشگذاری به مقام زن، که این مورد نیز، همان گونه، که در بالا گفته شد، از طریق آموزش در مکاتب ممکن است؛ زیرا آموزش در مکاتب میتواند یک کار زیربنایی باشد. همچنین رسانه‌ها نیز میتوانند کمک مؤثری در این زمینه بنمایند. زبان گفتاری، به ویژه آنجایی که آلوده به خشونت میگردد، باید از طریق رسانه‌ها، در قالب فیلم، برنامه‌های تلویزیونی، نمایش‌نامه و مواردی از این قبیل، تطهیر گردد.

- **معرفی خشونت روانی و اشکال آن به عموم مردم:** آگاهی‌دهی به مردم و به‌دست‌دادن تعریفی از خشونت روانی، موضوعی است، که واقعاً به آن نیاز است. خشونت روانی، در افغانستان، شایع است؛ ولی متأسفانه عموم مردم درباره آن شناخت و آگاهی لازم را ندارند. شناخت خشونت‌های روانی، آثار و عواقب آن و اشکال مبارزه با آن، مستلزم معرفت نسبت به آن است. باید خشونت‌های روانی جدی گرفته شوند و در زمینه، مانند خشونت‌های فیزیکی، آموزش و آگاهی داده شود.

- **کوشش برای تغییر فرهنگ عامه:** یادآوری و آموزش این موضوع به مردان، که در درون خانواده و در اجتماع و بازار، چه زنان حضور داشته باشند و چه نداشته باشند، برای تخلیه روانی خویش، به نیمی از انسان‌های این جامعه، هتاک‌کننده؛ زیرا حتا بردن نام یک زن، با خشونت و به ناحق، حرمت و کرامت انسانی همه زنان را میشکند و از بین میبرد. همچنین، یادآوری و آموزش به زنان و توضیح این نکته که «هر کسی که درد میکشد، باید به فکر درمان باشد». باید، زنان، در این زمینه تحقیق و تفحص و مبارزه نمایند؛ زیرا خشونت علیه زنان، پدیده عمومی و خطرناک است و اگر جلوگیری نشود، به عنوان یکی از موانع شرکت زنان در فرایند توسعه افغانستان، همچنان لاینحل باقی میماند. زنان آگاه، باید به فکر این باشند، که چرا افراد و جامعه، موجب زخمی شدن فکر، ذهن و عاطفه آنها میشوند و چرا برای آنها اضطراب، فراموشی و عصبانیت‌های مداوم رخ میدهد؟

## منابع

۱. آربین پور؛ ۱۳۷۴، از نیما تا روزگار ما؛ (تاریخ ادب فارسی معاصر)، تهران، انتشارات زوار.
۲. اسمیت، فیلیپ جی؛ فلسفه آموزش و پرورش؛ ترجمه سعید بهشتی، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، مشهد ۱۳۷۷.
۳. براهنی، رضا؛ ۱۳۶۲، تاریخ مذکر؛ تهران: نشر اول.
۴. جوادی، دکتر حسن؛ ۱۳۸۴، تاریخ طنز در ادبیات فارسی؛ تهران، نشر کاروان، چاپ اول.
۵. قهرمان، یزدانبخش؛ ۱۳۸۳، داستانهای مثنوی؛ تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
۶. کار، مهرانگیز؛ پژوهشی درباره خشونت علیه زنان در ایران، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۷۹.
۷. کدیور، جمیله؛ ۱۳۸۱، زن؛ تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ سوم.
۸. کلاینبرگ، اتو؛ روان‌شناسی اجتماعی؛ ترجمه علی‌محمد کاردان، چاپ سیزدهم، تهران، ۱۳۸۳.
۹. گیدنز، آنتونی؛ جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی، چاپ سیزدهم، تهران، ۱۳۸۳.
۱۰. هام، مگی؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران، نشر توسعه، تهران، ۱۳۸۲.
۱۱. هرست، پل اچ. و پاتریسیا وایت؛ فلسفه آموزش و پرورش؛ ترجمه دکتر بختیار شعبانی ورکی و محمد رضا شجاع رضوی، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۸۱.
۱۲. کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ۱۹۹۳.
۱۳. قانون اساسی افغانستان، مصوب سال ۱۳۸۲.
۱۴. قانون مدنی افغانستان، مصوب سال ۱۳۵۵.
۱۵. قانون جزای افغانستان، مصوب سال ۱۳۵۵.
۱۶. قانون احوال شخصیه اهل تشیع، مصوب سال ۱۳۸۸.
۱۷. قرآن کریم.
۱۸. صحیح البخاری.
۱۹. صحیح المسلم.
۲۰. تحفه الأhoodی بشرح جامع الترمذی - محمد بن عبدالرحمن المبارکفوری.
۲۱. نیل الأوطار من احادیث سید الاخیار - محمد بن علی الشوکانی.
۲۲. نهج البلاغه.
۲۳. بحارالانورا.
۲۴. الکافی - شیخ کلینی.
۲۵. المستدرک علی الصحیح - حاکم ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد.
۲۶. تفسیرکبیر - فخر رازی.